



سیری در معارف اسلام

راه رسیدن به رحمت پروردگار

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

نجف آباد اصفهان - ذی القعدة - ۱۳۹۲ هـ ش



www.erfan.ir

راه رسیدن به رحمت پروردگار
(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: زینلی
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۹.....	جلسه اول: جایگاه اجتماعی زنان در تاریخ.....
۱۱.....	کشور یونان.....
۱۲.....	فرهنگ الهی و فرهنگ جاهلی.....
۱۲.....	دین محبت و مهرورزی.....
۱۳.....	مشکل اصلی فرهنگ‌های غیرالهی.....
۱۴.....	کشور هند.....
۱۵.....	منطقه تبت و مغولستان.....
۱۶.....	کشور ایران.....
۱۶.....	شبه‌جزیره عربستان.....
۱۷.....	امپراتوری روم شرقی.....
۱۷.....	ظهور اسلام و جایگاه زنان.....
۱۷.....	داشتن گوهر واحد.....
۱۸.....	دادن حقوق اجتماعی به زنان.....
۱۹.....	ارزش بخشیدن به او.....
۲۱.....	زن در فرهنگ غربی.....
۲۳.....	جلسه دوم: ارزش انسان.....
۲۵.....	کتاب شناخت انسان.....
۲۶.....	سعادت در گرو خودشناسی.....
۲۷.....	جایگاه انسان.....
۲۸.....	عظمت آیه شریفه.....



راه رسیدن به رحمت پروردگار

- ۲۸.....سوره حمد، دریای مفاهیم.....
- ۲۹.....ارزش انسان.....
- ۳۱.....عقل و اثبات خدا.....
- ۳۲.....عاقبت عدم استفاده از عقل.....
- ۳۵.....**جلسه سوم: راه رسیدن به رحمت پروردگار (۱): عقل**.....
- ۳۷.....تساوی مرد و زن در برابر رحمت خدا.....
- ۳۸.....بهشت مشتاق چهار زن.....
- ۳۹.....حضرت آسیه علیها السلام.....
- ۴۱.....حضرت مریم علیها السلام.....
- ۴۱.....حضرت خدیجه علیها السلام.....
- ۴۲.....حضرت زهرا علیها السلام.....
- ۴۲.....محبت و دوستی.....
- ۴۳.....الف) ولایت مردان مؤمن.....
- ۴۴.....ب) ولایت زنان مؤمن.....
- ۴۵.....راه رسیدن به خدا.....
- ۴۶.....روضه سه ساله اباعبدالله علیه السلام.....
- ۴۹.....**جلسه چهارم: راه رسیدن به رحمت پروردگار (۲)**.....
- ۵۱.....شنیدن، عمل کردن، تبلیغ.....
- ۵۲.....اسعد بن زراره.....
- ۵۵.....قانون زندگی سالم.....
- ۵۶.....گوش را برای چه به ما دادند؟.....
- ۵۹.....روضه علی اکبر.....
- ۶۱.....**جلسه پنجم: راه رسیدن به رحمت خداوند (۳): تفکر**.....
- ۶۳.....توجه و تفکر.....
- ۶۴.....یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله.....
- ۶۷.....نتیجه توجه و تفکر.....



فهرست مطالب

- توجه دائم..... ۶۹
- عقل و بندگی خدا..... ۷۱
- عقل و جهل خالص در کربلا..... ۷۲
- روضه حضرت علی اصغر..... ۷۲
- جلسه ششم: راه رسیدن به رحمت پروردگار (۴): استفاده صحیح از نعمات..... ۷۵**
- اتمام نعمات خداوند..... ۷۷
- الف) انسان شگفت‌انگیز..... ۷۷
- ب) کائنات، مسخر انسان..... ۷۹
- استفاده صحیح از نعمات الهی..... ۷۹
- آیا زندگی صحیح امکان دارد؟..... ۸۰
- الف) معلم «میدونی»..... ۸۰
- ما فقط خدا را کم داریم..... ۸۲
- ب) عفت زنان..... ۸۴
- ج) غیرت مردان..... ۸۵
- جلسه هفتم: عقل، راه سعادت..... ۸۷**
- مزرعه آخرت..... ۸۹
- نهال ایمان، عمل صالح و اخلاق حسنه..... ۸۹
- اصل مساوات یا تفاوت؟..... ۹۰
- اختلاف، نشانه علم و حکمت پروردگار..... ۹۱
- ریشه اشکالات، دوری از قرآن..... ۹۱
- پرسش از آگاهان..... ۹۳
- کلام نور اهل بیت علیهم‌السلام..... ۹۴
- عقل و راه سعادت..... ۹۵
- روضه قمر بنی هاشم علیه‌السلام..... ۹۸
- جلسه هشتم: عقل و دین..... ۱۰۱**
- الف) مرز و حدود عقل..... ۱۰۳
- تفکر در افلاک..... ۱۰۴



راه رسیدن به رحمت پروردگار

- ۱۰۵.....(ب) دین، مکمل عقل.....
- ۱۰۶.....گردنده و گرداننده.....
- ۱۰۸.....(ج) حرف دین.....
- ۱۱۱.....عقل کافی نیست.....
- ۱۱۵.....**جلسه نهم: امام رضا علیه السلام و حجیت عقل**.....
- ۱۱۷.....حکایت مهمان شدن راوی در منزل امام علیه السلام.....
- ۱۱۸.....تبعید امام علیه السلام.....
- ۱۱۸.....ملاک ارزش انسان در نگاه امام علیه السلام.....
- ۱۲۰.....علم امام علیه السلام.....
- ۱۲۲.....آیا امام علیه السلام برای ما هم در را باز می‌کرد؟.....
- ۱۲۴.....محبت و عشق امام علیه السلام.....
- ۱۲۵.....مواظبت امام علیه السلام.....
- ۱۲۶.....حجت امام علیه السلام بر مردم.....



جلسه اول

جایگاه اجتماعی زنان در تاریخ

دختران و زنان قبل از طلوع خورشید اسلام در کشورهای مختلف جهان وضع خاصی را داشتند. در زمان طلوع اسلام هم وضع ویژه‌ای پیدا کردند. در این دو قرن اخیر، از قرن هجدهم تا الان، در فرهنگ غرب نیز وضع دیگری پیدا کردند.

چند کشور را در رابطه با رفتار و روش مردم آن کشورها با دختران و زنان اسم می‌برم که از کشورهای مهم و متمدن روزگاران قبل از اسلام بودند. یونان، هند، ایران، منطقه تبت و مغولستان و منطقه عربستان. البته تنها کشوری که از آثار تمدن خالی بود، منطقه عربستان بود.

مطالبی که درباره دختران و زنان در آن کشورها نقل می‌کنند، اغلب کتاب‌هایی که تاریخ جهان را نوشتند نقل کردند و یک تاریخ صحیح و درستی است. در این زمینه خود من کتاب‌های شرقی و غربی را مطالعه کردم. شاید برایتان ناباورانه و قبول آن سخت باشد؛ ولی این حادثه‌ها برای زنان و دختران، در کشورهایی که نام بردم، اتفاق افتاده و یقینی است. در این کشورها نسبت به زنان و دختران فرهنگ صددرصد جاهلیت که یک فرهنگ به تمام معنا ضد خدا است، حاکم بود.

کشور یونان

اغلب شما می‌دانید وقتی که اسم یونان برده می‌شود، در ذهن انسان، دانش، علم فلسفه، ریاضی و حقوق تداعی می‌کند. دانشمندان بسیار مهمی در یونان قدیم ظهور کردند؛ مثل



ارشمیدس، فیثاغورث، سقراط و افلاطون که هنوز هم افکار این‌گونه دانشمندان در دانشگاه‌های جهان و در کتاب‌ها مطرح است.

در این کشور فلسفه‌خیز و عالم‌پرور، اگر دختری را شوهر می‌دادند که شکم اول این دختر شوهر کرده، دختر می‌زایید، دختر را دادگاه می‌بردند و قاضی دادگاه دختر را محکوم به پرداخت جریمه سنگینی می‌کرد. جرمش هم این بود که شکم اول دختر زاییده است. این فرهنگ جاهلیت حاکم بر یونان بود.

فرهنگ الهی و فرهنگ جاهلی

وقتی یک جامعه از پروردگار عالم بریده باشد، وقتی یک جامعه از فرهنگ الهی دور باشد، وقتی یک جامعه با انبیا خدا سروکاری نداشته باشد؛ طبیعتاً به این مسائل کشیده می‌شود. مگر زنی که دختر زاییده خودش خالق این دختر بود؟ مگر خودش نقاش این جنین بود؟ مگر خودش سبب بوده که در رحمش دختر نشو و نما بکند؟ فرهنگ جاهلیت به این حرف‌ها کار نداشت. قانون فرهنگ جاهلیت یونان این بود که زن وقتی شکم اول دختر می‌زاید باید محکوم به پرداخت جریمه سنگینی بشود.

همین خانم اگر سال دوم دختر می‌زایید، دو برابر قبل جریمه می‌شد و اگر شکم سوم دختر می‌زایید، محکوم به اعدام بود و در میدان شهر به دار می‌کشیدند. این نتیجه زندگی کردن دور از پروردگار است.

دین محبت و مهرورزی

دین پروردگار، مهربانی، محبت و مهرورزی است. در کتاب شریف اصول کافی، در جلد دوم است که یک مردی به حضرت صادق علیه السلام می‌گوید: یا ابن رسول الله! آیا محبت، مهرورزی، عشق‌ورزی از قوانین دین خداست؟ امام علیه السلام می‌فرماید: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْخُبُّ؟!»^۱: دین خدا غیر از محبت هم چیز دیگری هست؟

۱. کافی، ج ۸، ص ۸۰.



اگر شما از اول «ب» بسم‌الله قرآن تا «من الجنة و الناس» را دقیق بشوید، همش موج محبت، مهرورزی و عشق است. شما سوره حمد را ببینید. هفت تا آیه بیشتر ندارد؛ ولی دو بار رحمانیت و رحیمیت خدا در این سوره مطرح است؛ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، دوباره «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». [همچنین در] سوره آخر قرآن، خداوند به بندگانش اصرار دارد که «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ»، بیا در آغوش مصونیت من تا از شهر هر خناس و سواسی در امان بمانی. بنابراین اول قرآن با محبت شروع و آخر قرآن به محبت ختم شده است.

شما ممکن است بگویید در قرآن مجید حمله به کفار، مشرکان و بی‌دینان زیاد است. آن چیست؟ جوابش این است که اگر شما به همه آن آیات دقت کنید، اول به کفر کافران، به شرک مشرکان، به بی‌دینی بی‌دینان حمله می‌کند و در پایان حمله می‌گوید: ﴿ان تَبْتَ خَيْر لِّكَر﴾، در رحمت من به روی شما باز است و اگر توبه کنید به خیر شماست. پس حملاتش به کافران و مشرکان هم نهایتاً به رحمت ختم می‌شود. به این خاطر درباره قرآن می‌گوید: ﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱، کتاب من سراسر رحمت است و کتاب غضب، خشم، طرد، خورد کردن و آبرو بردن نیست؛ مگر اینکه کسی خودش دلش بخواهد آبرویش بریزد مثل عموی پیغمبر. اگر عموی پیغمبر هم با پیغمبر اکرم ﷺ عاقلانه رفتار می‌کرد، یقین بدانید آیه «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ» نازل نمی‌شد.

مشکل اصلی فرهنگ‌های غیر الهی

خب این چه فرهنگی است که زن بدون اینکه دست خودش باشد و خودش دخالت داشته باشد اگر سه شکم دختر بزاید در کشور علم‌خیز او را محکوم به اعدام کنند. این فرهنگ چیست؟ غیر از این است که آدم وقتی خدا، انبیای الهی و دین خدا را از زندگی حذف کند، گرفتار این مسائل و این بی‌عاطفگی و شرارت درونی و حیوانیت می‌شود؟! آن‌هایی که الان

۱. توبه: ۳؛ بقره: ۲۷۹

۲. اسراء: ۸۲

راه رسیدن به رحمت پروردگار

در جامعه ما مال مردم را می‌خورند، ظلم به مردم می‌کنند، حق مردم را پایمال می‌کنند، از بیت‌المال مردم می‌دزدند؛ این‌ها چه‌شان است؟! این‌ها بیماریشان، خلا باطن از خدا و معاد و انبیاء علیهم‌السلام و قرآن کریم و اهل بیت است. هیچ‌چیزشان نیست. بیماریشان همین است.

اگر آدم اهل خدا باشد، ادبیات زندگی‌اش می‌شود:

میازار موری که دانه‌کش است که جان دارد و جان شیرین، خوش است

این را هم فردوسی از امیرالمومنین علیه‌السلام گرفته است. امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرماید: **والله قسم!** اگر هفت اقلیم عالم را ملک علی کنند که در مقابل این ملک، پوست جویی را که مورچه دارد به لانه‌اش می‌برد، از دهانش بکشم، این کار را نمی‌کنم. می‌گویم ملک هفت آفرینش برای خودتان؛ ولی من به اندازه یک پوست جو به مورچه ظلم نمی‌کنم. چرا؟ چون امیرالمومنین علیه‌السلام از خدا پر است، از قیامت پر است، از نبوت انبیاء علیهم‌السلام پر است، از ولایت کلیه الهیه پر است.

قرآن مجید می‌گوید پای یک پیغمبر برای خیانت پیش نمی‌تواند برود: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ﴾^۱. «غل» یعنی خیانت. می‌گوید که در این صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهم‌السلام قدم یک پیغمبر به طرف کمترین خیانت پیش نمی‌رود. این وضع زن در کشور یونان بود.

کشور هند

و اما هند که [با توجه به] اخباری که من از هند می‌گرفتم، این مسئله تا چند سال پیش هم [در آنجا] رواج داشت. نمی‌دانم الان دولت هند توانسته جلویش را بگیرد یا نه. از چند هزار سال قبل تا چند سال پیش، دو تا مسئله برای دختران و زنان هندی بود: اولاً دختر را که شوهر می‌دادند، [اگر] شوهر پنج ماه، هفت ماه، یک سال یا دو سال بعد، با سرطان یا تصادف یا سل یا سگته می‌مرد؛ طبق آئین هندویی، جنازه مرده را آتش می‌زنند و خاکسترش را در یک رودخانه که می‌گویند رودخانه مقدسی است، می‌ریزند. برای اینکه

۱. آل عمران: ۱۶۱.



این شوهر در عالم بعد تنها نباشد، عروس یک ساله و دو ساله را می‌آوردند به جنازه شوهر با طناب می‌پیچیدند و دوتایی را با هم می‌سوزاندند. این وضع زن در هند بود. حالا من قدیم را می‌گویم. الان هم هست.

کار دیگری که می‌کردند این که یک قبیله پرجمعیتی در هند، هر سه سال یک بار، یک دختر هجده سال تمام را آرایش می‌کنند، لباس می‌پوشانند، می‌آورند بت‌خانه و برای اینکه بهار پربرکت، باران و محصول داشته باشند؛ دختر را می‌خوابانند روبه‌روی بت بهار و بت باران و سرش را از بدن جدا می‌کنند که قربانی بت شود و بت بهار خوبی برایشان بیاورد. بی‌خدا زندگی کردن همین است.

وقتی آدم بی‌خدا زندگی می‌کند، رباخوار می‌شود، قاتل و زناکار می‌شود، بدکار و دزد می‌شود، موادفروش می‌شود؛ چون خدا ندارد که محاسبه کند، من این تریاک، هروئین یا کراکی که می‌فروشم، چند تا خانواده را به داغ جوان‌هایشان مبتلا می‌کنم. خدا ندارد که این فکر را بکند. معبود و خدای او به قول پیغمبر اکرم ﷺ پول است. می‌گوید: من پول می‌خواهم؛ دیگر به من چه که درآمد من، صد تا جوان را می‌کشد. بکشد! به من چه که درآمد من پنجاه تا دختر را هروئینی و کراکی و شیشه‌ای می‌کند. من پول می‌خواهم.

اما خداداران، قیامت‌داران و آن‌هایی که وصل به فرهنگ انبیاء الهی هستند، یک روش، منش و کار دیگر در این دنیا دارند. آن‌ها کارخانه تولید منفعت برای یک ملت، شهر، جمعیت و منطقه هستند. حسابگر دقیقی هستند.

منطقه تبت و مغولستان

اما وضع دختر و زن در منطقه تبت و مغولستان قبل از اسلام. دختر که به دنیا می‌آمد، همان لحظه به دنیا آمدن، یک جفت کفش آهنی که به پای بچه یک روزه بخورد، پای این بچه می‌کردند و کفش را قفل می‌کردند. کی باز می‌کردند؟ پانزده سال بعد که پای این دختر رشد نکند و از هر دو پا علیل باشد و بعد از اینکه پا را باز می‌کردند، فقط او را دنبال گاو و گوسفند صحرا می‌فرستادند. فکر کنید این دختر اگر هشتاد سال زنده

می ماند با چه زجری زندگی می کرد. تمام بدن رشد کرده؛ ولی دو تا پایش، پای بچه یک روزه است.

کشور ایران

دولت‌های ایران و فرهنگ ایران تا قبل از طلوع اسلام، برای جنس زن مالکیت قبول نداشتند. قوانین دولت ایران قبل از اسلام اعلام کرده بود، هر زنی نهایتاً به اندازه قیمت بیست من جو می‌تواند در این دنیا مالک باشد. این که مالک زمین، خانه، درآمد خودش و ارث پدر و مادرش باشد، ممنوع بود. حساب می‌کردند اگر زن بیش از قیمت بیست من جو داشت از او می‌گرفتند و می‌گفتند همچنین حقی به تو داده نشده است. علتش هم این است که در وجود شما زنان، روح شیطانی قرار دارد نه روح انسانی؛ شما شیطان‌های متحرک هستید.

شبه جزیره عربستان

این را از قرآن بشنوید: ﴿إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ﴾^۱: وقتی بهش خبر می‌دادند زنت دختر زاییده، چنان از خشم و عصبانیت پر می‌شد که رنگش سیاه می‌شد. «سواد» یعنی سیاه. وقتی بهش می‌گفتند زنت دختر زاییده، «يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ»: از میان قبیله فرار می‌کرد و بعد هم پیش خودش دو تا نقشه می‌کشید؛ «أَيُّمَسِكُهُ عَلَيَّ هُونٍ»: آیا من این بچه را به خواری و به ذلت و به تحقیر در خانواده‌ام نگه دارم؟! «أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ»: یا بزم بیابان و یک قبر بکنم و بیندازم در قبر و زنده‌زنده خاک بریزم رویش و بروم؟! بیشتر عرب‌ها دومی را انتخاب می‌کردند. اگر هم بچه را پنهان می‌کردند که پدرش خبر نشود، مثلاً می‌گفتند: «زنت زایید ولی بچه مرد»، اگر بعد از هفت هشت سال این بچه زیبایی مظلوم خوش اندام را آشکار می‌کردند و مرد می‌گفت: «این کیست؟» می‌گفتند:

۱. نحل، آیات ۵۸ و ۵۹: ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ، يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُّمَسِكُهُ عَلَيَّ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾.



«بچه‌ات است»؛ مچ‌اش را می‌گرفت، می‌برد بیابان، قبر می‌کند. دختر هم نمی‌دانست پدرش چه کار می‌کند؛ روی محبت می‌آمد گرد و خاک‌ها را از روی صورت و لباس پدرش می‌تکاند. چاله که آماده می‌شد با یک لگد می‌انداخت در چاله و خاک رویش می‌ریخت. می‌ایستاد تا مطمئن شود مرده و برمی‌گشت.

برایتان ناباورانه بود این مسائل؟ ولی باور کنید، چون تمام کتاب‌های شرقی و غربی که تاریخ جهان را نوشتند، این‌ها را ذکر کردند. نمی‌دانم چند هزار سال بر زن و دختر با این بلاها گذشت.

امپراتوری روم شرقی

در روم شرقی که الان اسمش ترکیه است، وقتی که مرد اختلافی با زنش پیدا می‌کرد، با کمک بچه‌هایش یک دیگ بزرگ که یک آدم در آن جا بگیرد، روغن زیتون به جوش می‌آوردند. پدر با کمک بچه‌هایش زن را لخت می‌کردند و می‌انداختند در آن دیگ روغن زیتون و می‌ایستادند تا آب شود.

ظهور اسلام و جایگاه زنان

اما وقتی خدا پیغمبر ﷺ را فرستاد و قرآن را همراه او نازل کرد، با چه زحمتی و با چه جان‌کندی و با چه خون دل خوردنی، روش مردم را نسبت به دختر و زن عوض کرد؛ ولی طول کشید. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾: خداوند پیغمبر ﷺ را با یک موج بی‌نهایتی از عشق و محبت و مهربانی فرستاد.

داشتن گوهر واحد

اولا در سوره نساء آمد اعلام کرد که شما مردان و زنان، خلقتتان از یک جنس، گوهر، حقیقت و عنصر است. مردان! شما هم انسان آفریده شدید، زن هم انسان آفریده شده. در آفرینش ذاتی و طبیعی شما، بین مرد و زن، یک جو تفاوت نیست.

﴿تَقْوَارِكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾^۱. سعدی منبری بود. بسیار آدم دانشمندی بود، چون

درس خواندنش سی سال طول کشید. براساس این آیه این شعر را سروده:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

در خلقت ذاتی مرد و زن پروردگار تفاوتی قائل نشده است. البته در بدن مرد و زن تفاوت هست؛ [چراکه] اقتضا می‌کرد، بدن مرد و زن تفاوت داشته باشد. زن کانال خلقت خدا در انسان است. باید به زن رحم می‌داد تا انسان‌ها به وجود بیایند. به مرد که نمی‌شد رحم بدهد. به زن سینه پربرکتی داد و آن سینه را کانال رزق خودش نسبت به اطفال کرد که دو سال عبادش را شیر بدهد. این سینه را که به مرد نمی‌شد بدهد؛ ولی این تفاوت، تفاوت بدنی است نه تفاوت انسانی. این یک مسئله.

دادن حقوق اجتماعی به زنان

آمد اعلام کرد: تحقیر زن حرام و گناه است. در سر زن زدن گناه و حرام است. کتک زدن دختر و زن در حدی که یک مقدار پوستشان قرمز شود، دیه واجب به گردن زننده می‌آید. آمد به مردان گفت که زنان بر شما حقوقی دارند، نه مستحب، بلکه واجب است و این حقوق را ادا کنید.

همین‌جوری که به زنان گفت برای شوهرانتان خودتان را آرایش کنید و زیبا جلوه بدهید، آمد به مردها هم گفت: کنار همسرانتان تمیز، با لباس و نگاه و قیافه خوب باشید، نه قیافه‌ای که اگر زن نصف شب از خواب بیدار شود و چشمش به قیافه شوهر بیفتد، از ترس سگته کند.

آمد گفت: اسم‌های ناباب روی زن نگذارید. به زن دشنام ندهید. اگر خدا به شما دختر داد سبلی به صورتش نزنید. زمینه کتک زدن به دختر را فراهم نکنید.

آمد گفت: زن اگر معلم، دبیر یا خیاط بود، آنچه درآمد دارد، ملک خودش است و این ملک به شوهر هیچ ارتباطی ندارد. آمد گفت: زن از پدر و مادر و بچه‌اش و شوهر ارث می‌برد.



ارزش بخشیدن به او

آمد گفت: زن دامن تربیت بهشتیان است. زن واسطه بین خدا و آفرینش انسان هاست. آمد رحم زن را در قرآن به قرار مکین، یعنی جایگاه استوار اسم گذاشت. آمد به مرد گفت حق غریزه جنسی زن و جواب به عواطف او بر شما واجب است و مرد بی عاطفه به زنش قیامت نجات ندارد و بی رحم باید برود جهنم.

آمد یک مسئله ای را مطرح کرد اعجاب انگیز! به به! خدا چه می کند؟ قرآن چه می کند؟ پیغمبر ﷺ چه می کند؟ آمد اعلام کرد که خداوند به هر مردی که دختر داد، هر شبانه روزی که از عمر این دختر بگذرد و پدرش مواظب تربیت دینی او باشد - این دختر چند سال در دنیا زندگی می کند؟ هشتاد سال؟ نود سال؟ صد سال؟ تا صد سال هم زنده بماند و پدر هم پنجاه سال است که مرده - هر بیست و چهار ساعت که از عمر این دختر می گذرد، خدا ثواب یک سال عبادت در نامه عمل پدر وارد می کند.

آمد گفت: ابراهیم ﷺ پدر همه انبیاء بعد از خودش بود. خلیل الرحمن بود که پروردگار می گوید: «**آيْتَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً**»: تمام نعمت ها را به او تمام کردم. این ابراهیم ﷺ یک گوشه ای یک روز نشسته بود، مثل آدم داغ دیده گریه می کرد. بهش گفتند چه شده؟ گفت: پروردگار عالم کل نعمت ها را بر من تمام کرده؛ ولی یک نعمت را نخواسته به من بدهد. من به خاطر نداشتن آن نعمت، از جانب خدا دارم زارزار گریه می کنم و آن این است که دختر به من نداد. پیغمبر دوم اولوالعزم خدا برای نداشتن دختر مثل داغ دیده ها گریه می کرد.

خب در نامه عمل پدر هر بیست و چهار ساعتی که بگذرد، به خاطر دختر داشتن یک سال عبادت می نویسند. به مادر چی می دهند؟ یعنی به خانم های ما که دختر زاییدند خدا چه می دهد؟ پیغمبر ﷺ فرمود: اولاً بچه وقتی از بدن مادر جدا می شود، خداوند مادر را از همه گناهان گذشته اش جدا می کند. پاک پاک می شود. اگر مادر سر زایا بمیرد، شهید از دنیا می رود. اگر زنده بماند، دو سال باید بچه را شیر بدهد، «**حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ**» که با حمل سی

راه رسیدن به رحمت پروردگار

ماه می‌شود^۱. شما می‌دانید بچه روز اولی که به دنیا می‌آید و برای شیر خوردن سینه مادر را که می‌مکد، تا روزی که از شیر می‌گیرند، چند بار سینه مادر را فشار می‌دهد؟ تا حالا حساب نکردند و اعلام هم نشده؛ ولی پیغمبر ﷺ می‌فرماید: هر یک بار در این دو سال که سینه مادر را فشار می‌دهد، برای هر یک بار فشار دادن، خدا به آن زن ثواب آزاد کردن یک برده از اولاد اسماعیل، جد من، در نامه عملش ثبت می‌کند.

خدا به خودش یک دانه دختر داد. می‌دانید با این دختر چگونه رفتار کرد؟ می‌دانید سوره احزاب می‌گوید پیغمبر ﷺ همه چیزش برایتان سرمشق است؟ می‌دانید پیغمبر ﷺ با زهرا ﷺ چگونه رفتار کرد؟ هر بار آمد دیدنش، دست زهرا ﷺ را بوسید. هر بار زهرا ﷺ آمد خانه پیغمبر ﷺ تمام قد برایش بلند شد. هر بار زهرا ﷺ را دید، او را بویید. گفت: بوی بهشت از دختر می‌آید. وقتی شوهرش داد طبق روایات، هر روز آمد در خانه دخترش، مگر وقت‌هایی که مدینه نبود. می‌دانید چطور در آن ده سالی که زهرا ﷺ را شوهر داده بود در زد؟ یک بار چفت آهنی در را بلند نکرد و روی آن گل میخ بکوبد. خانه زهرا ﷺ هفتاد-هشتاد متر بود. همانی است که پایین قبر پیغمبر ﷺ است. با یک دنیا ادب روبروی در می‌ایستاد و به گونه‌ای که صدایش را زهرا ﷺ بشنود، می‌گفت: «السلام علیکم یا اهل البیت النبوه و معدن الرساله و مختلف الملائکه»^۲. زهرا ﷺ تا صدای بابا را می‌شنید، می‌آمد در را باز می‌کرد. این رفتار پیغمبر ﷺ با دخترش است.

من خودم هر روز نمی‌توانم بروم در خانه دو تا دخترم؛ اما یک روز در میان به هر دو زنگ می‌زنم. احوال بچه‌هایشان را می‌پرسم. به محض فرصت پیدا کردن خانه‌شان می‌روم. افطار می‌روم. غیر از ماه رمضان، نهار می‌روم، شام می‌روم. شدید بهشان محبت می‌کنم. عادتشان دادم با اینکه شوهر و زندگی دارند، راحت با من حرف بزنند و به من بگویند چه کمبودی دارند. کار پیغمبر ﷺ این است. می‌دانم که بچه‌هایم احتیاجی به من ندارند؛ ولی

۱. اشاره به آیات ۲۳۳ سوره مبارکه بقره و ۱۵ سوره مبارکه احقاف.

۲. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۱۶.



در این سی‌وسه-چهار سالی که من ازدواج کردم، هر چی می‌خرم پنج قسمت می‌خرم که یک قسمتش را خودم برمی‌دارم و چهار قسمتش را به چهار تا بچه‌ام می‌دهم، چون پیغمبر ﷺ این‌گونه رفتار کرد.

زن در فرهنگ غربی

این مسئله زن در اسلام و اما مسئله زن در اروپا و آمریکا که همه می‌دانید. بعضی‌هایتان هم الحمدلله ماهواره دارید. غرب و فرهنگ غرب در خانه‌تان است. می‌بینید که زن در آمریکا و اروپا، کالای شهوت و کالای تبلیغ جنس برای پول درآوردن است. من انگلیس بودم. در روزنامه‌های انگلیس بود که از هر سه بچه‌ای که به دنیا در اروپا می‌آیند، دو تا حرام‌زاده هستند. یعنی زن، عقد نیاز ندارد؛ نیاز ندارد که شوهر داشته باشد؛ هر کسی از راه برسد او را بچه‌دار می‌کند و می‌رود. آنجا پاکدامنی و عفت و عصمت و وقار و ادب مطرح نیست. هر زنی که بدن زیبایی داشته باشد، برای ارضای شهوات مردان بی‌غیرت میدان وسیع‌تری دارد. هر زنی هم خوشگل‌تر باشد برای کارخانه‌دارها که جنسشان را با عکس و بدن نیمه‌عریان او تبلیغ کنند، بهتر است.

* * *

یک زن در اسلام به وجود آمد و چهارده سالش بود که از دنیا رفت؛ حضرت معصومه علیها السلام. شما فقط ببینید در این هزاروپانصد سال از قبر او چه برکاتی در نه در ایران که در دنیا پخش شده است. حوزه علمیه کم برکت برای شیعه و فرهنگ اهل‌بیت علیهم‌السلام و جهان نداشت. این‌ها همه از برکت قبر دختر موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام است. ما در زیارتنامه این دختر چهارده ساله می‌خوانیم: «يَا فَاطِمَةُ اشْفَعِي لِي فِي الْجَنَّةِ». به ما گفتند شما جزو شفیعیان روز قیامت هستید، در سن چهارده سالگی. روز ولادت حضرت معصومه علیها السلام بود. ذکر مصیبت طلبتان برای فردا شب.

خدایا! به حقیقت پیغمبر ﷺ ما را با دینت، با فرهنگ توحید و نبوت و امامت بیشتر آشنا کن. خدایا ما را قردان زنان و دخترانمان قرار بده. زنان ما را قردان بچه‌ها و شوهرانشان

راه رسیدن به رحمت پروردگار

قرار بده. خدایا محبت بین زن و شوهرها را در ایران برای برطرف شدن این بلائی بسیار سنگین طلاق بیشتر و ثابت گردان. خدایا دشمنان ما را که همه با هم، هم‌دست شدند برای نابودی دین ما و ملت‌های اسلامی، ذلیل و زمین‌گیر کن. شرّشان را به خودشان برگردان. خدایا! شهدای بسیار پر‌قیمت این منطقه نجف‌آباد را که این شهر حق عظیمی به اسلام و به انقلاب دارد، با شهدای کربلا محشور کن. تمام عالمانی که از این شهر برخاستند، چه اینجا بودند، چه در شهرهای دیگر رفتند و از دنیا رفتند، همشان را غریق رحمت ویژه و واسعه‌ات قرار بده.



جلسه دوم

ارزش انسان

کتاب شناخت انسان

در آیه ۷۰ سوره مبارکه اِسرائ، در جزء پانزدهم قرآن کریم، خداوند چهار مسئله مهم را در رابطه با انسان مطرح فرموده است. توجه به این چهار مسئله لازم است و سبب علاج اندیشه‌ها و افکار انحرافی می‌شود و نگاه انسان را به خودش تبدیل به یک نگاه درست و صحیح می‌کند و چه بسا که زندگی انسان را تغییر بدهد و او را در یک جهت مستقیم قرار بدهد. مقصود از نزول قرآن مجید هم همین بود؛ درمان انحرافات فکری و علاج نگاه غلط به خود و ایجاد تغییر مثبت و سالم و با منفعت در زندگی انسان.

ابتدا متن آیه شریفه را قرائت می‌کنم و بعد هر کدام از چهار مسئله‌ای که درباره انسان مطرح شده است را توضیح می‌دهم. این آیه شریفه یکی از مهم‌ترین آیات قرآن و کتاب شناخت انسان است. بدون این آیه کسی نمی‌تواند حتی با کمک علوم خارجی‌ها، خودش را بشناسد. خداوند متعال که خالق انسان است، در این آیه انسان را به انسان می‌شناساند. او می‌داند چه خلق کرده است و او می‌داند که انسان چه معدن با عظمت بی‌نظیری در این عالم خلقت است. کسانی که از این آیه آگاهی ندارند، خودشان را معمولی، عادی و کوچک می‌بینند و نظرشان درباره خودشان این است که ما هم یکی از موجودات زنده کره زمین هستیم و تنها فرقی که با موجودات زنده داریم این است که از موجودات زنده بیشتر می‌فهمیم. درحالی‌که این طور نیست.



«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»، این یک موضوع؛ «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»، این موضوع دوم؛ «وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ»، این موضوع سوم؛ «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»، این موضوع چهارم.

سعادت در گرو خودشناسی

یقین بدانید انسان اگر خودشناس نباشد دچار زیان و خسارت می‌شود و دنیای او خراب می‌شود؛ گرچه در و دیوار دنیایش آباد باشد. آخرت او بر باد می‌رود؛ گرچه شأنی برای خودش قائل باشد. تمام انسان‌هایی که از زمان آدم تا این زمان به جایی، منزلتی و مقامی رسیدند که مورد قبول پروردگار مهربان عالم قرار گرفتند، سبب آن خودشناسی بود. خودشان را فهمیدند. خودشان را دانستند. خودشان را شناختند. به جایگاهشان در این عالم معرفت پیدا کردند. کسانی که قبل از اسلام زندگی می‌کردند و به نقطه قابل قبول خدا رسیدند، در مدرسه پیغمبران ﷺ خود را شناختند. کسانی که بعد از اسلام به نقطه قابل قبول رسیدند در مدرسه رسالت پیغمبر ﷺ و قرآن مجید و علوم اهل بیت علیهم‌السلام خود را شناختند. انسان وقتی که خود را بشناسد، به قول امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فهمد قیمتی دارد که هرگز خودش را با چیزی جز بهشت پروردگار و رضایت خدا معامله نمی‌کند.

آنهایی که خودشان را نمی‌شناسند در طول عمرشان - هر مقداری که هست، سی سال، چهل سال، هشتاد سال - هویت خودشان را یا به پول یا به گاو و گوسفند یا به زمین یا به کارخانه می‌فروشد. چیزی هم گیرشان نمی‌آید، چون وقت مردن پروردگار عالم می‌فرماید دست خالی از دنیا خارج می‌شوند و روز قیامت هم هیزم خواهند بود. اینکه هیزم جهنم خواهند بود در سوره جن است. سوره را در همین اواخر قرآن مجید دقت کنید. می‌فرماید: **«كَاؤُالْجَهَنَّمَ حَطَبًا»**! حطب با «ط» دسته‌دار به معنای هیزم است. علنا قرآن مجید می‌فرماید: آن‌هایی که به غیر از قیمت خودشان معامله شدند، می‌شوند هیزم جهنم.



اگر بنا باشد انسان هزینه شود و خود را در معرض فروش قرار بدهد، امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید قیمت انسان بهشت و رضوان‌الله است؛ باید خودش را با بهشت طاق بزند یا خودش را با رضوان‌الله معامله کند. [انسان باید] این عمر، وقت و زمان را که هزینه می‌کند، در برابر هزینه کردن خود، قیمت واقعی‌اش، بهشت و رضوان الهی را به دست بیاورد و این منوط به این است که انسان، خودش را بشناسد و بفهمد، چون اگر گوهر وجود خودش و گوهر هویت خودش را نشناسد با عناصر و اشیاء مادون قیمت خودش معامله می‌کند. یک عمری، هزینه درآوردن پول می‌شود؛ درحالی‌که پول قیمت انسان نیست. یک عمری، هزینه اضافه کردن گاو و گوسفند و بز می‌شود؛ درحالی‌که قیمت انسان نیست. یک عمری، هزینه به دست آوردن جیریب‌ها و هکتارها زمین می‌شود؛ درحالی‌که قیمتش این نیست. یک عمری، هزینه به دست آوردن ده تا مغازه و دو تا کارخانه و چهار تا ساختمان می‌شود، بعد هم تمام می‌شود و می‌میرد و آن‌ها هم همه می‌ماند و با خودش نمی‌تواند ببرد؛ [درحالی‌که] این قیمت او نیست.

جایگاه انسان

خیلی جالب است که قرآن مجید می‌گوید جایگاه شما بین خدا و بین تمام موجودات روی زمین است؛ یعنی ارزش شما فوق «مِمَّا فِي الْأَرْضِ» است و مادون پروردگار است. ﴿خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾^۱: آنچه را که در این عالم آفریدم، باید به سود شما هزینه شود و شما نباید هزینه عناصر مادون خودتان شوید. شما را من خلق نکردم که فدای گاو و گوسفند و بز شوید، آن‌ها باید فدای شما شوند. شما را خلق نکردم که فدای پول شوید، پول باید خرج شما شود. شما را خلق نکردم که فدای زمین شوید، مثل قارون، زمین را برای شما آفریدم. شما از تمام عناصر و اشیاء این جهان بالقوه بالاتر آفریده شدید و مادون پروردگار عالم هستید. شما باید با صحیح هزینه کردن آنچه که در این عالم است، فاصله

۱. بقره: ۲۹.



بین خود و خدا را کم بکنید تا پروردگار ارزش وجود شما را که بهشت و رضوان است به شما عنایت کند.

عظمت آیه شریفه

خیلی آیه عجیبی است. من واقعا نمی‌توانم از عهده عمق این آیه شریفه بریایم. اگر توضیحاتی در چهار قسمت آیه می‌دهم به اندازه دارایی علمی و فکری من است که بسیار محدود و کم است؛ اما اگر دشمن فرصت به ائمه طاهرين علیهم‌السلام می‌داد که پرده از روی چهره این آیات برمی‌داشتند، آن وقت معلوم می‌شد قرآن چه می‌گوید.

سوره حمد، دریای مفاهیم

این روایت را من از کتاب‌های خودمان نقل نمی‌کنم، چون کتاب‌های خودمان ندارد. اگر هم در کتاب‌های ما آمده از کتاب‌های اهل سنت نقل کردند. البته من خودم دنبال کتاب‌های اهل سنت رفتم و دیدم این روایت در کتاب «ینابیع المودة شیخ سلیمان بلخی حنفی» با ذکر سند نوشته شده. برای اهل تسنن، این روایت قطعی و حتمی است؛ یعنی آخوندهای اهل سنت در این روایت شکی ندارند و آن این است:

سوره حمد هفت آیه است. بیشتر نیست. امیرالمومنین علیه‌السلام به ابن عباس فرمود: از ب «بسم الله» تا «و لا الضالین» آنچه خدا در قالب این هفت آیه ریخته است، اگر من برایتان بیان کنم و شما هم مطالب من را بنویسید و یادداشت کنید - چون آدم یادش نمی‌ماند- و بعد من بگویم ابن عباس! درسم در سوره حمد تمام، اگر شما بخواهید نوشته‌ها را به جای دیگر انتقال دهید، هفتاد شتر جوان لازم است که بیاورید بار کنید.

ما از سوره حمد چی می‌دانیم؟ هیچی. ما چند سال است داریم سوره حمد را می‌خوانیم؟ بعضی‌هایمان شصت سال است که شبانه‌روز ده بار سوره حمد را می‌خوانیم. از سوره حمد چی می‌دانیم؟



مرحوم آیت‌الله‌العظمی حاج سیدعلی نجف‌آبادی که یک روزگاری اعلم علمای شیعه در ایران، نجف و مناطق شیعه‌نشین بود و با آن حد علمی، اغلب از اصفهان تا نجف‌آباد پیاده می‌آمد و برای مردم منبر می‌رفت، ایشان می‌گفتند: لازم است معنای نمازی که مردم می‌خوانند به مردم یاد بدهند. حداقل بفهمند چی دارند می‌گویند، نه هشتاد سال جاهلانه با زبانشان با یک سلسله لغت عربی بازی کنند. تمام علوم قرآن کریم در سوره حمد است. امام حسین علیه السلام می‌فرماید: تمام علوم کتاب‌هایی که بر انبیاء علیهم السلام نازل شده در قرآن است و نهایتاً تمام علوم کتاب‌های نازل شده در سوره حمد است. اما فرصت ندادند که از این آیات الهی پرده‌برداری شود تا به ما بگویند که در اعماق این آیات خدا چه قرار دارد.

ارزش انسان

خب بخش اول آیه هفتاد سوره اسرا [می‌فرماید:] «وَلَقَدْ» خود این «قَدْ» در ادبیات عرب اسمش حرف تحقیق است به معنای مسلماً، محققاً، بی‌برو‌برگرد، حتماً. چی کار کردم من خدا؟ «كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»: به انسان ارزش دادم. «كَرَمٌ، كَرِيمٌ، كَرِيمَةٌ» به معنی ارزش است. احجار کریمه یعنی سنگ‌های پرقیمت. رزق کریم در قرآن به معنی رزق باارزش است. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» یعنی من خدا این موجود را که آفریدم، به او ارزش دادم.

با چی به ما ارزش داده؟ اینکه خداوند متعال می‌فرماید ما به بنی‌آدم ارزش دادیم، در سازمان خلقت ما چی به کار برده که ما ارزش پیدا کردیم؟

با قیافه‌مان ارزش پیدا کردیم؟! که از چهره ما زیباتر در عالم خلقت خیلی است. به اسکلت استخوانیمان ارزش پیدا کردیم؟! قوی‌تر از ما در اسکلت خیلی است. اسکلت حیوانات خیلی‌هایشان از ما قوی‌تر است. به آرواره‌مان ارزش پیدا کردیم؟! که کروکدیل آرواره‌اش خیلی از ما قوی‌تر است، چون یک گاو را به تنهایی با آرواره‌اش نصف می‌کند. به رنگمان ارزش پیدا کردیم؟! که پر طاووس از ما خیلی خوشگل‌تر و خوش‌رنگ‌تر و قشنگ‌تر است. به اینکه با پا می‌توانیم بدویم، ارزش پیدا کردیم؟! که آهو تا هشتاد کیلومتر سرعت دارد. به اینکه می‌توانیم بار سنگین بلند کنیم و پهلوان هستیم، ارزش پیدا کردیم؟! مورچه

راه رسیدن به رحمت پروردگار

هشتاد برابر خودش بار را می‌تواند بکشد. بدن ظاهر ما چیزی نیست. هیچی نیست. یک مدتی که طفل بودیم، اگر مواظبان نبودند و به‌جهل و نادانی یک چیزهایی را می‌خوردیم، درجا می‌مردیم. بالای پشت‌بام، با دست و پا راه می‌رفتیم، با کله می‌افتادیم پایین. تا چهارده-پانزده سالگی عقل رس نبودیم. تا بیست‌وچهار-پنج سال هم ایام جوانی است که برای همه ما روشن است که در این ایام جوانی، نیروی ما، فوق نیروی موجودات زنده دیگر نیست. از چهل به بالا هم که بدن همه ما چراغ داد و هی چراغ خطر روشن شده، خاموش شده. یا گردنمان درد گرفته، گفتند داری آرتروز می‌گیری؛ یا سرفه زیادی می‌کنیم، گفتند نزدیک آسم است؛ یا خط را نمی‌توانیم بخوانیم، رفتیم عینک به ما دادند؛ یا صدا را درست نمی‌شنویم، سمعک دادند؛ یا راست نمی‌توانیم راه برویم، گفتند با عصا راه برو. امتیاز ما به بدن ماست؟ خیلی از موجودات بدنشان از ما قوی‌تر است. شما اگر پیاده‌روی بکنی روزی چقدر می‌توانی بروی؟ زنبور عسل از کندو که می‌آید بیرون تا برگردد، معادل چهارده فرسخ راه می‌رود و می‌آید و خسته هم نمی‌شود. چی به ما داده که ارزش پیدا کرده؟

برویم سراغ ائمه طاهرين علیهم‌السلام. آن‌ها که همه چیز را می‌دانستند، از آن‌ها بپرسیم. از هر کدام می‌خواهید بپرسید... حالا من از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسم. می‌پرسم: یا بن‌رسول‌الله! خداوند در قرآن گفته «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»، ما به بنی آدم ارزش دادیم. ما به چی ارزش پیدا کردیم؟ ارزشی را که به ما عطا کرده، به چی بوده؟

بنا به نقل مرحوم کلینی در کتاب با عظمت کافی در جلد اول - کتابی که در عصر غیبت صغری نوشته شده و هزار و دویست سال است که این کتاب مورد اعتماد است. کلینی به عصر امام عسکری علیه‌السلام و به سرچشمه علوم اهل‌بیت علیهم‌السلام نزدیک بود و خودش آدم فوق‌العاده مورد اعتمادی بود؛ لذا کتابش در بین کتاب‌ها از اعتبار ویژه‌ای برخوردار است - امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: خداوند وقتی عقل را آفرید به او رو کرد و گفت: ای عقل! من در تمام عالم آفرینش، محبوب‌تر از تو را خلق نکردم.



ما حقیقت عقل را نمی‌دانیم. کیفیت آفرینش عقل را بلد نیستیم. ما آن وضعی که در عالم ملکوت و خلقت در آفرینش عقل گذشته است را حالیمان نمی‌شود. امام صادق علیه السلام یک دورنمایی از این مسئله برای ما بیان کرده است.

حالا [خداوند] این عقل را باید یک جا قرار بدهد. شما فرض کنید تمام عالم خلقت، یک درخت است. تمام موجودات عالم شاخه‌های این درخت هستند. خداوند متعال، این محصول محبوب‌تر از همه موجودات عالم را، در درخت طبیعت، در شاخه وجود انسان قرار داد. ما با عقل ارزش پیدا کردیم.

چند تا آیه در قرآن راجع به عقل داریم؟ نزدیک به هزار آیه. من با قرآن خیلی کار کردم. از این هزار آیه معلوم می‌شود که عقل در چه مقام رفیعی در پیشگاه خداوند متعال قرار دارد. این عقل را به ما داد که ما حقایق را با کمک او بفهمیم و ساختمان عقل را هم به گونه‌ای قرار داد که در برابر هر حقیقتی تسلیم شویم. عقل ما حقیقت را رد نمی‌کند؛ مگر اینکه خود ما شانه بالا بیندازیم و بگوییم نه قبول ندارم. این حیوانیت انسان است که می‌گوید قبول ندارم، نه عقلانیت.

عقل و اثبات خدا

هر کسی که در این عالم می‌گوید عالم خدا ندارد، اگر به او بگویی دلیل بیاور، می‌گوید دلیل ندارم. می‌گوییم: آخر «ندارد» که حرف نشد. هفتاد سال شوروی از زمان مدرسه بچه‌ها، در ذهن بچه‌ها کرد که عالم صاحب ندارد. روز متلاشی شدن شوروی به پانزده کشور، آخرین رئیس شوروی، گورباچف، در تلویزیون شوروی بنا شد سخنرانی کند. بعد آن شوروی از هم پاشید. من آن شب خانه ماندم بینم که این مغز کمونیستی و رئیس شوروی چی می‌خواهد بگوید. پنج دقیقه صحبت کرد. گفت: علت پاشیده شدن، پانزده‌تکه شدن، قطعه‌قطعه شدن جامعه و ورشکستگی سیاسی ما، این است که هفتاد سال جدا از خدا زندگی کردیم. عقل که می‌داند عالم خدا دارد. ولو یک دانشمند، یک استاد دانشگاه لب‌لوجه‌اش را آویزان بکند، بگوید عالم خدا ندارد. عقلت که منکر خدا نیست. خودت با بازیگری منکر هستی؛ وگرنه عقل حرفش این است:



این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار اگر شما امشب تمام مردم نجف آباد و حومه را بیاورید در این مسجد و کلا به من اعتماد داشته باشند، اگر بگویم این ساختمان، این طاق بندی، این طاق حیاط، این کاشی کاری‌ها، این آیات قرآن، این گل‌وبته‌ها، این ستون‌ها خودبه‌خود به وجود آمده و کنار همدیگر منظم شد که شد این مکان؛ تمام مردم نجف آباد می‌گویند این بنده خدا عقلش را از دست داده است، چون هیچ‌کس باور نمی‌کند یک اتاق خودبه‌خود به وجود آمده باشد. یک سطر نوشته را کسی باور نمی‌کند خودبه‌خود به وجود آمده باشد. یک خط شعر را کسی باور نمی‌کند خودبه‌خود به وجود آمده باشد.

عاقبت عدم استفاده از عقل

از این احترامی که خدا در هزار آیه به عقل کرده است، معلوم می‌شود که عقل از چه مقام و ارزش والایی برخوردار است. وقتی در ما قرار داد، ما ارزش پیدا کردیم و این ارزشمان هم به این است که با عقلمان به حقایق، توحید، انبیاء علیهم‌السلام، قرآن و ائمه طاهرين علیهم‌السلام وصل شویم. اگر این عقل را بیکار بگذاریم، می‌دانید چی می‌شود؟ آخرش این می‌شود که روز قیامت کارگردانان دوزخ که خیلی هم فرشتگان بدخلق و عصبانی هستند - قرآن مجید می‌گوید: ﴿غَلَاظُ شِدَادٍ﴾؛ هم بسیار سخت‌گیرند هم بسیار بدخلق هستند. چرا؟ چون همه حالات جهنمی‌ها در خود آن‌ها عین آینه منعکس است. اصلاً ما فرشته بدخلق نداریم در جهنم؛ بدخلقی‌های دنیای جهنمی‌ها در آن‌ها منعکس است. ما در فرشتگان سخت‌گیر نداریم در جهنم؛ سخت‌گیری‌های اهل دنیا در آن‌ها منعکس است - این ملائکه به این دوزخیان می‌گویند: چی شد آمدید جهنم؟ ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾؛ در دنیا که بودید هیچکس نیامد به شما هشدار بدهد که زنا، ربا، دزدی، قتل، غارت، بی‌دینی، روابط نامشروع،

۱. تحریم: ع: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا افْرَأْ أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا أَوْ قُودًا هَا النَّاسُ وَالْجَارَةُ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَةٌ غَلَاظُ شِدَادٍ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾.

۲. ملک: ۸-۱۰.



مال مردم خوری، بی‌نمازی و مخالفت با خدا آخرش جهنم است. کسی نیامد بگوید؟ «قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ».

شما ممکن است بگویید: دویست سال پیش جنگل‌نشینان آفریقا چه کسی رفته که به آن‌ها هشدار بدهد؟ امام هشتم علیه السلام می‌فرماید: عقل خودشان حجت خدا و هشداردهنده است.. اگر گذر پیغمبر و امام و عالم ربانی به جاهایی نیفتاد، آن‌ها با عقل خودشان می‌فهمیدند تجاوز به ناموس رفیقشان بد است. همین فهم «بد بودن تجاوز» حجت است برایشان.

هشدار! هشدار! «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ؟»: هشداردهنده نیامد ولو عقل؟ «قَالُوا بَلَىٰ». تمام جهنمی‌ها می‌گویند چرا، هشداردهنده برای ما آمد. می‌گویند: پس چرا آمدید جهنم؟ می‌گویند: «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ»: اولاً در هیچ مجلسی از مجالس انبیا و امامان علیهم السلام و عالمان ربانی نرفتیم که بشنویم. به ما هم گفتند بیا برویم مسجد، من گفتم: «من یک دانه از این آخوندها را قبول ندارم. سروته همه‌شان یک کرباس و عوضی هستند. من خودم بهتر می‌فهمم چطور زندگی کنم. نمی‌خواهد ما را ببرید پای منبر این آخوندها». چرا آمدند. ما نرفتیم گوش بدهیم. «أَوْ نَعْقِلُ»: خودمان عقل داشتیم. عقل هم به ما می‌گفت مردم را با ربا گرفتن داریم به خاک سیاه می‌نشانیم. آن وقتی که داشتیم با زن شوهردار و بی‌شوهر زنا می‌کردیم، درونمان به ما نهیب می‌زد که کار زشتی است و می‌ترسیدیم. تنها هم این عمل را انجام می‌دادیم؛ ولی تعقل نکردیم و به حرف عقل هم گوش ندادیم. اگر گوش داده بودیم، اگر عقل را به کار گرفته بودیم، «مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»: الان جهنمی نبودیم. اگر این عقل را، آدم درست به کار بگیرد، اهل بهشت است. این، مفهوم مخالف آیه است. اگر گوش آدم درست به کار بگیرد، اهل بهشت است.

خب حرف آخر را بزنم. برای رسیدن به رحمت، رضوان و بهشت پروردگارف از گوش و عقل برای شناختن حقایق و تکالیف و وظایفمان استفاده کنیم تا این ارزش‌های استعدادی را به فعلیت برسانیم و ارزش‌های بالقوه را تبدیل به بالفعل کنیم. نگذاریم ترکه^۱ بمانیم. خودمان را

۱. چوب خشک.



راه رسیدن به رحمت پروردگار

در سرزمین دین قرار بدهیم تا تبدیل به شجره طیبه شویم که از حوادث مصون بمانیم. اگر ترکه ده-پانزده روزه باشیم و رشد نکنیم خشک می شویم، کرمها ریشه مان را می خورند، آفت های بیرونی ما را می زنند و بعد تبدیل به هیزم جهنم می شویم. این یک مطلب آیه بود و سه مطلب دیگر [باقی ماند]. این راه رسیدن به رحمت خداست؛ یعنی ظهور دادن ارزشی که خدا به ما داده که این ظهور دادن، فقط از راه دین خدا میسر است، فقط.

* * *

شنیدید استقبال خوبی از حضرت معصومه علیها السلام در قم شد؛ ولی عمرشان خیلی طولانی نبود. چند روزی بیشتر وارد قم نشده بودند که از دنیا رفتند. همه می گفتند دختر امام، خواهر امام، عمه امام و نوه امام است، احترام دارد؛ اما چه استقبالی کربلا از زینب کبری علیها السلام کردند! سه شبانه روز، آب را به روی او و همه خواهران و برادران و یاران برادرانش بستند. کاری کردند که وقتی زینب کبری علیها السلام آمد کنار گودال قتلگاه و بدن ابی عبدالله علیه السلام را دید، می دانید اولین بار ایشان چی کار کرد؟ اولین بار، بدن را شناخت. بدن سر نداشت. جای سالمی نداشت. لباسش را غارت و بدن را قطعه قطعه کرده بودند. با انواع اسلحه ها به او حمله شده بود. نگاهی کرد سه تا سوال کرد «أ أنت أخی؟»: آیا تو برادر من هستی؟ من درست آمدم؟ «و ابنُ والدی؟»: آیا تو پسر امیرالمومنین علیه السلام پدر من هستی؟ «و ابنُ أمی؟»: آیا تو پسر فاطمه زهرا علیها السلام مادر من هستی؟ نمی دانیم بدن را چگونه شناخت؛ اما وقتی بدن را شناخت و این بدن مطهر را روی دامن گذاشت، آرام نشد. به ناچار خم شد و لب هایش را به گلوی بریده گذاشت. بوسیدم آنجایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوسید، حیدر علیه السلام نبوسید، زهرا علیها السلام نبوسید، حتی نسیم صحرا نبوسید.



جلسه سوم

راه رسیدن به رحمت

پروودگار (۱): عقل

اگر انسانی بخواهد و علاقه و رغبت داشته باشد که به رحمت پروردگار عالم برسد، [اولاً] این رحمت دارای سه جلوه است: حیات طیبه در دنیا، بهشت و رضوان در آخرت؛ [ثانیاً] مجانی و بدون کوشش و فعالیت، به رحمت خدا یقیناً نخواهد رسید. آیاتی که رحمت پروردگار را مطرح کرده است، بعد از یک سلسله مسائل اعتقادی، عملی و اخلاقی هست. از صدها آیه قرآن برای نمونه، یک آیه را از سوره مبارکه توبه در جزء دهم^۱ قرائت می‌کنم.

تساوی مرد و زن در برابر رحمت خدا

از جمله اول آیه استفاده می‌شود که بین مرد و زن در مسیر رسیدن به رحمت خداوند تفاوت و فرقی نیست. این طور نیست که رحمت خداوند به مردان بیشتر برسد و به زنان کمتر؛ یا بهشت مردان پر بارتر باشد، بهشت زنان کم بارتر؛ یا رضوان الهی که ما خیلی خبر از حقیقتش نداریم، برای مردان صد درجه باشد، برای زنان نود درجه. راهی که خداوند برای رسیدن به رحمت قرار داده است، راه اعتقادی و عملی و اخلاقی است؛ چه

۱. آیه ۷۱: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»



اینکه مرد این راه را طی کند و چه زن. هر دو به آن رحمت بدون تفاوت خواهند رسید. این یک حقیقتی است که در متن قرآن کریم مطرح است و در آیات قرآن مجید بازگو شده است.

آیه می‌فرماید «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ». «مُؤْمِنُونَ» یعنی مردان با ایمان، «مُؤْمِنَاتُ» یعنی زنان با ایمان. گاهی بعضی از زنان با ایمان در قیامت در درجه انبیاء الهی هستند.

بهشت مشتاق چهار زن

شیخ صدوق که شخصیت بسیار مهم معنوی و علمی است، در هزارودویست سال پیش، در رابطه با فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام سیصد جلد کتاب نوشته است. یکی از کتاب‌های ایشان خصال در دو بخش، دو مرحله و دو جلد است. در این کتاب نقل می‌کند که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: بهشت مشتاق چهار زن است.

خیلی جالب است. به جای اینکه پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بفرماید چهار زن از نظر عمل، اخلاق و اعتقاد، خودشان را به جایی رساندند که در قلبشان اشتیاق به رفتن به بهشت ظهور کرده و یقین هم پیدا کردند که دوزخی نیستند، حضرت می‌فرماید: بهشت مشتاق این چهار زن است.

صیاد پی صید دویدن، عجبی نیست صید از پی صیاد دویدن عجب این است
مرد و زن دنبال به دست آوردن بهشت بدون شگفتی ندارد. کار کردند زحمت کشیدند، تقوا پیدا کردند، عبادت کردند، خدمت به خلق کردند. حقیقت این است دنبال بهشت بدون و به بهشت می‌رسند؛ اما شگفتی این است که بهشت دنبال انسان بود! در رابطه با این چهار زن، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید بهشت دنبال این چهار زن است که خودش را به آن‌ها برساند. انگار این چهار زن برای بهشت، مانند کعبه می‌مانند که زائر باید دنبالش برود. هیچ‌وقت کعبه دنبال زائر نمی‌آید.



حضرت آسیه علیها السلام

خانم اول را پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید آسیه زن فرعون است. یک خانمی که ملکه مملکت، زن پادشاه، شخصیت دوم دربار و کشور بود، آزادی کامل هم برای دست بردن به بیت المال و برای طلا و جواهر داشت. بالاخره زن فرعون بود. معلوم است زن فرعون تا [وقتی] زن فرعون است چگونه زندگی می کند؛ ولی این خانم زمانی که سخن موسی بن عمران علیه السلام را شنید و با عقلش یافت که فرهنگ موسی علیه السلام حق و فرهنگ فرعون باطل است، باطل را به کل کنار گذاشت و حق را به تمام معنا پذیرفت.

وقتی که برای فرعون روشن شد آسیه فرهنگ فرعون را کنار گذاشته و فرهنگ حق را قبول کرده است، تهدید به شکنجه منتهی به مرگ کرد. تهدید هم این بود که یا فرهنگ موسی بن عمران علیه السلام را رها کن و به فرهنگ من برگرد یا اگر رها نکنی، اعدام هستی. کسی که اهل انصاف، عقل و فکر است، نمی آید عقیق و فیروزه را با خرمهره عوض کند، نمی آید حلبی زرد را با طلای بیست و چهار عیار عوض کند، نمی آید خدا را با شیطان عوض بکند، نمی آید حق را با باطل عوض کند؛ اگرچه منتهی به کشته شدنش بشود. کنار حق یافته استقامت می کند. همه هم با او مخالفت کنند، برایش مهم نیست. بالاخره محکوم به اعدام شد. او را خواباندند و دو تا کف دست و پاهایش را با میخ های بلند به زمین بستند. میخ ها را با تبر به کف دست و دو تا مچ پاهایش کوبیدند تا میخ از آن طرف دست بیرون آمد و تو زمین فرو رفت.

قرآن مجید در سوره تحریم می فرماید، همین طور که زیر شکنجه بود با کمال آرامش به پروردگار عالم گفت: «رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ مِثْلًا فِي الْجَنَّةِ»^۱. ببینید چقدر یقین بالایی پیدا کرده بود. هیچ شکی نسبت به خدا و قیامت و بهشت در وجود این زن نبود. گفت: خدایا! خانه ای در کنار رحمت خودت در بهشت برای من بنا کن، «و نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ»: من را از

۱. تحریم: ۱۱.

دست این طاغوت و فرهنگش آزاد کن، «و نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»: من را از چنگ این ماموران شکنجه‌گرِ حافظ طاغوت و حکومت طاغوت نجات بده. شهید شد.

«و الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ»: مردان باایمان، زنان باایمان. اصلا اسلام به ما اجازه نمی‌دهد که زن را کوچک‌تر و محدودتر از خود و یک موجود محروم و ضعیف و حقیری ببینیم. خدا او را خلق کرده است. در قرآن مجید دارد می‌گوید «این طایفه مومنانشان»، این نهایت احترامی است که خدا به زنان اهل ایمان گذاشت. البته زنان اهل ایمان انسان‌های دقیق، ظریف، پاک‌دامن، باعفت، حافظ حقوق خدا و شوهر و پدر و مادر و فرزندان و آدم‌های بیداری هستند.

من یک شهری دعوت داشتم چهل سال پیش. جوان بودم. طلبه قم بودم. شهر با ایمانی بود. جمعیت خوبی برای منبر داشت. خانه‌ای که منزلم بود، خانه همان آقای بود که من را دعوت کرده بود. خانه قدیمی بود. شاید بیش از هزار متر پشت همان مسجدی که منبر بود. یک شب به من گفت: «این خانه ملک پدر مادری من است. نسل قبلی من هم در همین خانه زندگی کردند. الان هم ما داریم زندگی می‌کنیم. پدر بزرگم شصت سال در این خانه زندگی کرد. در حدود پنجاه سال هم کاسب بازار بود. آن شهر یک بازار مهمی دارد». گفت: پنجاه سالی که صبح از خانه می‌خواست بروم بیرون، خانمش تا دم در خروجی حیاط می‌آمد. شوهر وقتی دستش می‌رفت به چفت در، به کلون در، به قفل در و می‌خواست باز کند، هنوز باز نکرده بود خانمش مچش را می‌گرفت و می‌گفت: من زن تو هستم. فعلا هم دو تا دختر داریم؛ سه-چهار ساله، پنج-شش ساله. من به تو اطمینان می‌دهم که من با این دو تا دختر، با لباس معمولی راحت می‌توانیم زندگی کنیم. با نان و پنیر راحت می‌توانیم زندگی کنیم. با نان و آبگوشت راحت می‌توانیم زندگی کنیم. داری می‌روی در مغازه فقط و فقط به حلال پروردگار قناعت کن. من و این دو تا دختر را در ذهنت نیاور که وقتی ببینی از حلال نمی‌توانی به ما وسعت زندگی بدهی، بگویی من زن و دو تا دختر دارم، آن‌ها هم مثل بقیه قوم و خویش‌ها، لباس و چادر و کفش گران و سفره رنگی می‌خواهند. با این ذهنیت، نسبت به من و دو تا بچه وارد حرام نشو. من و دو تا بچه‌ام روز



قیامت یک قرآن حرام تو را زیر بار نخواهیم رفت و به خدا می‌گوییم ما خبر نداشتیم و اگر این حرام آورده، خودش را جهنم ببرد؛ به ما ربطی ندارد.

این زن باایمان اهل دعوا و طلاق و تلخی هم نیست. اهل به‌هم‌ریختن خانواده و قوم و خویش‌ها و خواهر و برادرهای شوهر نیست. اهل ترک رحم و صله رحم نیست. اهل نه و نو در مقابل مردش نیست. مردش می‌گوید شب جمعه برویم خانه پدر و مادر من، واجب است حرف شوهر را گوش بدهد؛ می‌گوید برویم. یک زن باایمان راه رسیدن به رحمت خدا برایش باز است. هم به حیات طیبه در دنیا هم در آخرت به بهشت و رضوان الهی می‌رسد، بی تفاوت با مرد مومن واقعی.

حضرت مریم علیها السلام

و اما زن دوم، مریم، مادر مسیح علیه السلام است. خب من حرفی درباره مریم علیها السلام نزنم. شما می‌توانید به آیات سوره آل عمران، آیات سوره مریم، آیات سوره تحریم مراجعه کنید و در قرآن مجید، شخصیت این زن جوان را که در جوانی هم از دنیا رفت، ملاحظه کنید. خانمی که در تقوا، پاکدامنی و عفت به جایی رساند خودش را که به تعبیر قرآن، دو گوشش برای شنیدن صدای ملائکه باز شد. دو تا گوشش مثل گوش انبیای خدا شد. این قرآن است: ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾^۱؛ ﴿يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾^۲.

حضرت خدیجه علیها السلام

این‌ها منظورم نبود. منظورم این دو قسمت بعد از روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: زن سوم که بهشت مشتاق اوست، «خدیجه بنت خویلد زوجتی فی الدنیا و الآخرة»:

۱. آل عمران: ۴۲.

۲. آل عمران: ۴۳.

راه رسیدن به رحمت پروردگار

سومین زن خدیجه علیها السلام است که همسر من در دنیا بود و در قیامت هم کنار من، همسر من است. این رحمت خدا برای خدیجه کبری علیها السلام که شانه‌به‌شانه پیغمبر صلی الله علیه و آله به رحمت خدا رسید و از رحمت پروردگار به اندازه پیغمبر صلی الله علیه و آله بهره‌مند می‌شود و در جایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار می‌گیرد، تا ابد همان‌جا قرار می‌دهند؛ نه اینکه بهش بگویند: چون تو زن هستی، بیا در بهشت اول؛ شوهرت هم در بهشت هشتم، فردوس برین است؛ یک وقتی اگر دلت تنگ شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله را ببینی، می‌بریمت یک ساعت ببین و برگرد.

حضرت زهرا علیها السلام

و خانم چهارم هم صدیقه کبری علیها السلام است. همسر امیرالمومنین علیهم السلام در دنیا و در آخرت. آیا برای پیغمبر و امیرالمومنین علیهم السلام حورالعینی وجود ندارد؟ کاری ندارد جواب این سوال شما. از اول سوره مبارکه دهر تا آیه آخر را بخوانید؛ کلی نعمت‌های خدا در بهشت، در سوره دهر است. پروردگار عالم، چون آیات اول این سوره را درباره امیرالمومنین، صدیقه کبری، امام مجتبی و حضرت حسین علیهم السلام نازل کرده است، به احترام این که در این سوره به صدیقه کبری علیها السلام اشاره شده است، هیچ‌نامی از نعمت حورالعین برای امیرالمومنین علیهم السلام نیست، چون همه حورالعین‌های بهشت، بند انگشت صدیقه کبری علیها السلام هم نمی‌شوند. این [بیان] ابتدای آیه، «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ» بود.

محبت و دوستی

دارد راه رسیدن به رحمت خدا را در این آیه می‌گوید. مردان مومن و زنان باایمان نسبت به یکدیگر مهرورز هستند. برادران! خواهران! این که می‌گویند در قیامت صراط از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر است، اول صراط، دنیاست، پایان صراط دم بهشت است؛ نه اینکه صراط یک جاده محدودی روی جهنم یا درون جهنم باشد. اول جاده صراط، اول تکلیف مرد و زن است. آخر جاده هم دم در بهشت است. این صراط از مو باریک‌تر است.



الف) ولایت مردان مؤمن

علامت ایمان مردان، این است که ابا نسبت به هم کینه، اختلاف، نزاع، حزب‌بازی و دارودسته‌ای ندارند، چون همه این‌ها باعث کینه و طرد همدیگر و باعث این است که من بگویم تو را قبول ندارم، تو بگویی من تو را قبول ندارم، من بگویم شما آن دسته هستید، شما بگویید تو هم آن دسته هستی، من مسجد تو نمی‌آیم، تو مسجد ما نیا، من چشم ندارم تو را ببینم، تو نمی‌خواهی هفتاد سال من را ببینی و همه با همدیگر نزاع و اختلاف و کینه داشته باشند. این‌ها همه، دلیل بر نبود ایمان است.

خدا رودربایستی با کسی ندارد. خداوند متعال حرف حقش را در قرآن بدون ملاحظه کسی زده است. بله، به ما یک جا اجازه کینه‌ورزی داده؛ کجا؟ ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾^۱. اگر می‌خواهید کینه داشته باشید، با اسرائیل، آمریکا، استعمارگران، دزدهای دین و غارتگران بیت‌المال بی‌دین کینه داشته باشید، نه با همدیگر. یک شهر، باید یک امت، یک بدن، یک حقیقت و یک جمعیت باشد و همه هم دوست‌دار و مهرورز و عشق‌ورز به همدیگر باشند. اینجا دیگر پای هیکل و قیافه و سیاه و سپید نیست؛ پای ایمان در کار است. مردان مؤمن نسبت به همدیگر عشق‌ورز هستند، تمام. دیگر کنار این پرونده حرفی نباید زد و مطلب دومی نباید گفت ابا. همه عباد خدا هستند. همه قبله‌شان یکی است. همه اسلامشان یکی است. همه قرآنشان یکی است. همه پیغمبر و ائمه‌شان علیهم‌السلام یکی است. اختلاف و کینه و دشمنی و نزاع و جدا از هم بودن معنی ندارد. این را خود جامعه باید حواسش جمع باشد. اصلاً ما باید نوبت بگذاریم و در تمام مساجد شهر بگردیم. یک شب برویم یک مسجد دیگر، با مردم آن مسجد دست بدهیم، معانقه و مسافحه کنیم، احوالپرسی کنیم تا مسجدها بشوند یک واحد، مردم بشوند یک واحد. بعد هم این مردم واحد با پشتیبانی یکدیگر خیلی راحت می‌توانند مشکلات شهر را حل بکنند. این برای مردان مومنان.

۱. فتح: ۲۹.

ب) ولایت زنان مؤمن

«وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»: زنان با ایمان هم، همه نسبت به همدیگر عشق‌ورز و مهرورز هستند. اینکه همدیگر را بکوبند و غیبت بکنند و تهمت بزنند و دری وری بگویند، این کار زنان مومن نیست.

امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید که یک بار به مادرم حضرت زهرا علیها السلام گفتم: «مادر نصف شب‌ها که بلند می‌شوی، گریه می‌کنی، نماز شب می‌خوانی، اشک می‌ریزی، دعا می‌کنی، آن وقت که ما بچه بودیم و من دعاها را گوش می‌دادم، اول به خودت و ما، بچه‌هایت و شوهرت، علی دعا نمی‌کنی؛ اول به همسایه‌ها، دیگران و مردم، آخر از همه به خودت و ما دعا می‌کنی». فرمود: «حسن جان! «الجار ثم الدار»، به ما سفارش شده به دیگران مهرورز باشیم، غم دیگران را بخوریم و مشکل دیگران را، مشکل خودمان بدانیم. اگر نصف شب بلند می‌شوی دعا بکنی، اول به دیگران دعا کن. حسن جان! این اخلاق دین خداست»^۱.

یک کسی بود در تهران که نماز شبش ترک نمی‌شد؛ اما در قنوت رکعت یازدهم به یک دانه مومن دعا نمی‌کرد. چهل تا اسم نوشته بود برای لات‌ها، گردن کلفت‌ها، عوضی‌ها و عرق‌خورهای تهران که مرده بودند. هر شب اشک می‌ریخت و با اسم به این چهل تا دعا می‌کرد. یکی از دوستان ما یک شب کنارش بود، صبح به او گفت: دیشب در نماز شب یک مشت لات، چه مرد و چه زن را، با اسم دعا کردی. گفت: برای اینکه تمام مومنین و مومنات دنیا را هر شب در نماز شب دعا می‌کنم. این بیچاره‌ها مردند و وارث خوبی ندارند. کسی نیست یادشان کند. من اشک می‌ریزم به خدا می‌گوییم: اگر این‌ها در برزخ گرفتارند، ما ریش گرو می‌گذاریم و گریه می‌کنیم. ببخش.

گفت: ما می‌رویم سراغ آن‌هایی که کسی را ندارند. سراغ آن‌هایی که نرسیدند از گناه توبه کنند، چون جاهل بودند. گفت: یقین هم داری خدا می‌بخشد؟ گفت: یعنی تو یقین داری خزانه کرم خدا محدود است؟ به این‌ها نمی‌رسد؟

۱. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۳۳.

یکی مرده بود. خانواده‌اش خیلی علاقه داشتند که پیغمبر ﷺ نماز میت بخواند. پیغمبر ﷺ هم مایل نبود بخواند. نوشتند چرا؛ ولی پیغمبر ﷺ در صدد بود اگر جنازه را بیاورند دم مسجد، بگویند به یکی از مومنین بخواند. قبل از اینکه جنازه را بیاورند، جبرئیل نازل شد. گفت: آقا! خدا می‌گوید نماز این میت را خودت بخوان، چون وقتی می‌خواهی بگویی «اللهم اغفر لهذا الميت»، می‌خواهم بیامرم. می‌دانم این آدم بدی بود و تو هم خوست نمی‌آمد؛ اما دیشب که مدینه باران سختی بارید و مردم سریع رفتند خانه‌هایشان و پای مردم تا زانو می‌رفت در گل و لجن - آسفالت که نبود - یک کسی در مدینه یک گرفتاری داشت. این میت دیشب زنده بود و تا زانویش در گل و لجن رفت در خانه آن آدم بیچاره و مشکلش را حل کرد. من دیشب همه گناهانش را بخشیدم. بلند شو، نمازش را بخوان.

پیغمبر ﷺ می‌خواست یک نماز میت نخواند پروردگار فرمود: نه! مهرورزی، عشق‌ورزی، دوستی، محبت، رفتار نرم، رفتار گرم؛ حتی میتی را که بد می‌دانی طردش نکن. بالاتر از این حبیب من! میتی که دو هزار تا گناه در پرونده‌اش ثبت است، تو در نماز میت به من بگو «اللهم لا تعلم منه الا خيرا»: خدایا ما غیر از خوبی از این مرده خبر نداریم و او را مورد آمرزش قرار بده. آبروی مرده را حفظ کن. تو می‌دانی دو هزار تا گناه دارد؛ اما بگو خدایا ما غیر از خیر از این مرده خبر نداریم. خب این اولین ویژگی مردان و زنان مومن است.

راه رسیدن به خدا

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ»: مردان و زنان مؤمن با زبان نرم همدیگر را به کار خوب تشویق می‌کنند. «وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»: از کار بد بازمی‌دارند و نسبت به کار بد در دلشان نفرت ایجاد می‌کنند. «وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»: مردان و زنان مؤمن اهل نماز هستند؛ تا کی؟ تا دم مردنشان. این را از فعل مضارع «یقیمون» «یقیمون» درمی‌آوریم. «وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»: مرد و زن مؤمن بخیل نیستند؛ دست به جیب هستند برای

راه رسیدن به رحمت پروردگار

زکات و خمس و انفاق. «وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: مردان و زنان مومن مطیع خدا و پیغمبرند.

وقتی این جاده را طی می‌کنند -جاده دوستی، جاده امر به معروف، نهی از منکر، اقامه نماز، پرداخت زکات، اطاعت از خدا، اطاعت از پیغمبر ﷺ - «أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ»: این‌ها حقیقتاً شایسته رحمت من هستند.

منبر امشب یک کلمه شد؛ رحمت خدا مفت و مجانی به دست آورده نمی‌شود. برای به دست آوردن رحمت خدا جاده دین را باید طی کرد و بعد آدم می‌رسد به رحمت خدا.

روضه سه ساله اباعبدالله ﷺ

حرفم تمام. برای دختردارها روضه بخوانم. آن‌هایی که دختر ندارند امشب متوجه نمی‌شوند من چه می‌گویم و چه می‌خوانم. واقعا آن کسی که دختر ندارد برایش قابل درک نیست.

دختری از شاه شهیدان حسین بود سه ساله به غم و شور و شین
گفت کجا شد پدر مهربان از چه نیامد بر ما کودکان
گر ز من دل شده رنجیده است از دگر اطفال چه بد دیده است

خیلی گریه کرد.

گفت بدو زینب زار: ای عزیز! این قدر اشک از غم هجران مریز
کرده سفر باب تو این چند روز این قدر ای شمع فروزان مسوز
نالہ تو شعله به عالم زند بارقه بر خرمن آدم زند

آرام نشد. زین العابدین ﷺ بغلش گرفت و می‌گرداند، آرام نمی‌گرفت و می‌گفت پدرم را می‌خواهم. زینب ﷺ بغلش می‌گرفت، می‌گفت بابا را می‌خواهم. خواهرش سکینه بغل می‌گرفت، می‌گفت بابا را می‌خواهم. بر اثر شدت گریه و خسته شدن خوابش برد.

رفت به خواب و ز تنش رفت تاب دید ، مه روی پدر را به خواب
دست زد و روی پدر بوسه داد پیش پدر لب به شکایت گشاد



کای پدر ، ای مهر تو سودای من! رفتی و از جور بدان وای من
رفتی و ما، زار به دوران شدیم دستخوش فتنه عدوان شدیم
بغل بابا در خواب خیلی شیرین زبانی کرد؛ اما وقتی بیدار شد، دید بابا نیست. بالاخره
این قدر گریه کرد تا سر بریده ابی عبدالله علیه السلام را برایش آوردند.
یک نگاه به آن چهره نورانی کرد. «أبتاه من الذی أیتمنی علی صِغَرِ سِنِّی»: مگر دشمن
نمی دانست تو دختر کوچک داری؟ چه کسی من را در این سن یتیم کرد؟ «من الذی قَطَعَ
وَرِیدَیک»: بابا چه کسی گلوی تو را برید؟ «من الذی خضب شیبک»: چه کسی سنگ به
پیشانی تو زد و محاسنت را با خون پیشانی رنگین کرد؟

جلسہ چہارم

راہ رسیدن بہ رحمت پروردگار (۲)

شنیدن، عمل کردن، تبلیغ

وجود مبارک امیرالمومنین علیه السلام یکی از راه‌های رسیدن به رحمت خدا را «گوش دادن به آیات قرآن مجید و سخنان انبیاء خدا و امامان علیهم السلام و دلسوزان» می‌دانند.

امیرالمومنین علیه السلام با یک لغت بیان می‌کنند که منظور از گوش دادن، «صدا به گوش رساندن» نیست. تمام حیوانات عالم گوش دارند و صداها را می‌شنوند؛ ولی در برابر هر صدای خوب و بامعنایی و هر صدای تغییردهنده‌ای متوقف هستند و هیچ عکس‌العملی در برابر شنیدن صدای خالی نشان نمی‌دهند. اگر انسان بخشی از قرآن را به گوش حیوان گوش داری بخواند، عکس‌العملی نشان نمی‌دهد، چون فقط صدا را می‌شنود و معنا و مفهوم صدا را درک نمی‌کند. چون درک نمی‌کند، میدانی هم برای عمل به مفهوم آن صدا ندارد. این گوش دادنی که امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید با [توجه به] آن کلمه‌ای که در جمله‌شان است، «گوش دادن، قبول کردن و عمل کردن» است.

همانی که خداوند در قرآن مجید از قول بندگان واقعی‌اش نقل می‌کند: «وَقَالُوا سَمِعْنَا»: به پروردگار اعلام می‌کنند که ما صدای تو و انبیا و اولیاء علیهم السلام تو را شنیدیم و اطاعت کردیم؛ صدا را حبس نکردیم؛ معطل نکردیم. «سَمِعْنَا»: آمدیم شنیدیم. «وَأَطَعْنَا»: به مرحله اجرا گذاشتیم. این‌گونه شنیدن را حضرت می‌فرماید راهی برای رسیدن به رحمت پروردگار است.



راه رسیدن به رحمت پروردگار

متن گفتار امام علیه السلام هم این است: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى»: رحمت خدا نصیب آن انسانی باد که کلام استواری را مانند آیات قرآن، کلام انبیا و اولیاء علیهم السلام را می شنود، یاد می گیرد، قبول و عمل می کند. این «یاد گرفتن و قبول کردن و عمل کردن» در کلمه «وَعَى» است. «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى». می رود گوش می دهد، می فهمد، قبول می کند و عمل می کند.

البته وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله یک حقیقتی را هم اضافه کردند و آن این است: می شنود، حفظ می کند، یاد می گیرد، می پذیرد، عمل می کند، به دیگران هم ابلاغ می کند. می رود به دوستان و خانواده اش هم یاد می دهد. به مردم هم یاد می دهد؛ البته یاد دادنش به مردم با زبان نرم، با هنر و با محبت است. به گونه ای به مردم ابلاغ می کند که مردم پس نزنند، ناراحت نشوند و فشار روحی احساس نکنند. کلا اخلاق انبیاء خدا و ائمه طاهرين علیهم السلام این بود که آرام، روان، با محبت و هنرمندانه با مردم حرف می زدند. کسانی که اهل انصاف بودند قبول می کردند، می پذیرفتند و عمل می کردند.

اسعد بن زراره

در این زمینه روایت خیلی زیاد داریم. افراد آمدند با انبیا و ائمه طاهرين علیهم السلام برخورد کردند و سوالشان هم این بود که شما چه می گوئید. مثل یک شخصی که اهل مدینه بود و آمد مکه. شب مهمان عتبه بن ربیعہ شد. فردا صبح می خواست بیاید مسجدالحرام تا کعبه را زیارت کند. آدم مسلمانی هم نبود. بت پرست بود. صاحب خانه بهش گفت: صبح که می خواهی بروی مسجدالحرام، طبق قانون مکه، ما باید دو تا پنبه در گوشت فرو کنیم که صدا نشنوی. برای اینکه هر روز یک شخصی می آید کنار کعبه می گوید من پیغمبر هستم و مطالبی را می خواند. این مطالبش دلیل بر این است که آدم ساحری است و در شنونده اثر می گذارد. کسانی که از بیرون مکه می آیند مکه مسافر و زائر هستند و صدای او را باید نشنوند. صبح هم دو تا پنبه در گوش اسعد بن زراره گذاشت و فشار داد. اشاره کرد حالا برو مسجدالحرام.



اسعد وقتی آمد مسجدالحرام به فکرش افتاد، آن کسی که برای من این دو تا گوش را ساخته، اگر می‌خواست خودش می‌بست. یک در اتوماتیک برایش می‌گذاشت که صدایی را که باید نشنوم، نشنوم؛ ولی می‌بینم خلقت گوش من در ندارد که اگر دلم خواست صدایی را نشنوم، نشنوم. دو تا پنبه را از گوشش بیرون آورد. آمد روبه‌روی پیغمبر ﷺ. خیلی آرام به پیغمبر ﷺ گفت: «حرف چیست؟»

آدم باید حرف را بشنود. بالاخره آدم در حدی است که حرف خوب را از بد، اگر به طور کامل تشخیص ندهد، کمی تشخیص می‌دهد. یک کسی به آدم برسد بگوید که خیلی دوستت دارم و یکی دیگر هم برسد بگوید می‌خواهم سر به تنت نباشد، یعنی این دو جمله را انسان تشخیص نمی‌دهد که کدام‌ها خوب است و کدام بد است؟! تشخیص می‌دهد؛ ولو سواد هم نداشته باشد.

ولی سوالش سوال خوبی بود حرف چیست. رسول خدا ﷺ سه آیه از آیات نازل شده از پروردگار را برایش خواند. این هم آدم عقل‌داری بود، مثل همه. در این سه تا آیه این مطالب قرار داشت^۱:

بت هیچ‌کاره است و همه‌کاره آفریننده جهان است، یک؛ به پدر و مادر نیکی کنید، دو؛ مردم بی‌گناه را نکشید، سه؛ به زشتی‌ها و اعمال ضرردار، چه در آشکار، چه در پنهان، نزدیک نشوید، این چهار؛ بچه‌هایتان را از ترس معیشت زنده‌به‌گور نکنید، پنج؛ مال یتیم را نخورید، شش.

[هفت:] در کاسی اگر با ترازو یا پیمان‌ه جنس می‌دهید، خائن به ترازو و پیمان‌ه نباشید. اگر مردم ده کیلو جنس می‌خواهند، نه کیلو و هشتصد گرم ندهید؛ ده کیلو بدهید. روز روشن مال مردم را نذرید. اگر پیمان‌ه است پیمان‌ه را پر بدهید؛ سرخالی ندهید.

[هشت:] زمانی هم که می‌خواهید حرف بزنید و هر چی می‌خواهید بگویید، عدالت در گفتار را رعایت کنید؛ افراط نکنید در گفتار. یک کسی که یک ذره به شما بدی کرد، راه نیفتید بگویید از شمر بدتر است. این افراط در گفتار است. یک کسی که به شما خوبی

۱. انعام: ۱۵۱-۱۵۳.

راه رسیدن به رحمت پروردگار

کرد، نگویند این آدم عین امام صادق علیه السلام است، عین امام حسین علیه السلام است. این افراط است. یک کسی که سواد دارد، نگویند این آدم بی سواد است. این دروغ و تهمت است. از یکی که می خواهید تعریف کنید، حق را بگویند و تملق نگویند. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود دهان متملق را خاک بپاشید. «سرت مثل گنبد دوار است و قدت از سرو نازنین تر است و پیشانی از پیشانی آفرینش بلندتر است و دو تا چشمت از قمر شب چهارده زیباتر است»، این تملقها را نگویند. «کسی هم وزن تو نیست، مانند تو نیست، اگر تو نباشی زندگی برای ما نخواهد بود»، این دروغها را برای چی می گویند؟ برای چی تملق می گویند؟

[نه:] به عهدهی که می کنید وفا کنید. امروز خانه ای را که قیمتش صد میلیون بود، قولنامه و امضا کردی و سی میلیون گرفتی، یا کارخانه را که قیمتش چهارصد میلیون بود، قولنامه کردی و صد میلیون گرفتی، اگر پنج روز دیگر که هنوز وقت محضر نشده، قیمت شد سه برابر؛ در ملک خریدار شد سه برابر نه در ملک تو. با قولنامه و بیعانه گرفتن از ملک تو بیرون رفت و رفته در ملک خریدار. برای تعهدت و امضایت احترام قائل باش. اگر ملک را به خریدار ندهی و سه برابر قیمت بفروشی، فقط به [مقدار] قیمت اصلی که به خریدار فروختی، حق داری و اضافه را باید به او بدهی. حرام است تصرف در آن.

خب این آدم عقل داشت. گفت: آقا من هم می توانم جزء شما بشوم؟ من هم می توانم مسلمان شوم؟ چون من همه حرفها را قبول کردم. اینها همه حق است. اینها همه همان حکمت است.

«رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى». وقتی قبول کردم، نمی توانم هیچکدام را رد بکنم و بگویم این جادو است. تو داری می گویی بچهها را زنده به گور نکنید. این جادو است؟ می گویی مال یتیم را نخورید. این جادو است؟ می گویی در تعریف و تکذیب افراط و تفریط نکنید و تملق نگویند. این جادو است؟ می گویی به زنا، به دزدی، به غارت، به رشوه نزدیک نشوید؛ «لا تقرب الفواحش ما ظهر منها و ما بطن». این جادو است؟ اینها که تمامش، قانون نظام دهنده زندگی سالم است.^۱

۱. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۸-۱۰.

قانون زندگی سالم

اگر مردم بت نپرستند، آدم نکشند، به گناهان ظاهر و باطن پیوند نخورند، بچه‌هایشان را امروز اگر بدنی نمی‌کشند، عقلی و دینی نکشند، اگر مال یتیم نخورند، اگر خیانت در معاملات نکنند، اگر به عهد وفا کنند و اگر مردم متعهد به اسلام باشند؛ ما در هر شهر یک میلیونی، یک دانه اتاق دادگستری، یک قاضی و یک نویسنده پرونده، بیشتر نمی‌خواهیم.

اگر مردم این‌گونه بشوند که پیغمبر ﷺ برای این مسافر مدینه‌ای گفت، هفتاد میلیون مردم ایران این‌گونه شوند که امشب از سوره مبارکه انعام شنیدید، زندان که اصلاً دیگر نخواهیم داشت. چه کسی را زندان کنیم؟ کدام آدم باتقوا را زندان کنیم؟ کدام زن باعفت، پاکدامن و باحجاب را زندان کنیم؟ ما زندانی دیگر پیدا نمی‌کنیم. بعد هم در هر شهری برای خالی نبودن عریضه، یک دانه اتاق می‌دهند به یک قاضی با یک دفتردار. قاضی و دفتردار هم هر سال می‌آیند در آن اتاق با همدیگر یک چایی می‌خورند، در اتاق را می‌بندند و می‌روند پیش زن و بچه‌شان. ما هنوز خیلی‌ها را در ایران داریم که کلانتری ندیدند، چون لازم نیست ببینند؛ دادگاه نرفتند، چون کاری نکردند بروند دادگاه و می‌ناموس جوانشان را نگرفتند در دادگستری و در شهربانی از این اتاق به آن اتاق، از این اتاق به آن اتاق و دنباله‌اش.

چرا این‌قدر زندان زیاد است؟ چرا در هر شهری، در هر محل، یک دادگاه دارد؟ چرا یک مرکز بزرگ به نام دادگستری دارد؟ چون خلأ دینی وجود دارد. نه شهربانی، نه دادگستری، نه قاضی، نه زندان، جای دین را پر نکرده‌اند. هر روز زندانی و پرونده در دادگاه‌ها بیشتر می‌شود. مردم می‌گویند چرا زودتر رسیدگی نمی‌کنند. الان در ایران هفت میلیون پرونده روی میزها است. کی مال من و تو را رسیدگی کنند؟! نوبتمان نشده.

اما اگر دین بود، اگر عقل کار می‌کرد، اگر گوش به قول امیرالمومنین علیه السلام کار می‌کرد، ما به جای این همه زندان‌ها خانه داشتیم. الان زندان‌ها چقدر زمین را اشغال کردند. در بعضی از مراکز زندان، پنج هزار خانه می‌شود ساخت. در ادارات عریض و طویل

دادگستری دو هزار خانه می‌شود ساخت. چه بودجه‌ای هم باید مصرف شود! چند هزار زندانی لباس و آب و برق و صبحانه و نهار و شام می‌خواهند؟ این‌ها را باید با پول نفت و مالیات من و تو بهشان بدهند؛ این مفت‌خورهای بی‌دین کلاش ظالم خائن را. آن وقت چقدر قاضی و دادگاه و دادیار و دادستان می‌خواهیم که به این‌ها رسیدگی بکند و حکم بدهد: «ببرید زندان»؟ به آن‌ها چقدر باید حقوق داده شود؟ چرا این‌گونه است؟ چراغ دین فتیله‌اش پایین کشیده شده است. هیچ علتی دیگر ندارد.

گوش را برای چه به ما دادند؟

گوش را برای چی به ما داده؟ «أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ»^۱؟ بندگان من گوش را برای چی به تان دادم؟ برای چی ساختم؟ برای اینکه صبح تا شب صدای عربده خران ماهواره را بشنوید که هم دینتان را خراب بکنند، هم ناموستان را به لجن بکشند، هم آمار طلاق را ببرند بالا و هم هزار دری‌وری علیه قرآن و پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام بگویند؟ گوش برای این بود؟ «أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ» برای چی گوش به شما دادم؟

چه جوابی دارند عده‌ای از مردم؟ در قیامت به پروردگار عالم چی می‌خواهند بگویند؟ وقتی فرشتگان خدا، کله مردم را بگیرند، کج کنند، یک تکان بدهند و از گوششان یک رودخانه کثافت بیرون بریزد، از چشمشان یک رود کارون لجن بیرون بریزد، از دهانشان کثافت قیمت و فحش و تهمت و دروغ و خردکردن مردم محترم بریزد بیرون، از شکمشان مال حرام بدتر از نجاست دستشویی بریزد بیرون و از شهوتشان زنا و امثال زنا بریزد بیرون، این هیکل پنجاه شصت کیلویی چه می‌خواهد به خدا بگوید؟ اگر این‌ها را بریزند بیرون، میلیاردها نفر مردم قیامت از بوی گندش می‌خواهند در بروند، جا ندارند فرار بکنند.

ای کاش مردم غیر از آنچه که از قرآن می‌شنیدند، گاهی با چشمشان هم می‌دیدند؛ مثل خوردن لقمه حرام. «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا»^۲: حرام‌خورها

۱. یونس: ۳۱.

۲. نساء: ۱۰.

در شکمشان دارند آتش می‌ریزند. من دارم می‌بینم آتش می‌ریزند. خودشان نمی‌بینند، چون حرام چشمشان را کور کرده، نمی‌بینند.

این یک راه رسیدن به رحمت خداست. چقدر برای گنه‌کاران غصه می‌خورم! وقتی در روزنامه‌ها می‌خوانم، در اخبار می‌شنوم و در کوچه و بازار به ناگاه، نه به عمد، به چشم یک مرتبه این همه دختر و زن بدتر از بی‌حجاب‌های اروپا می‌افتد و بعد با آیات قرآن این‌ها را نگاه می‌کنم که چه دارند انجام می‌دهند و این وجود از چه آتشیایی پر است که قیامت همه این‌ها از بدن شعله می‌کشد، غصه‌ام می‌شود. می‌گویم: چرا؟ زنا چرا؟ روابط نامشروع با دختران و دختران و پسران چرا؟ ترک نماز چرا؟ جنگ با پدر و مادر چرا؟ دزدی روز روشن چرا؟ جواب هم ندارد و قانع‌کننده نیست. هیچی ندارند بگویند. چی بگویند؟!

بعضی از خانم‌ها با حجاب در خیابان می‌آیند که دختر هجده-نوزده ساله‌شان عین دختران تل‌آویو و لندن. آدم برود به این خانم بگوید: خانم اگر چادر بد است، چرا سرت است؟ تو هم مثل دخترت نیمه‌عریان شو و اگر عمل دخترت بد است، خب این بدی را چرا بر او تحمیل کردی در خانواده؟ هی گفتم عیب ندارد، عیب ندارد بچه است. الان که دیگر نمی‌توانی او را در مقابل این همه چشم شهوت‌ران ببوشانی. وقتی می‌آوری بیرون تا ببری خانه، دو هزار تا با چشمشان، امیرالمومنین علیه‌السلام می‌گوید با دخترت زنا می‌کنند. این را که دیگر نمی‌توانیم انکار کنیم، می‌توانیم؟ نمی‌توانیم انکار کنیم. این جوان‌ها، این مردهای پنجاه-شصت ساله، برو تا هفتاد و هشتاد، وقتی این دخترهای بدحجاب آرایش کرده هجده-نوزده ساله را که می‌بینند، هیچ اثری در آن‌ها ایجاد نمی‌شود؟ وقتی این‌ها را می‌بینند، مردم می‌گویند: «لا حولَ و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، باریک الله، بنام خدا را چی خلق کرده؟» یعنی اینها را می‌بینند و یاد خدا می‌کنند؟ امیرالمومنین علیه‌السلام می‌گوید همه چشم‌ها زنا می‌کنند. البته اگر یک روزی هم دستشان برسد که به غیر از چشم، با عضو زنا کنند، می‌کنند. کاری ندارند به اینکه این شوهر دارد، این دختر است و فردا می‌خواهد شوهر کند باید سالم باشد. روزی چند هزار تا را در این مملکت دارند بی‌صورت می‌کنند، چون

راه رسیدن به رحمت پروردگار

می‌بینند، خوششان می‌آید، تحریک شهوت می‌شوند. می‌خواهند یا با چشم یا با لمس بدنی یا با قرار و مدار بیرونی [تحریک شوند]. این‌ها را که همه می‌فهمیم.

این‌ها سحر است؟ مردم مکه می‌گفتند پیغمبر ﷺ ساحر است. حرف‌هایش هم سحر است. این‌ها واقعا سحر است؟ قرآن مجید به مردم مکه می‌گوید، بعد به بعدی‌ها می‌گوید، بعد به امروزی‌ها می‌گوید: ﴿تَتَفَكَّرُوا﴾؛ عقل که به همه شما دادم. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» من ارزش‌گذاری روی شما کردم. ارزش‌گذاری، یک مرحله‌اش به خاطر عقلی است که به شما دادم. این عقل را به کار بگیرید. یکی-دو روز، پنج روز، شش روز، دو ساعت کنار پیغمبر ﷺ من بنشینید، با او راه بروید، به خانه‌اش بروید و «تَتَفَكَّرُوا»: در تمام رفتار و کردار و اخلاقش، اندیشه کنید. «مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ حِنَّةٍ»: یک اثر از ساحران و دیوانگان، در وجود این آدم نیست. چرا می‌گردید، می‌گویید این آدم جادوگر است؛ این آدم جن‌زده است؛ چرا می‌گویید؟

نمی‌توانید یک لحظه فکر کنید، ببینید که ادب، وقار، محبت و فضیلتش از همه بیشتر است؟! منبع خیر، منبع تقوا، منبع درستی، منبع کرامت و همه وجودش عقل است؟! این را اگر فکر کنید که می‌فهمید. همین طوری راه می‌افتید چوب‌انداز می‌گویید دیوانه است؛ ساحر است؛ مجنون است؛ کذاب است. او کذاب است یا آن کسی که چهار تا دخترش را نیمه عریان می‌دهد دم پر این همه مردم؟! جادوگر اوست یا رباخور جادوگر است؟! جادوگر اوست یا اختلاس‌چی جادوگر است؟! جادوگر اوست یا رشوه‌خور؟! جادوگر اوست یا بنده بت؟! کدام‌ها جادوگرند؟!

عقل چه نعمت عظیمی است. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: رحمت خدا نصیب کسی است که مطالب استوار را که هیچ قابل رد کردن نیست، نه با علم نه با عقل، بشنود، بپذیرد و بعد عمل کند. یک مطلب استوار همین آیه هفتاد سوره اسراء است که دو شب پیش

۱. سبأ: ۴۶. ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْطِيكُمْ وَاحِدَةً وَأَنْتُمْ مَوْلَاهُ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ تُتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ حِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لِّلْكَافِرِينَ يَدْعُونَ عَذَابَ شَدِيدٍ﴾.



متنش را شنیدید. چهار بخش است؛ «و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»: ما از اولی که شما را خلق کردیم به شما ارزش دادیم و آن ارزش هم عقل است، «و حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ»: خشکی و دریا را بی دریغ در اختیارتان گذاشتیم، «و رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ»: هرچه پاکیزه بود و با طبعتان می ساخت، روزی شما کردم، «و فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»: راه برتر شدن و گل سر سبد مخلوقات قرار گرفتن را هم به رویتان باز کردم.

چرا خودت را می شکنی؟ چرا با کلنگ گناه ارزشت را نابود می کنی؟ چرا با کلنگ گناه زمین من را برای خودت تبدیل به زمین غصبی و دزدی می کنی؟ چرا با کلنگ گناه هر نوع لقمه حرامی را می خوری؟ این جوری اگر زندگی کنی که حرکت سعودی نخواهی داشت که بشوی برترین مخلوق عالم؛ حرکت نزولی پیدا می کنی. می شود اسفل سافلین، پست ترین پستان عالم. کجا داری می روی؟

آدم اگر قرآن را بشنود زنده می شود. به خدا اگر کسی قرآن را بفهمد مست می کند و مدهوش می شود. قرآن، شراب طهور خداست. ساقی این شراب، شخص پروردگار است. ﴿سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾^۱.

روضه علی اکبر

صحبت این نبود که یک جوان هجده ساله بنا به نوشته بعضی ها، یا بیست و پنج ساله بنا به نوشته بعضی ها که بیشتر هم این بیست و پنج سال را قبول کردند، صحبت این نبود که یک جوان بیست و پنج ساله دارد می رود شهید شود که اینقدر قلب ابی عبدالله علیه السلام بسوزد؛ صحبت این بود که امام معصوم علیه السلام به پروردگار عالم گفت: «فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ»: خدایا! نمونه پیغمبرت دارد می رود میدان. الان باید مهار زندگی کره زمین، دست این جوان باشد؛ اما الان باید برود به دست گرگان قطعه قطعه شود.

۱. انسان: ۲۱.

راه رسیدن به رحمت پروردگار

صحبت این بود که جهان از چه سرمایه‌ای دارد محروم می‌شود که سکینه کبری علیه السلام می‌گوید وقتی علی اکبر از جلوی چشم پدرم داشت دور می‌شد، من کنار پدرم بودم و دیدم پدرم عین آدمی که محتضر است، چند لحظه دیگر به مرگش نمانده و دارد نفس نفس می‌زند. رفت و یک بار دیگر برگشت. چرا برگشت؟ چرا برگشت؟ علی اکبر که می‌داند ابی‌عبدالله علیه السلام آب ندارد. برای چی برگشت؟ به دو علت؛ یکی اینکه از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بود هر کسی زیارت حسین علیه السلام برود، به هر قدمی ثواب نود حج و عمره قبول شده به او می‌دهند. گفت حالا که من شهید نشدم، یک بار دیگر بروم زیارت ابی‌عبدالله علیه السلام. یک علت دیگرش هم این بود که گفت: اگر من بروم بابا من را ببیند، دلش خوش می‌شود. دلخوش کردن پدر ثواب عظیمی دارد. آمد و دوباره برگشت. اما وقتی ابی‌عبدالله آمد جای سالمی در آن بدن ندید، فرق شکافته را روی دامن گذاشت.

ای نگارین آهوی مشکین من	از تو روشن دیده حق بین من
ای ز طرف دیده خالی جای تو	خیز تا بینم قد و بالای تو
این بیابان جای خواب ناز نیست	ایمن از صیاد تیرانداز نیست
خیز بابا تا از این صحرا رویم	اینک به سوی خیمه لیلا رویم
این قدر بابا دلم را خون مکن	زاده لیلا مرا محزون مکن

«لقد استرحت من هم الدنيا و غمها و بقی ابوک وحیدا فریدا».



جلسه پنجم

راه رسیدن به رحمت

خداوند (۳): تفکر

توجه و تفکر

خداوند مهربان عظیم‌ترین و پرمفعت‌ترین نعمت را که به تعبیر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام حجت خداوند در باطن انسان است، یعنی عقل را عنایت فرمود. بنا به تحقیق بعضی از حقیقت‌شناسان عقل واسطه بین انسان و تمام حقایق هستی و معارف الهیه است برای اینکه حقایق و معارف را به ما بشناساند و ما بتوانیم با کمک این، واقعیات، مسائل، معارف و حقایق را درک کنیم. این هم منوط به این است که ما دنبال یادگیری برویم؛ منوط به این است که ما گوشمان را به قول امیرالمومنین علیه السلام وقف دانش مفید کنیم. این حرکت ما را در دایره فکر و اندیشه و تفکر قرار می‌دهد و مسائل را از طریق علم و فکر و اندیشه می‌فهمیم باور می‌کنیم، به کار می‌گیریم و تبدیل به یک منبع خیر و یک درخت پرثمر و پرمیوه برای خودمان، خانواده‌مان و برای مردم می‌شویم.

پروردگار عالم یک نکته بسیار مهمی را در رابطه با فکر و اندیشه در سوره مبارکه آل عمران آیات آخر متذکر شده است که چه انسان‌هایی درست، به حقیقت و سالم فکر می‌کنند و با فکر کردنشان به چه نتیجه‌ای می‌رسند. ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۱.

۱. آل عمران: ۱۹۱.



آیه شریفه به سه عنصر معنوی اشاره کرده است. یک عده‌ای هستند که قلبشان، دلشان در هر حالی که هستند - قرآن مجید می‌گوید: «قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلٰى جُنُوبِهِمْ»: در حال ایستادن، نشستن، خوابیدن که می‌شود در هر حالی که هستند - این‌ها توجه به پروردگار دارند و کاری کردند که خدا را در هیچ برنامه‌ای فراموش نمی‌کنند و بی‌توجه به حضرت حق نیستند.

«يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلٰى جُنُوبِهِمْ». این «يَذْكُرُونَ اللّٰهَ» به معنی تسبیح‌انداختن نیست. به معنی حرکت زبان با یک سلسله ذکر عربی، نیست. «يَذْكُرُونَ اللّٰهَ» یعنی دلشان غافل و خواب نیست و در هر حال توجه به پروردگار دارند. یک نمونه کوچکش را برایتان بگویم که «يَذْكُرُونَ» خیلی خوب معنی می‌شود و خیلی خوب این «يَذْكُرُونَ» را بیابید.

یاران پیغمبر ﷺ

پنج شش نفر از یاران پیغمبر ﷺ اهل مدینه بودند. این را هم به شما بگویم که هر کسی با پیغمبر ﷺ یا انبیا یا ائمه علیهم‌السلام بوده آدم نشد. با پیغمبر بودن معنی‌اش انسان شدن و بیدار شدن و آدم شدن نیست، چون در تمام روزگار یک عده‌ای به ظاهر خود را در کنار انبیا و ائمه علیهم‌السلام قرار می‌دادند فقط برای اینکه به پول، صدلی، مقام و منافع شخصی که در ذهنشان طرح کرده بودند برسند. بیست‌وسه سال کنار پیغمبر ﷺ بودند و حیوان ماندند. نگاهشان به پیغمبر ﷺ نگاه به پیغمبر و نبوت نبود؛ نگاهشان به پیغمبر ﷺ نگاه به یک فردی از قبیله بنی‌هاشم بود و بعضی‌ها هم نگاهشان به پیغمبر ﷺ نگاهشان به یتیم عبدالله بود، با توجه به اینکه یتیم در منطقه عربستان یک فرد ذلیل، خوار، حقیر شده و رانده شده بود. این‌ها را از آیات قرآن مجید به دست می‌آوریم که عرب برای یتیم هیچ ارزشی قائل نبود؛ بلکه یتیم را تحقیر می‌کرد، خرد می‌کرد، می‌راند و محبتی به یتیم نداشت.

رسول خدا ﷺ هم یتیم بود. ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى﴾^۱. هنوز این فرهنگ تحقیر یتیم، خوار و ذلیل بودن یتیم که فرهنگ جاهلیت بود بعد از اسلام در مغز یک عده‌ای بتون آرمه بود و رد نشده بود؛ لذا پیغمبر اکرم ﷺ را به نام پیغمبر و به نام فرستاده خدا نگاه نمی‌کردند. پروردگار می‌فرماید: ﴿تَرَاهُمْ﴾^۲. این خیلی آیه عجیبی است که نشانه بقایای فرهنگ آلوده جاهلیت در مردم آن روزگار بود. فرهنگ جاهلیت معنیش این نیست که در فضای آن فرهنگ، مردم سواد نداشتند، هنر نداشتند، معماری نداشتند، مهندسی نداشتند، تجارت نداشتند و یک مشت وحشی بودند؛ نه، الان فرهنگی که بر آمریکا و بر اروپا و بعضی از کشورها حاکم است، فرهنگ جاهلیت نوین و جاهلیت قرن بیستم است. فرهنگ جاهلیت یعنی مکتبی کاملاً ضد مکتب خدا، مدرسه‌ای ضد مدرسه خدا، جمعیتی ضد آئین پروردگار. این فرهنگ جاهلی در قرن بیستم، انواع صنعت و اختراع و کارخانه و دانشگاه‌های عریض و طویل دارد؛ ولی کسانی که در فضای این فرهنگ زندگی می‌کنند طبق آیات قرآن زندگیشان نجس‌تر، پست‌تر و آلوده‌تر از حیوانات است؛ ﴿أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ لَنْ نُعَمِّرَهُمْ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾^۳. إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ^۴: انسان‌هایی که اندیشه درست ندارند، بدترین جنبنده روی زمین و بدترین جنبنده عالم هستند. «الصُّمُّ الْبُكْمُ» به معنی انسانی که گوشش را از شنیدن صدای خدا و انبیا و ائمه علیهم‌السلام تعطیل کرده است و زبانش را هم از پرسیدن حقایق الهیه بسته است؛ کر لال، اما نسبت به واقعیات؛ ولی گوش باز در مقابل باطل، زبان باز برای دریافت و سوال از باطل [دارد].

ای کاش حداقل ملت ایران -حالا من کل ملت اسلام را نمی‌گویم- برای ارزیابی‌ها نسبت به هر امری، آشنای با آیات قرآن بودند. ای کاش یک ملتی بودند که در هر ارزیابی که وارد

۱. ضحی: ۶

۲. اعراف: ۱۹۸: ﴿وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾

۳. اعراف: ۱۷۹.

۴. انفال: ۲۲ یا ۵۵.

راه رسیدن به رحمت پروردگار

می‌شدند با کمک قرآن مجید و با کمک آیات پروردگار وارد می‌شدند. با آگاهی به قرآن، راه هر شکی، تردیدی، وسوسه‌ای، دو دلی به روی انسان کاملاً بسته [می‌شود]. قرآن علم‌الله است، حکمت‌الله است و نگاه پروردگار به تمام جریان‌های عالم و آدم است. ما که دیگر بالاتر از علم و حکمت و نگاه خدا نداریم. اگر بنا باشد علم خدا، نگاه خدا، حکمت خدا را قبول نکنند، هیچی را قبول نمی‌کند و او طبق آیات قرآن مجید شرتین جنبنده است.

حالا آیه را ببینید. یک عده‌ای از مکه تا روز درگذشت پیغمبر ﷺ بودند؛ شب‌ها و روزها می‌دیدند؛ خانه‌اش می‌رفتند می‌دیدند؛ در مسجد می‌دیدند؛ در کوچه و خیابان می‌دیدند؛ اما پروردگار می‌گوید: «وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ»: تمام میدان دیدشان فقط بدن توست که این هم یک موجودی از پدر و مادر به دنیا آمده، یتیم هم بوده، یک فردی از قبیله قریش و از تیره هاشم است و ارزشی ندارد و کسی نیست.

بیدار نشدند؛ دیندار نشدند؛ اما آن کسی که پیغمبر اکرم ﷺ را با اندیشه درستش، پیغمبر دید، شد سلمان، مقداد، عمار، ابوذر، ابوالهیثم، ابن‌تیهان که تا لحظه مرگشان ثابت قدم بودند، تکان نخوردند و دچار وسوسه و شک، تردید و چپ‌کردن نشدند، سست و ضعیف الاراده نشدند. حق را یافته بودند و به حلقه حق اتصال قوی پیدا کرده بودند.

بیست سال بعد از شهادت امیرالمومنین علیه السلام بیست سال کم نیست - خرمافروش را می‌گیرند و می‌گویند: دست از علی بردار. می‌گوید: «نمی‌توانم». نه اینکه بر نمی‌دارم؛ می‌گوید علی با گوشت و پوست و خون من یکی شده است. می‌گویند: به دارت می‌کشیم. می‌گوید: خب به دار بکشید. شما بر بدن من تسلط می‌توانید داشته باشید نه بر اندیشه من. من علی را شناختم. علی حجت خدا، امام، خلیفه‌الله و خلیفه‌الرسول است، دستگیره محکم من برای نجات از بلاهای دنیا و عذاب آخرت است. جدا شو یعنی چی؟ مگر چیزی را با سریش به من چسباندند که من جدا بشوم. الان علی عقل من است، روح من است، قلب و ایمان و عشق من است، خون و پوست و گوشت من است. بیشعورِ احمق چی را جدا بشوم؟! نان خور یزید سگ‌باز تو چه می‌دانی علی کیست؟ جدا بشوم من را دار می‌زنی؟! خب دار بزن.



جان چه باشد که فدای قدم دوست کنم این متاعیست که هر بی‌سر و پایی دارد وقتی دارند او را می‌کشند و دستور می‌دهند دو دستش را قطع کنند، دوپایش را قطع کنند، بالای دار به مردم می‌گوید: تا تمام خون من نرفته و من نمردم بروید قلم و دوات بیاورید تا من مسائلی را از امیرالمومنین علیه السلام برایتان بگویم یادداشت کنید. درجا دار را تبدیل به منبر می‌کند.

اما [عده‌ای که] شبانه‌روز کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند و همه‌جا [وی را] می‌بینند، پروردگار می‌گوید: بدنت را می‌بینند؛ نه خودت و شخصیت را، نه نبوت را؛ لذا بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله امام هشتم علیه السلام می‌فرماید: مومنان واقعی در بعد از مرگ پیغمبر تعدادشان از دوازده نفر به سیزده تا نرسید. اسم هم می‌برد. یعنی بیست‌وسه سال کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند، یک ذره هم آدم نشدند، چون با پیغمبر صلی الله علیه و آله کاری نداشتند. کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند و با خودشان کار داشتند، با منافع مادیشان، با صندلی‌های بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله کار داشتند. هنوز پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا نرفته بود که این صلی الله علیه و آلهها جلسات شبانه داشتند که بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله اسلحه، بیت‌المال و حکومت را باید از خانواده‌اش بگیریم و نگذاریم هیچی پیش آن‌ها بماند و گرفتند، چون خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله هم [فقط] دوازده تا یار داشتند. دوازده تا با کل مدینه که نمی‌توانستند وارد جنگ بشوند؛ همه را می‌کشتند. یک بار دیگر آیه را بشنوید. چقدر دل‌سوزی دارد: «تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ».

نتیجه توجه و تفکر

«الَّذِينَ يَذُكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ أَلَىٰ جُنُوبِهِمْ». کسانی که توجه قلبی به حق دارند این توجه را از راه گوش دادن، مطالعه، کنار عالم ربانی یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام نشستن به دست آوردند. وابستگان واقعی به خدا در همه امور اهل فکر کردن هستند. آن‌ها در چاله و چاه نمی‌افتند و گول نمی‌خورند.

من نمی‌دانم این مطلب را بگویم باورتان می‌شود یا نه. قرآن مجید می‌گوید مؤمن نور دارد. ﴿جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾^۱: من به مردم مومن واقعی نور دادم و با این نور در مردم زندگی می‌کنند. پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ»^۲: آن کسی که وابسته به پروردگار است بسیار زرنگ است. این آدم نوردار، این آدم زرنگ، حتی گول اقتصادی هم نمی‌خورد. گول مردم را نمی‌خورد، گول چهره‌ها را نمی‌خورد. این آدم نوردار، گرگ در لباس میش را کاملاً درک می‌کند و می‌فهمد. این آدم نوردار در جریانات اجتماعی و دارودسته‌بازی‌ها و حزب‌بازی‌ها فریب نمی‌خورد، چون با پروردگار دارد زندگی می‌کند. مگر می‌شود خداوند او را واگذارد که کلاه سرش بگذارند و وسوسه و شک به او تزریق بکنند؟! [حتی اگر] دارودسته‌ها هم او را غلام حلقه به گوش خودشان کنند؛ مگر می‌شود؟ مؤمن بر فراز تمام جریانات، زندگی می‌کند و تلخ‌وشیرین‌ها را خوب حالیش می‌شود.

یک بار امام ﷺ فرمودند و من خودم با دو گوش خودم شنیدم. اسم طرف را نبردند ولی من شناختم. این آدم بیشتر قرآن و نهج‌البلاغه را حفظ بود. بلند شد رفت نجف. قاچاق هم رفت. امام ﷺ می‌فرمودند: آمد پیش من، گفت: «آقا ما یک دارودسته هستیم در ایران. من آمدم از شما تاییدیه بگیرم. ما را تایید کنید. اگر هم دلتان می‌خواهد که ما افکار و عقاید و اندیشه‌ها و مکتب و مذهب را برایتان توضیح بدهیم، که ما چگونه گروه مؤمنی هستیم». امام ﷺ فرمودند به او گفتیم: روزی یک ساعت برایت وقت می‌گذارم بیا حرف‌هایت را بزن. آن‌ها هم آن زمان جمعیت معروفی بودند و مبارزه می‌کردند. امام ﷺ فرمودند یک ماه تمام طول کشید که روزی یک ساعت می‌آمد آیات قرآن و نهج‌البلاغه را می‌خواند و مسائل الهی را برای من آخوند توضیح می‌داد. یک ماه تمام شد. یک ماه حرف زدن خیلی است. ما ده شب یک جا می‌رویم، دیگر مردم خودبه‌خود قیافه‌شان نشان می‌دهد که بس است و ده ساعت خیلی شد. سی ساعت هرروز فقط قرآن و نهج‌البلاغه گفت. [آخر گفت:] آقا من کل مطالبم را گفتیم. فرمود: شما برو من نظرم را می‌دهم.

۱. انعام: ۱۲۲.

۲. بحارالانوار، ج ۶۴ ص ۳۰۷.

یکی از یاران نزدیک امام که من روزهای اربعین که روضه دارم، هر سال خانه ما می‌آید، پانزده سال نجف با امام علیه السلام بود. ایشان هم خودش برای من گفت، غیر از اینکه امام علیه السلام فرموده بود. گفت: وقتی این آدم رفت، من آدم خدمت امام علیه السلام. گفتیم: «آقا! یک ماه آیات قرآن و نهج البلاغه را خواند و توضیح داد. نظر مبارکتان راجع به این گروه چیست؟» فرمود: «کلا کافر هستند».

این مؤمن با نور است. [آن گروه] بعد از پیروزی انقلاب هم انواع بلاها را سر شما و ملت ایران آوردند و ته‌مانده‌هایشان هم چند روز پیش در عراق به جهنم رفتند. این نور مؤمن است؛ این قرآن است. «جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ». «الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ».

توجه دائم

خب این چهار-پنج نفر از مدینه آمدند که بیرون بروند. یک سفر چهل-پنجاه فرسخی طولانی [بود]. ظهری رسیدند به یک چوپان سیاه‌چرده پابرنه. چهل-پنجاه تا گوسفند و هفت-هشت ده تا بره را داشت می‌چراند. در این چهار-پنج تا، یکیشان که از همه پیشتر بود و جلوتر بود و معروف‌تر بود، گفت: من بروم یک بره از این چوپان بخرم و بیاورم ذبح کنیم. مثلاً گوشتش را بپزیم و بخوریم. گفتند برو. آمد پیش این چوپان.

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ أَلَى جُنُوبِهِمْ»: کسانی که در هر حالی دلشان متوجه پروردگار است؛ با خدا و کنار خدا و زیر نظر و نگاه خدا زندگی می‌کنند؛ خدا را لحظه به لحظه مراقب خودشان می‌بینند. به چوپان گفت: بره چند؟ حالا به قیمت آن روز گفت بیست درهم.

گفت: یک دانه را به ما بفروش.

گفت: فروشی نیست.

چرا؟

گفت: برای اینکه این گوسفندها و این بره‌ها مالکش من نیستم. من استخدام صاحب این گوسفندان و بره‌ها هستم که روزها بیاورم بچرانم و شب هم به چادر برگردانم.

راه رسیدن به رحمت پروردگار

گفت: حالا من دو برابر قیمتش را، چهل درهم می‌دهم. بره را بده به من. ماهی چقدر حقوق است؟

گفت: یک نهار و صبحانه و شامی و پول لباسی به ما می‌دهد.

گفت: این چهل درهم را بگذار در جیبت. برو با زن و بچه‌ات بخور. شب هم که برگشتی و اربابت، خان، مالک گوسفند و بره، اگر گفت یک دانه بره‌ها کم است، بگو: گرگ زد به گله بره را برد. طوری نمی‌شود.

این آقا کیست؟ آنی است که مرتب کنار پیغمبر ﷺ است. دین ندارد ولی کنار پیغمبر ﷺ است. پدرش هم از آن بی‌دین‌های نمره بیست بود. چوپان به او گفت که مالک این گوسفندها و بره‌ها به من اعتماد صددرصد دارد. من غروب که برگردم بگویم یک دانه بره را گرگ زد و برد، قطعی قبول می‌کند. هیچی هم به من نمی‌گوید. شما اهل کجا هستید؟ گفت: مدینه. گفت: مدینه‌ای که پیغمبر ﷺ در آن زندگی می‌کند؟ گفت: بله. گفت: خب من غروب این دروغ را می‌توانم به صاحب گوسفندان بقبولانم و بیاورانم به من بگو روز قیامت این دروغ را چگونه به خدا بقبولانم؟!

این «یَدُكُرُونُ» یعنی در گوسفندچرانی، در مغازه، در اداره، در صندلی وکالت و وزارت، در کارخانه، در خانه، سر غذا، سر سفره، سر عروسی دخترش، سر زن دادن پسرش، سر بده‌بستان‌ها، «یَدُكُرُونُ اللّٰهَ»؛ یعنی با توجه به خدا همه کاری را انجام بده. این آدم را نمی‌شود حاضر کرد که پسرش در شب عروسی عروس را نیمه‌عریان در ماشین گل زده ببرد در شهر بگرداند؛ تمام آن‌هایی که در خیابان‌ها هستند، اول تمام لذت را از عروس خانم ببرند، چیزی اگر تهش ماند، ساعت سه شب، بدهند به داماد. این اصلاً نمی‌تواند این کار را قبول بکند. برایش کشنده است. من یک دوستی داشتم، دامادش دخترش را بدحجاب کرد. اولین باری که آمد خانه پدرزن، در زد. خود پدرزن خانه بود. آمد در را باز کرد. چشمش که به دخترش با موی بیرون افتاد، بغل در غش کرد. بعد که به هوش آوردند، آن‌ها راه نداد و بعد هم از دنیا رفت. نمی‌تواند مؤمن بدون خدا زندگی کند؛ نمی‌شود.



عقل و بندگی خدا

خوب عنایت کنید. خیلی قرآن ظریف است. آن مؤمنی که نور دارد و به قول پیغمبر ﷺ زرنگ است و توجه به پروردگار دارد، هروقت چشمش به مخلوقات پروردگار می افتد - از آسمان تا زمین، «يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و تا خودش، «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»^۱ - می نشیند فکر می کند در آفرینش پروردگار، در آفرینش آسمان ها، زمین، وجود خودش و با فکر کردن به این نتیجه می رسد: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا»: خدایا، پروردگارا! در تمام دستگاه خلقت تو، یک موجود حتی ذره بینی، به باطل و ناحق، آفریده نشده است. خدایا! من که به تو توجه دارم، در خلقت تو هم فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که هیچ مخلوقی در عالم باطل نیست، حالا مزد من را بده. مزد من هم این است: «سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»: من الان چشم به بهشت ندارم، خدایا من را از هفت طبقه دوزخ حفظ کن.

ارزش عقل و فکر [این است که] وقتی آدم عقل و فکر را به کار بگیرد، در حوزه توجه به حق، قطعاً به رحمت پروردگار خواهد رسید.

از امام صادق علیه السلام سوال کرد: «مَا الْعَقْلُ؟ يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ!»^۲: عقل چیست؟ حضرت به حقیقت عقل که چیست اشاره نکردند. می دانید چی فرمودند؟ نتیجه ای که عقل عاید انسان می کند را اشاره کردند. چقدر این روایت عالی است! «قَالَ مَا عُجِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ»: عقل نیرویی است که تو را در مدار بندگی خدا قرار می دهد و از هر طاغوتی نجات می دهد؛ «وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانَ»: عقل سرمایه ای است که با او بهشت را می توانی بخری. آدم اگر عقل را به کار نگیرد، می شود بنده شیطان و هیزم دوزخ. تمام؛ این دیگر حرف آخر پیغمبران و ائمه طاهرين علیهم السلام است.

۱. ذاریات: ۲۱.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۱.

عقل و جهل خالص در کربلا

حرف آخر. هفتاد و دو نفر عقل خالی، کربلا بودند. سی هزار نفر هم جهل خالص کربلا بودند. جهل با این‌ها چه کار کرد؟ لعنت دنیا و آخرت، لعنت خدا، لعنت فرشتگان، لعنت لعنت‌کنندگان را برای خودشان تا ابد خریدند. این هفتاد و دو نفر عقل محض دیگر می‌دانید چی کار کردند، چه آثاری از خود باقی گذاشتند، چه معنویتی ایجاد کردند، چه نوری در این عالم پخش کردند، چه راهی را به روی آزادگان جهان باز کردند، چه میلیاردها چشمی را برای خودشان گریان کردند و چه میلیاردها دلی را متوجه خودشان کردند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید شبی هفتاد هزار فرشته از روزی که حضرت دفن شد، به امر خدا می‌آیند به زیارت ابی‌عبدالله علیه السلام و برمی‌گردند و دیگر تا قیامت نوبتشان نمی‌شود و شب بعد هفتاد هزار دیگر؛ یعنی تمام عالم پشت پرده را و عالم ظاهر را متوجه خودشان کردند. «لَا فِقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ»: سرمایه‌ای سودبخش‌تر از فکر کردن و با فکر کار کردن نیست، حرفم تمام.

روضه حضرت علی اصغر

در این سفرهای کربلا، نمی‌دانم زائرها را کجا پیاده می‌کنند. آن وقتی که من رفتم، آخرین جایی که با اتوبوس ما را پیاده کردند، روبه‌روی یک مسجدی بود و آن طرف هم رودخانه وسیع [قرار داشت و] روبه‌روی رودخانه هم یک خیابان دوازده متری بود که ته خیابان حرم ابی‌عبدالله علیه السلام بود که ما پیاده شدیم و پیاده با ساک‌هایمان رفتیم نزدیک حرم. این آب رودخانه که شعبه فرات است، این پشت سر لشگر بود. اول لشگر، در صحن ابی‌عبدالله علیه السلام بود. آن وقت هنوز بیابان بود. دکترها همه می‌گویند که بچه از شش ماه که رد شد با شیشه‌هایی که درجه دارد آب به او بدهید و زیاد آب ندهید. قدیم که شیشه نبود. من یادم است در خانه ما، مادرم اندازه یک قاشق چایخوری آب در نعلبکی می‌ریخت، پنبه می‌گذاشت در آن آب، می‌کشید به لب بچه‌ای که تازه شش ماه را رد کرده بود. شما



به من بگوئید، ابی عبدالله علیه السلام برای این شش ماهه چقدر آب می‌خواست؟ یک لیوان؟ یک لیوان که برای بچه خیلی زیاد بود. یک استکان؟ یک استکان که خیلی برای بچه زیاد بود. آبی که ابی عبدالله علیه السلام می‌خواست، یک ته نعلبکی بود که یا بگذارد کنار لب بچه، یا با یک گوشه لباسش که آن را خیس کند، بکشد به دو لب بچه.

این بچه را روی دست بلند کرد و صدا زد: «أما ترونها يتلظى عطشا؟»: نمی‌بینید بچه من مثل ماهی از آب بیرون افتاده، دارد لب می‌زند و نزدیک مردنش است؟ یک ظرف آب، یک شربت آب به این بچه بدهید.

امام در حال حرف زدن بود که با تیر سه شعبه گلوی بچه را هدف گرفتند. من احوالات این بچه را که در کتاب‌های شیعه و سنی نگاه می‌کردم، در کتاب‌های سنی‌ها، «سبط ابن جوزی» نوشته: تیر سه شعبه که آمد، ابی عبدالله علیه السلام دید که سر بریده، روی خاک مثل مرغ‌پرکنده دارد بال‌بال می‌زند. تنها حرفی که زد، رویش را کرد به پروردگار [و گفت]: خدایا! این مردم به کوچک و بزرگ ما رحم نکردند.

جلسه ششم

راه رسیدن به رحمت

پروردگار (۴): استفاده صحیح از نعمات

اتمام نعمات خداوند

یک راه رسیدن به رحمت پروردگار درست به کار گرفتن نعمت‌های خداوند است. در سوره مبارکه لقمان پروردگار می‌فرماید که من دو سفره کامل نعمت برای شما قرار دادم و در این دو سفره چیزی را از شما کم نگذاشتم. به تعبیر خود پروردگار یک سفره نعمت‌های ظاهری الهی است که سروکار مجموع آن نعمت‌های ظاهری با بدن است؛ یک سفره نعمت‌های باطنی است که باز به تعبیر قرآن، این سفره نعمت‌هایش در ارتباط با انسانیت، شخصیت، روح و معنویت انسان است.

متن آیه شریفه هم این است: «أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»^۱. «أَسْبَغَ» یعنی کامل کردم؛ نه اینکه در راه کامل کردن هستم. از همان زمانی که انسان را آفرید هر دو نعمت را بر انسان کامل کرد؛ چه نعمت‌هایی که جهت مادی و بدنی و جسمی انسان نیاز داشت، چه نعمت‌هایی که جهت معنوی و انسانی انسان نیاز داشت. نعمت‌های ظاهری بخشی از آن در مقابل دیدگان ماست و البته بخشی از آن هم که در کار زندگی مادی ماست، از دسترس تماشای ما بیرون است.

الف) انسان شگفت‌انگیز

کتاب‌های علمی را که آدم راجع به این نعمت‌های مادی می‌خواند، برای انسان بهت‌آور و شگفت‌آور است. یک نمونه را عرض می‌کنم. یک ساختمان طبیعتاً از بلوک و آجر دیواربندی

۱. لقمان: ۲۰: ﴿الَّذِينَ تَرَوُا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ﴾



می‌شود. این را من عرض می‌کنم که مطلب برایتان ساده شود. ساختمان بدن ما نام علمی آجرهایش سلول است. نام خارجی است. این سلول‌ها اگر بخواهد گاهی به صورت تک نگاه شود از دسترس چشم خارج است. یک دانه سلول را باید ببرند زیر میکروسکوپ چند هزار برابر بشود تا ما بتوانیم ببینیم. هر سلولی تقریباً از شصت‌وسه عنصر موجود در عالم ساخته شده است. علاوه بر این شصت‌وسه عنصر، جان هم دارد. علاوه بر جان داشتن، شعور هم دارد، چون تمام سلول‌های بدن ما در هر ناحیه‌ای که هستند کارشان را عالمانه و با شعور انجام می‌دهند.

البته این را علم می‌گوید ولی هزاروپانصد سال قبل پروردگار عالم در قرآن مجید فرموده است: «إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ!»؛ چیزی در این عالم آفرینش نیست مگر این که خدا را، هم از هر عیب و نقصی منزّه و پاک و هم خدا را ستایش می‌کند. شکر نه؛ بلکه حمد و ستایش، «إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ». هیچ موجودی نیست مگر این که اعلام می‌کند خداوند از هر عیب و نقصی پاک است و این خدای پاک از هر عیب و نقص، خودش و افعال و کارهایش قابل ستایش است. پس آیه شریفه می‌گوید تمام موجودات عالم هستی شعور دارند.

حالا دانشمندان در بخش سلول می‌گویند، سلول، این یک آجر بدن، از شصت‌وسه عنصر یا یک مقدار بیشتر ساخته شده، جان به او داده شده و شعور هم دارد. بعد می‌گویند: هر انسانی، هر مردی، هر زنی، اگر بخواهد آجرهای ساختمانش را، سلول‌هایش را بشمارد و بنشیند در هر ثانیه هزار عدد را بشمارد - در هر ثانیه، نه دقیقه. یک ساعت شصت دقیقه است. یک دقیقه شصت ثانیه است. یعنی شما ساعت مچی را که در گوشت بگذاری هر تیک که می‌کند می‌شود یک ثانیه. خیلی زمانش کم است - و کاری دیگر هم نکند (نخورد، نخوابد، استراحت نکند) و فقط بشمارد و این شمردن پیوسته باشد، کی تمام می‌شود شمردن آجرهای ساختمان بدن؟ سه هزار سال بعد.



ب) کائنات، مسخر انسان

این یک دانه بدن، یک نعمت مادی خداست. آن وقت برای این بدن از خاک کره زمین، به عنوان رزق چی تحویل می‌دهد؟ جلوی چشمتان است؛ ولی شماره‌اش را هیچکس ندارد؛ تعداد گندمی که هر سال کره زمین به انسان می‌پردازد، تعداد جو، نخود، لوبیا، لوبیاچیتی، عدس، سیب‌زمینی، پیاز، سبزیجات، چند دانه تره، چند دانه تربچه، چند دانه برگ ریحان، چند دانه برگ مرزه، چند تا درخت چند تا شکوفه می‌کند، چند تا از شکوفه‌ها میوه می‌شود، تعداد به، گلابی، آلبالو، گیلاس، سیب، پرتقال، نارنگی، هندوانه، خربزه، گرمک، خیار، کدو، بادمجان. همه ما هم در خوردنش شریک هستیم.

استفاده صحیح از نعمات الهی

از روزی که انسان را آفرید، در قرآن می‌گوید سفره مادی او و عواملی که کمک می‌دهد به به‌وجود آمدن این نعمت‌ها را کامل قرار داد. حالا به یک شکل کلی، سعدی مسئله را در دو خط شعر ساده کرده است:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت مخوری
الان که نودوهشت درصد مردم عالم، لقمه را از سر سفره خدا برمی‌دارند و به جهل و غفلت و به بی‌خبری می‌خورند. نیروی بدن را تامین می‌کنند که بتوانند عمدا شبانه‌روز، هر گناهی که ازش لذت می‌برند، مرتکب بشوند؛ کاباره‌ها، قهوه‌خانه‌ها، قاقاق‌فروشی‌ها، قاقاق‌خریدن‌ها، عرق خوردن‌ها، قمار کردن‌ها، عروسی‌های مخلوط زن و مرد، بی‌حجابی‌ها، دروغ‌ها، تهمت‌ها، افتراها، فحش‌ها، حسدها، حرص‌ها. این‌ها را اگر آدم غذا نخورد که نمی‌تواند انجام بدهد. آدم هیچی نخورد می‌میرد و رابطه‌اش با ارتکاب گناه قیچی می‌شود.

من فکر نمی‌کنم در این شش میلیارد جمعیت جهان، دو درصد آدم متدین، عادل، صاف و پاک وجود داشته باشد. از هزاران تن، یکی تن صوفی‌اند و راست می‌گویند و صاف و

درستکار هستند، ما بقی در سایه او می‌زیند^۱. خدا نعمت‌هایش را به خاطر خوبان بند نمی‌آورد. تمام بدان عالم هم کنار خوبان، حسابی مفت‌خوری می‌کنند. همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

آیا زندگی صحیح امکان دارد؟

من یک چند تا آدم خوب را برایتان بگویم که خودم دیده بودم. بعد شما، پیش خودتان با نگاهی که به جامعه امروز - کاری به خارجی‌ها ندارم. جامعه داخل جغرافیای خودمان را می‌گویم - در اطراف خودتان دارید - نه همه ایران، بلکه هر جا زندگی می‌کنید - ببینید از این نمونه‌هایی که من برایتان می‌گویم چند تا پیدا می‌شود. من فکر می‌کنم این‌هایی که خود من دیدم و تعریف از دیگری نیست که شنیده باشم، مربوط به کتاب نیست و مشاهدات خود من است، شاید برای جوانان امروز، این مطالب رنگ افسانه داشته باشد [و ممکن است] جوان بگوید: «شنیدم؛ ولی این‌ها را نشستند ساختند، واقعیت ندارد». برای اینکه دیگر نسل جوان این مسائل را نمی‌بینند.

الف) معلم «میدونی»

من خبر از شهر خودمان دارم؛ جاهای دیگر را نمی‌دانم. در میدان تره‌بار تهران ما، یک مردی بود که دو کار مادی و معنوی را داشت. مغازه داشت برای معیشت زندگی‌اش و در جهت معنوی هم معلم بسیار هنرمند قرآن کریم بود که هفتاد سال - نود سالگی از دنیا رفت - پای رحل می‌نشست و قرآن یاد می‌داد. آن‌هایی که نفس او به‌شان خورد، تمام متدین‌های خوب آن منطقه تهران بودند.

امام جماعت مسجد محله خانه‌شان که محله خود ما هم آنجا بود، یک مرجع بود و رساله داشت. درس خوانده نجف بود؛ ولی آقای کرده بود، آمده بود تهران، در این مسجد پیش

۱. اشاره به این بیت مولانا:

از هزاران اندکی زین صوفیند باقیان در دولت او می‌زیند



نماز بود؛ با اینکه می‌توانست نجف بماند یا قم بیاید و مرجع بشود. هر وقت این مرجع سه چهار روزی مشهد و قم می‌رفت شهر و خودشان دیدن اقوام می‌رفت، تمام مردم مسجد به این «میدونی» اقتدا می‌کردند.

دو تا جنس بیشتر نمی‌فروخت. این جنس‌ها یا از این منطقه فریدن و اصفهان و اطراف برایش با کامیون می‌آمد، یا از تبریز برایش می‌آمد. خیلی هم مشتری داشت. ده صبح هم کارش تمام بود و دیگر کاری نداشت. جنس را نقد می‌خرید و با کم‌ترین سود نقد می‌فروخت. هفتاد سال دو نسل می‌دانستند کار ایشان این است. حساب بانکی، چک و سفته نداشت و با هیچ بانکی هم کار نمی‌کرد. می‌گفت: برای من پول بانک بیّن و روشن نیست. [برای همین] با بانک کار نمی‌کنم، می‌ترسم قیامت گیر بیفتم و نتوانم جواب خدا را بدهم.

این دو تا جنسی که کامیونی برایش می‌آمد، پیاز بود و سیب‌زمینی. هفتاد سال یک بار، بار در ماشین نفروخت. چی کار می‌کرد؟ جلوی مغازه‌اش یک میدان‌گاه در اختیارش بود و دو تا شاگرد متدین هم داشت که نفس خودش به آن‌ها خورده بود. می‌گفت: یک طرف گونی‌گونی سیب‌زمینی‌ها را بیاورید پایین، خالی کنید، یک طرف گونی‌گونی پیازها را بیاورید پایین، خالی کنید. به این‌ها می‌گفت: با فرچه گل سیب‌زمینی، گل پیاز، گردوغبار نشسته روی سیب‌زمینی و پیاز را پاک کنید. اگر یک دانه پیاز و سیب‌زمینی لک‌دار بود، کنار بگذارید که دور بیندازیم. می‌گفت: حالا سیب‌زمینی و پیاز بی‌گل، بی‌گردوغبار و بدون لک را بریزید در ترازو و خالص سی کیلو، سی کیلو بکشید. بعد بریزید در گونی، چون مردم از من گونی نمی‌خرند؛ سیب‌زمینی می‌خرند. اول خالص سیب‌زمینی را به دست بیاورید بعد سی کیلو بریزید در گونی؛ پانصد گرم یا یک کیلو هم اضافه‌تر. این‌ها که آماده می‌شد بعد می‌فروخت.

الان در کل ایران از این «میدونی» چند تا داریم؟ راحت بگویید هیچی. می‌دانید که نداریم. فاتحه این جور آدم‌ها خوانده شد. آن‌وقت‌ها که من بچه بودم، در ایران از این آدم‌ها زیاد بود؛ بلا کمتر بود؛ بیماری‌ها کمتر بود؛ گرفتاری‌ها کمتر بود؛ مشکلات کمتر بود؛ مردم گرفتار همدیگر نبودند؛ زندگی مردم هم بن‌بست نداشت؛ همه زندگی‌ها راه دررو

داشت؛ دختر شوهر می‌دادند، مطمئن بودند که این زن و شوهر تا آخر با هم زندگی می‌کنند و طلاق نبود.

من قبل از اینجا یک شهر بزرگی منبر می‌رفتم. رئیس یک بخش کلانتری آن شهر، دو شب آمد پای منبر من. نه رئیس نیروی انتظامی استان؛ بلکه رئیس کلانتری یک ناحیه بود. به من می‌گفت فلانی چگونه باید به داد این ملت رسید؟ گفتم چی شده؟ گفت مسئله قاچاق و کراک و شیشه و تریاک و هروئین و این مواد به کنار. می‌گفت من چند سال است رئیس این کلانتری هستم. چند سال قبل مأمور از دادگستری می‌آمد و می‌گفت: «این پرونده طلاق تمام شده شما به ما دوتا نیرو بده برویم طبق حکم دادگاه جهازیه دختر را جمع کنیم ببریم خانه باباش». بیست روز، یک ماه بعد، دوباره یک مأمور دادگستری می‌آمد و می‌گفت: «ببخشید یک طلاق دیگر انجام گرفت». می‌گفت: الان هر روز، ما سه تا جهازیه را می‌رویم از خانه‌ها خالی می‌کنیم می‌بریم خانه پدر دختر. می‌گفت در منطقه ما روزی سه تا طلاق واقع می‌شود.

زن جوانی که مزه شوهر چشیده یا شوهر جوانی که مزه زن چشیده و حالا از هم جدا شدند و رها می‌شوند در جامعه، به نظر مبارک شما، این‌ها وقتی وارد بدنه جامعه می‌شوند چه می‌شود؟ نه دامادها یوسف هستند و نه عروس‌های طلاق‌گرفته مریم، مادر مسیح. این مسائل در ایران نبود.

ما فقط خدا را کم داریم

این نمونه یک آدم «میدونی». با غصه یک شعر از حافظ بخوانم برایتان. دارم غصه نبود آن‌ها را می‌خورم. البته خودم در دیوان شعر خودم که هزار و چهل صفحه است، یک بیست‌وپنج خط شعر در فراق و غصه آن‌ها که دیگر نیستند، گفتم؛ ولی حالا برای حافظ را می‌خوانم که نمک سفره بزرگان را ادا کرده باشم. برای خودم را نمی‌خوانم.

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست؟ منزل آن مه عاشق‌کش عیار کجاست؟
شب تاریک و ره وادی ایمن در پیش آتش طور کجا؟ موعده دیدار کجاست؟



الان شب تاریک است؛ و الا آن روزی که در تمام ایران نمونه این آدم‌ها بود، «شب مردان خدا روز جهان افروز است؛ روشنان را به حقیقت، شب ظلمانی نیست». ببینید جامعه یک ساختمان است اگر آجرهایش پوک باشد، اگر سیمانش پوک باشد، اگر آهن‌هایش زنگ زده باشد، اگر با مهندسی قرآن ساخته نشود، دائما فروریزی و نابودگری دارد.

هر که آمد به جهان نقش خرابی دارد در خرابات بگویید که هشیار کجاست؟ عقل دیوانه شد آن سلسله مشکین کو؟ دل ز ما گوشه گرفت، ابروی دلداری کجاست؟ ساقی و مطرب و می، جمله مهیاست؛ همه جا اتوبان است، همه جا هواپیما و قطار دارد، همه جا ترمینال اتوبوس‌های نو دارد، بیشتر مردم ماشین شخصی و خانه دارند، یک درآمدی در حد خودشان دارند، این جور نیست که در خیابان‌های ایران، زن و مرد از گرسنگی غش کنند و بمیرند، هنوز به آنجا نرسیدیم بالاخره یک شکمی سیر می‌کنند، مطرب و همه چیز هست.

ساقی و مطرب و می جمله مهیاست ولی عیش بی یار مهیا نشود، یار کجاست؟ خدا فقط کم داریم؛ والا همه چیز دیگر داریم. آن کسی که به ما امنیت و سلامت می‌دهد، آن کسی که در کنارش دیگر طلاق و قاچاق فروشی واقع نمی‌شود، آن کسی که در کنارش جنس را با گل به خورد مردم نمی‌دهند، آن کسی که در کنارش جنس را زیور و نمی‌فروشند، یک دست می‌فروشند؛ آن نیست، یعنی خدا. بین جامعه و خدا رابطه قطع است. ما قبل از این بساطها، یک دانه نماز جمعه در ایران نداشتیم، این قدر دسته و سینه‌زن و مسجد و حسینیه نداشتیم. من جوان بودم. در قم خیلی که طلبه زیاد شده بود، پنج هزار شد؛ الان چهل هزار طلبه داریم. چرا روزبه‌روز داریم بدتر می‌شویم؟ چرا روزبه‌روز مشکلاتمان بیشتر می‌شود؟ ما چی کم داریم؟ دین، تقوا، اجتناب از گناه، زندگی با نگاه به قیامت، زندگی با نگاه به بهشت و جهنم، زندگی با نگاه به دادگاه‌های الهی؛ این‌ها را کم داریم.

ساقی و مطرب و می جمله مهیاست ولی عیش بی یار مهیا نشود، یار کجاست؟
حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج فکر معقول بفرما گل بی‌خار کجاست؟

ب) عفت زنان

این یک میدونی بود. اما از خانم‌ها بگویم. خانه ما در یک کوچه بن بست بود. ما آخرین خانه بودیم. از کوچه ما تا مسجد، نزدیک صد قدم بود. خانه‌های در این دو طرف کوچه، به دوازده تا نمی‌رسید، چون خانه‌ها بزرگ بود؛ ششصد متر، پانصد متر، چهارصد متر. الان بیشتر مردم زندانی بدبخت آپارتمان شدند. تراکم این آپارتمان‌ها هم خودش پهن‌کننده سفره فساد و آشنایی دختر و پسرهایی هستند که دوپست-سیصد تا یک‌جا جمع هستند و همدیگر را در آسانسورها و راه‌پله‌ها مرتب می‌بینند. چه زندگی خوبی پیدا کردند!

در این کوچه ما، یک خانمی کارهای خانه را می‌کرد. من بچه بودم و آن خانم به طریقی به من محرم بود. من هشت-نه سالم بود. این خانم تمام کارهای خانه را با شوق می‌کرد. نزدیک اذان ظهر، در خانه وضو می‌گرفت که برود مسجد صد قدمی، نمازش را با جماعت بخواند. غروب هم همین‌جور. کوچه ما هم برق نداشت.

خدایا! تو می‌دانی. اینجا خانه توست. مسجد است. منبر هم برای انبیا علیهم‌السلام است. من یقین دارم اگر دروغ یا یک حرف ساختگی بگویم، آن هم روی منبر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مورد لعنت تو قرار می‌گیرم. من اصلاً طاقت نصف لعنت تو را تا آخر ندارم، چه برسد به اینکه لعنتم بکنی.

آنی که دیدم می‌گویم. این خانم از خانه که درمی‌آمد، به اندازه‌ای که راه را ببیند چادرش باز بود؛ یعنی به اندازه یک مستطیل چشم و سر دماغ، همین، به این اندازه. راه می‌افتاد و حرکت می‌کرد. حرکتش هم توأم با ذکر بود، با قدم‌های آرام. کفشی هم پایش می‌کرد که صدا ندهد که توجه نامحرم جلب نشود. چند سالش بود آن وقت که من این را دیدم؟ شصت سال. با کفش نرم، آرام راه می‌رفت. اگر از پنجاه متری از داخل یک کوچه، یک پیرمرد هفتاد ساله درمی‌آمد و مسیرش روبه‌روی این خانم بود که می‌خواست بیاید رد شود، همین که پیرمرد از داخل کوچه می‌پیچید در کوچه اصلی مسجد، این خانم رویش را می‌کرد به دیوار. می‌چسبید به دیوار تا این پیرمرد رد شود. بعد راهش را ادامه می‌داد.

این عفت و پاکی روح زنان ما بود؛ یعنی زن شصت ساله می‌گفت بوی پیرمرد هشتاد ساله به مشام من نخورد که قیامت ما را دادگاهی کنند و محکوم کنند. آن‌هایی که با خدا و با



نگاه به معاد زندگی کردند، این‌ها آدم‌هایی بودند که تمام نعمت‌های ظاهری و باطنی را که عقل و انبیا و ائمه علیهم‌السلام و قرآن بود، خیلی خوب به کار گرفتند.

ج) غیرت مردان

من پدرم را یادم نیست؛ اما پدرم را کاملاً یادم است. پدر بزرگ من، پدرم را یک آدم بسیار خوب و معاشرتی و کارگشایی بود. در آن منطقه‌ای که زندگی می‌کرد، با منطقه شما نزدیک است. پدرم را برای این ناحیه بود. این مرد الهی پیر شده بود. وقتی روز جمعه مهمان دعوت می‌کرد، قرار با مهمان‌ها را در مسجد می‌گذاشت. نماز جماعت نماز که تمام می‌شد، می‌آمد دم در خانه و به مهمان‌ها می‌گفت، دو دقیقه صبر کنید، من بروم تو و بیایم. می‌آمد تو و اگر دم در اتاق‌ها، کفش زنانه بود، اگر روی بند لباس، لباس زنانه (آن لباس‌های شصت سال پیش، مثل لباس‌های حالا، این قدر آجق و جق و محرک شهوات حرام نبود. زن‌ها چیت و دبیت می‌پوشیدند. این دو تا پارچه را من از بچگی یادم است. دبیت سیاه بود، چیت هم چیت بود. متری دوزار بود. [گاهی هم] کرباس) بود، آن‌ها را -ولو تر بود- جمع می‌کرد که وقتی مرد نامحرم دارد می‌آید، چشمش به کفش و لباس ناموشش نیفتد. آن هم کدام مردها همه آثار سجده به پیشانی و محاسن دار و الهی. این زندگی داخل مردم بود.

به دخترهایش هم می‌گفت که اگر کفش و پارچه خوب می‌خواهید، من برایتان می‌گیرم. اندازه پیشان را حدوداً داشت. می‌رفت از کفش فروشی، هفت-هشت جفت کفش و پارچه جورواجور می‌ریخت در کیسه و می‌آورد خانه. می‌گفت هر کدام را می‌خواهید، انتخاب کنید تا من بروم پولش را بدهم، برایتان بیاورم. ناموس من نباید برود تا ساق پایش را کفش فروش ببیند و هیکلش را پارچه‌فروش.

آن زندگی مرد. فاتحه‌اش هم خوانده شد. ما واقعا در این روزگار بهترین مردم هستیم؟ اگر با پنجاه سال پیش، با صد سال پیش مقایسه‌مان کنند، ما بهتر از آن‌ها هستیم؟ کل ما هفتاد میلیون، تا توبه نکنیم، تا بی‌حجابی، رشوه و ربا و اختلاس، دزدی روز روشن،

راه رسیدن به رحمت پروردگار

حرام‌خوری، تقلب در اجناس و روابط نامشروع دختر و پسر جمع نشود؛ نظر به ما نخواهد شد و قیامت آبادی هم پیدا نخواهیم کرد.

* * *

دیشب خیلی گریه کردید. ان‌شاء‌الله که بخشیده و آمرزیده شدیم و مورد لطف قرار گرفتیم. امروز هم که نماز جمعه بودیم. من مهمان بودم نرسیدم بیایم. خیلی دلم می‌خواست شرکت کنم. چند تا دعا می‌کنم از صمیم دل آمین بگویید. خدایا! ما را از فرهنگ اروپا و آمریکا و اسرائیل نجات بده، چون گرفتارش شدیم از طریق این ماهواره‌ها گیرش افتادیم. خدایا! ما را از فرهنگ کفر نجات بده. خدایا! آن اسلام راستین عمل شده به وسیله پدران و مادران گذشته‌مان را به ما برگردان. خدایا! کم‌کم دیگر وقت برف و باران دارد نزدیک می‌شود، خدایا! برکاتت را، بارانت را، برفت را از ما دریغ مدار. خدایا! گذشتگان ما، علمای ما، فقهای ما، شهدای ما، شهدای این منطقه، علمای این منطقه، چه آن‌هایی که در شهر اینجا بودند، چه آن‌هایی که مهاجرت به جاهای دیگر کردند و از دنیا رفتند، همه را غریق رحمت فرما.

جلسہ، مقصد

عقل، راہ سعادت

مزرعه آخرت

عقل نیرویی است که برای فهم حقایق و معارف، به هر انسانی عنایت شده است. اگر از این نعمت، صحیح و درست بهره‌برداری شود در روایات است که انسان، دنیا و آخرت پاک و بامنفعتی را به دست می‌آورد. «بِالْعَقْلِ تُدْرِكُ الدَّارَانَ»^۱، داران یعنی دار دنیا و دار آخرت. دنیای حلال و طیب وقتی با کمک عقل به دست بیاید، آخرت انسان هم با این نوع دنیا داشتن آباد می‌شود.

رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: این دنیای شما یک مزرعه است که محصول این مزرعه آخرت است؛ «الدُّنْيَا مَرْعَى الْآخِرَةِ»^۲. اگر خوب بکاریم، خوب برداشت می‌کنیم. کسانی که خوب می‌کارند نگرانی از آخرتشان ندارند.

نهال ایمان، عمل صالح و اخلاق حسنه

آنچه را که خوبان و عاقلان عالم در این دنیا کاشتند، سه دانه و نهال بود: ایمان، عمل صالح، اخلاق حسنه. اما درباره ایمان، خداوند قسم خورده به عزت و جلاله، احدی را که برخوردار از ایمان و باور است (ایمان به خدا، ایمان به قیامت، ایمان به انبیاء، ایمان به قرآن، ایمان به فرشتگان)، به عذاب مبتلا نخواهم کرد. اما درباره عمل صالح که میوه

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۱.

۲. عوالی الالهی، ج ۱، ص ۲۶۷.

ایمان است کرارا در قرآن مجید فرموده: دارندگان ایمان و عمل صالح اهل بهشت هستند. و اما درباره اخلاق پاک [گفته] آنی که حسود و تحت تاثیر منفی نسبت به نعمت‌های خدا به بندگانش نیست، آزاد است.

اصل مساوات یا تفاوت؟

خداوند در تقسیم سفره حلال در قرآن مجید فرموده که من به یک عده‌ای، نه به همه، گشایش می‌دهم؛ ﴿بَسْطُ الرِّزْقِ لِمَنْ يَشَاءُ﴾. به یک عده‌ای هم محدود عنایت می‌کند و این حکمت خداست. شما فرض کنید اگر پروردگار عالم انسان‌ها را، این‌هایی که الان زنده هستند، همه شش میلیارد نفر را تریلیارد قرار می‌داد، فکر کنید دیگر کاری انجام می‌گرفت؟ اگر آدم می‌خواست یک دیوار خرابه خانه‌اش را تعمیر کند، کدام تریلیارد حاضر می‌شد بیاید تعمیر کند؟ می‌خواست میوه باغش را جمع بکند و مزد بدهد، کدام تریلیارد حاضر بود بیاید میوه‌چینی بکند و روزی چهل تومان، سی تومان، پنجاه تومان بگیرد؟ یکی می‌خواست بارش را از نجف آباد بفرستد تهران، کدام تریلیارد حاضر می‌شد بیاید پشت کامیون بنشیند در هوای چهل و پنج درجه گرما؟ تفاوت در رزق‌ها عامل ایجاد کار است. اگر همه تریلیارد بودند چیزی نداشتند بخورند، چون کسی کار نمی‌کرد. اگر همه تریلیارد بودند، کسی گندم نمی‌کاشت، کسی باغ ایجاد نمی‌کرد، کسی هندوانه و خیار و طالبی نمی‌کاشت. تریلیارد بود. اگر می‌رفتی به او می‌گفتی بیا زمین من را خیار بکار، کتکت هم می‌زد و ردت می‌کرد. این که من بنشینم بگویم «چرا یک عده‌ای دارند، چرا یک عده‌ای ندارند؟»، این سوال بی‌جایی است. انسان عقل دارد؛ می‌تواند فکر بکند چرا همه ندارند و چرا یک عده‌ای دارند و این تقسیم برای چیست.

اصلا مساوات در عالم هستی وجود ندارد، اگر بنا به مساوات بود تمام درختان باید مساوی بودند و فقط در دنیا درخت گردو بود یا فقط در دنیا درخت سیب بود یا همه حیوانات باید قورباغه بودند. اصلا مساوات معنی ندارد در عالم؛ تفاوت‌ها معنی دارد. شما در خانه‌تان



استکان دارید، پارچ هم دارید، حوض هم دارید و بعضی‌ها استخر هم دارند؛ اگر بنا بود کل ظرف‌ها مساوی بودند (همه استکان، همه نعلبکی، همه بشقاب) نمی‌شد که! اگر بنا بود قیافه‌های همه ما یکی بود، چی می‌شد؟! خب این معنی ندارد من بنشینم بگویم که چرا قیافه من را مثل یوسف خلق نکرد. اگر همه را مثل یوسف آفریده بود، اصلا هیچی معلوم نمی‌شد. اگر همه خانم‌ها یک شکل بودند، دو تا داداش هم در دو طبقه زندگی می‌کردند، هر دو زن‌ها یک شکل، یک صدا، یک رنگ، یک قلب، یک مو، یک قیافه، یک حال داشتند، خب فکر کنید چه بلائی پیدا می‌شد.

اختلاف، نشانه علم و حکمت پروردگار

قرآن مجید یک نکته بسیار جالبی دارد؛ می‌گوید: اختلاف در زبان‌ها، اختلاف در رنگ‌ها، اختلاف و تفاوت در شکل‌ها، از نشانه‌های علم و حکمت پروردگار عالم است. آن وقت هنرمندی‌اش هم در ایجاد تفاوت‌ها شگفت‌انگیز است.

از زمان آدم علیه السلام تا الان، کسی تعداد انسان‌ها را نمی‌داند. الان دنیا شش میلیارد جمعیت دارد. از عمر بشر طبق بعضی از تحقیقات دانشمندان که جمجمه مرده‌هایی را پیدا کردند در هند و بردند آزمایشگاه و با ابزارهای دقیق توانستند زمان مرگ صاحبان این جمجمه‌ها را به دست بیاورند، نوشتند این‌ها پانزده میلیون سال پیش مردند. این چند میلیون سال که خدا دارد انسان خلق می‌کند، یک سر انگشت با سر انگشتی مساوی آفریده نشده است. سر انگشت انسان چه مقدار است؟ چند میلیمتر است؟ مگر چند تا خط روی انگشت‌های ما هست؟ چند دفعه این خط‌ها را جابه‌جا کنیم که دو تا انگشت یکی نباشد؟ تریلیاردها بار خداوند خط‌های انگشت را جابه‌جا کرده است. دو تا سر انگشت مثل هم نیست؛ دو تا مردمک چشم مثل هم نیست؛ دو تا صدا مثل هم نیست. مساوات معنی ندارد در عالم.

ریشه اشکالات، دوری از قرآن

اگر ما اهل قرآن باشیم، هیچ ایرادی نسبت به جریان‌ات خلقت اصلا برایمان پیش نمی‌آید. مشکل ما این است که با قرآن مجید آشنا نیستیم. مشکل ما این است که یک آخوندی را

وکیل خودمان کردیم که دو روزی برود قم، درس بخواند، حالا اگر بیاید برای ما قرآن بگوید. آن هم وقتی که می‌آید، همه نمی‌آیند گوش بدهند. از چند صد هزار نفر جمعیت، دو هزار تا ممکن است، بیایند گوش دهند؛ آن هم اگر شب به شب عاشورایی بخورد، به شب بیست‌ویکی بخورد. بقیه مردم غرق در اشکال و شک و تردید و جهل و بی‌خبری نسبت به جریانات هستی و جریانات زندگی خودشان هستند، به خاطر دوری از قرآن؛ وگرنه اگر تک‌تک مردم تعدادی از آیات قرآن و عمق آن آیات را بلد باشند و بفهمند و فهمیده باشند، هیچ اشکالی به ذهنشان نمی‌آید و یک قلب مطمئنی نسبت به کار پروردگار و به صفات پروردگار و به افعال پروردگار و به حکمت پروردگار خواهند داشت.

اصلا مساوات در خلقت غلط قطعی است. همه حیوانات اگر مساوی بودند، چطور بود؟ همه حیوانات یا باید مورچه بودند یا فیل؛ یعنی در مساوات ما یک حیوان باید داشتیم یا یک درخت می‌توانستیم داشته باشیم. در مساواتِ چهره و صدا که همه قیافه‌ها یکی بود، انسان بیچاره می‌شد. شما فکر کنید چه پیش می‌آمد اگر همه رنگ‌ها یکی بود؟ مثلاً تمام عالم طبیعت قرمز بود و اصلاً رنگ دیگری وجود نداشت؛ درخت‌ها، خاک، هوا، برگ‌ها، میوه‌ها قرمز. اگر این تنوع و گوناگونی وجود نداشت ما زنده نمی‌ماندیم. همه دنیا باید مساوی بود؛ همه آب، همه خشکی، همه کوه، همه تپه، خب که چی؟ اگر کل جهان کوه بود، کل کره زمین آب بود، کل کره زمین خشکی بود، کل موجودات یک رنگ بودند؛ دیگر زندگی ایجاد نمی‌شد و نمی‌شد زندگی کرد.

اما آدم وقتی می‌رود سراغ قرآن این کتابی که تجلی علم خدا، رحمت خدا، خبیریت خدا، حکمت پروردگار مهربان عالم است؛ با پنج تا آیه، با چهار تا آیه، آدم به این نتیجه می‌رسید که،

جهان چون زلف و خط و خال و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست
دیگر آدم مطمئن به خدا زندگی می‌کرد؛ اما الان که خیلی‌ها از قرآن خبر ندارند یا نمی‌آیند از زبان عالم واجد شرایط، قرآن را بشنوند، دچار ده جور بیماری قلبی، وسوسه و شک و تردید و چون‌وچرا و ایراد و اشکال به شخص خود پروردگارند.



پرسش از آگاهان

چرا گاو شاخ دارد؟ میلیون‌ها سال شیار کردن زمین به عهده گاو بود. اگر شاخ نداشت که نمی‌آمد آن تخته را نگه دارد و حرکت بدهد که زمین شیار بزند. الان که تراکتور آمده، شاخ گاو به چه درد می‌خورد؟ گاو هیكلش بزرگ است. اگر شاخ گاو را ببریم می‌بینیم توپر نیست. شاخ گاو به همه بدن گاو وصل است. کار رادیاتور را می‌کند و زمستان‌ها گرمش می‌کند. کار پنکه را می‌کند و تابستان، هوای گرم را در بدنش تعدیل می‌کند. چرا گاو شاخ دارد؟ خب قرآن می‌گوید: «فاسئل به خبیرا»: از آگاهان بپرس؛ یا از یک پیغمبر ﷺ یا از یک امام عظیمه یا از یک عالم وارد به امور طبیعی. قرآن مجید که فقط نمی‌گوید از پیغمبر ﷺ و از امام عظیمه بپرس. خیلی جاها می‌گوید: «فاسئل به خبیرا»: از دانایان این دانش بپرس.

چرا بعضی از حیوان‌ها زهر دارند؟ زنبور چرا زهر دارد؟ حیف نیست کارخانه تولید عسل زهر داشته باشد؟! مار به این زیبایی، با این پوست قشنگ، چرا زهر دارد؟! رتیل چرا زهر دارد؟ بعضی از قارچ‌ها چرا زهر دارند؟ خب این را از خبیر بپرس. مردم دنیا دائم با پخت‌وپز سروکار دارند. مردم دنیا از کارخانه‌ها و پخت‌وپزها و نفس کشیدن‌های خودشان، کربن وارد جو زمین می‌کنند. اگر این حیوانات زهردار نبودند که با کارخانه وجودشان سم‌های هوا را بگیرند و هوا را تصفیه کنند، اگر درخت‌ها کربن هوا را نمی‌گرفتند و تبدیل به اکسیژن نمی‌کردند، در یک سال، یک موجود زنده در کره زمین پیدا نمی‌شد. بیایید همه جمع شوید حیوانات زهردار را بکشید و دو سوم درختان را قطع کنید؛ خب کل موجودات زنده می‌میرند.

اصلا یک کار دین این است که چون و چرا و مشکل ذهنی مردم را حل بکند. نمی‌آیند، حل نمی‌شود، فشار روانی به‌شان می‌آید، بی‌دین می‌شوند. تحملش را ندارند که خدا چرا همه مردم را ترلیارد در قرار نداد. اگر همه مردم ترلیارد بودند که هیچ‌کس دنبال هیچ کاری نمی‌آمد. چه کسی می‌آمد برود اتوبان درست بکند؟ چه کسی می‌آمد برود پشت ماشین آسفالت بنشیند؟ چه کسی می‌آمد خانه‌ات را لوله‌کشی کند؟ چه کسی می‌آمد بیاید

حمام دلاکی بکند؟ چه کسی می‌آمد باغت را بیل بزند؟ چه کسی می‌آمد در کارخانه‌ات کار فنی بکند؟ دنبال هر کسی می‌رفتی می‌گفت تریلیارد هستم؛ بی‌ادب، من را دعوت می‌کنی بیایم لوله‌خانه‌ات را درست بکنم؟ همه کارها می‌ماند.

قرآن به مساوات قائل نیست. مساوات مساوی با نابودی است. قرآن مجید قائل به تنوع و گوناگونی موجودات عالم است، حالا یک زن بنشیند بگوید چرا بدن من را مثل مرد نیافرید؟ اگر بدن زن را مثل مرد می‌آفرید انسانی به وجود نمی‌آمد. یا یک مردی بگوید چرا بدن من را مثل زن نیافرید؟ مگر مرد هم باید رحم داشته باشد حامله شود؟! خب یک بدن را ساخته رحم دارد یک بدن را ساخته صلب دارد. یک بدن را ساخته سینه ندارد، یک بدن را ساخته سینه بهش داده برای دو سال شیر دادن به بچه. این چون و چراها برای جهل و نفهمی قرآن است. وقتی قرآن را نمی‌فهمند، وقتی نمی‌آیند دیندار واقعی شوند، وقتی این مجالس ما مجالس علمی نباشد و نتواند جواب ایرادها را بدهد، مردم بی‌دین می‌شوند.

کلام نور اهل بیت علیهم‌السلام

برگردم به اول سخن. چقدر این روایت جالب است. روایاتمان را به هیچی نمی‌شود تشبیه کرد. بگوییم طلای بیست و چهار عیار است؛ [اما] طلا یک فلز زیرخاکی و معدنی است. امام صادق علیه‌السلام داشتند برای سدیر سیرفی صحبت می‌کردند. سدیر آدم فهمیده و عاقلی بود. وقتی فرمایشات امام صادق علیه‌السلام را شنید، چنان هیجان زده شد که برگشت به امام صادق علیه‌السلام گفت: «یا بن‌رسول‌الله کلامک کالجوهر»: سخنان شما مثل عقیق و مثل فیروزه و مثل الماس می‌ماند. امام صادق به او فرمود: «هل الجوهر الا الحجر؟»^۱ این‌هایی که تو گفتی، سنگ زیرخاکی یا سنگ کوه است؛ مگر چقدر می‌ارزد که کلام ما را تشبیه به الماس و عقیق و فیروزه می‌کنی؟! اگر می‌خواهی کلام ما را بشناسی که از چه جنسی است خب از خودم بپرس.

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۴۸.



امام هادی علیه السلام درباره سخنان پیغمبر و صدیقه کبری و دوازده امام علیهم السلام این گونه ارزیابی می‌کند: «كَلَامُكُمْ نُورٌ»^۱. آن هم نه مثل نور، نه؛ مثل ندارد. «كَلَامُكُمْ نُورٌ»: سخنان شما چراغ و روشنایی است. وقتی مردم در هر روزگاری کنار سخنان شما قرار می‌گیرند، در نور حرف‌های شما، خدا را از شیطان، حق را از باطل، حلال را از حرام، دوع را از دوشاب، دنیا را از آخرت، خوبی‌ها را از بدی‌ها تشخیص تمیز می‌دهند؛ ولی آن کسی که با نور دین و قرآن و اهل بیت علیهم السلام حرکت نمی‌کند، در تاریکی دارد حرکت می‌کند. هزار دفعه زمین می‌خورد و بعد هم نابود می‌شود.

آن کسی که در این روشنایی حرکت می‌کند، با اطمینان و عاشقانه هم حرکت می‌کند. ﴿يَجْعَلُ لَكَ فُرْقَانًا﴾^۲. قرآن می‌گوید در این نور قدرت تشخیص به او داده می‌شود و از خدا جدا نمی‌شود تا اسیر دام شیطان شود، از حق جدا نمی‌شود تا در لجن باطن بیفتد، از نور جدا نمی‌شود تا در ظلمت و تاریکی قرار بگیرد.

عقل و راه سعادت

این کلام اهل بیت علیهم السلام است: «بِالْعَقْلِ تُدْرِكُ الدَّارَانَ جَمِيعًا». با عقل، این نعمت عظیم است که دو دنیا، به پاکی، خوبی و سوددهی دریافت می‌شود. سپس آنی که اهل عقل است دو دنیای آباد نصیبش می‌شود.

آبادی دنیا هم به خانه دو هزار متری و تربیلاردی نیست. اولاً تربیلاردرها، نود درصدشان با داشتن نماز و روزه و حج، طبق دو آیه قرآن در آل عمران و توبه به طور یقین به خاطر بخلشان اهل جهنم هستند. اگر بیاییم سراغ قرآن، شک نمی‌کنید که تربیلاردی در مسلمان بخیل که این همه ثروت را از راه حلال به دست آورده، این را قرآن دارد که در قیامت اهل دوزخ است.

۱. زیارت جامعه کبیره.

۲. انفال: ۲۹.

راه رسیدن به رحمت پروردگار

خیلی خوش نباشد که «این قدر پول دارم!»؛ نه، ناراحت خودت باش که دارند تو را به جهنم می‌کشند. نمی‌خواهد بخندی. نمی‌خواهد خوش باشی. وقتی بخل کنی، خدا در قیامت دویست تا خانواده‌ی ندارِ گرفتاری را (که در سه وعده یک وعده غذا می‌خورند، چون به دو وعده دیگرشان نمی‌رسد)، همه را در مقابله، علم می‌کند و می‌گوید مسئول رنج این دویست خانواده تو بودی. بی‌رحم! الان جا ندارد من بهت رحم کنم. برو جهنم.

آیه صدو هشتاد آل عمران است و اوایل سوره مبارکه توبه که شماره‌اش را الان یادم نیست. یک جمله‌اش را می‌خوانم که بعد از منبر راحت در خانه‌تان در قرآن پیدا کنید. ﴿الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَتَفَقَّهُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾: آن‌هایی که کارشان فقط جمع پول است و دائم دارد به ثروتشان [به صورت] حلال اضافه می‌شود، اما خلأهای خانواده‌های جامعه را پر نمی‌کنند، «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ». خدا قوم و خویش هیچ کس نیست.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید تکیه به ما می‌کنید؛ ولی بدانید خدا با ما قوم و خویشی ندارد. خدا در قیامت از شما پرونده عمل به قرآن را می‌خواهد. به این راحتی نیست که فردا من امام باقر بگویم: خدایا! آمد قبرستان بقیع، زیارت من، ولش کن برود. اصلاً خدا قوم و خویش ما نیست. ما در صورتی دست شما را می‌گیریم که شما در پولتان، در بدنتان، در غریزه‌تان؛ در شکمتان؛ به ما در زندگیتان اقتدا کنید. این جوری به این راحتی نیست که خیال کنید ما اداره بیمه گناه باز کردیم که هر کسی هر گناهی، هر بخلی، هر حسدی، هر حرصی داشته باشد، ما امامان بیمه‌اش بکنیم و گناهانش را انبار کنیم و قیامت در آن را ببندیم و به خدا بگوییم این طرف را نگاه نکن.

اصلاً شفاعت به این معنا نیست. کسی که از این نعمت عظیم عقل بهره‌برداری کند، شایسته رحمت پروردگار است. چرا؟ چون با عقل دو دنیای آباد گیر می‌آورد. کسی که دنیا و آخرتش به معنای قرآنی آباد باشد، شایسته رحمت پروردگار مهربان عالم است.

حالا ما برای استفاده کردن از نعمت عقل چه راهی را باید طی کنیم؟ طبق آیات قرآن، یک راه، گوش دادن به بهترین سخنان است. ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ﴾^۱: بشارت بده به بندگانم که حرف‌ها را می‌شنوند، «فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»: می‌بینند در هدایت‌گری‌های شرق و غرب بهترین صدا برای شنیدن، صدای خدا، انبیا، ائمه طاهرين علیهم‌السلام و عالمان واجد شرایط است. حالا شما این سخنان را بگذار زمین و به حرف خدا و انبیا و ائمه علیهم‌السلام گوش نده به حرف عالمان ربانی که انتقال‌دهنده حرف‌های آن‌ها هستند از خودشان چیزی ندارند خب می‌خواهی برای درست کردن زندگی‌ت به حرف چه کسی گوش بدهی؟ دکارت؟ کانت؟ هگل؟ استالین؟ به حرف چه کسی می‌خواهی گوش بدهی؟ داروین؟ فروید؟ لنین؟ حرف‌ها در کره زمین همین‌هاست. الان دویست سال است کره زمین تحت‌تاثیر حرف‌های همین‌هاست که اسم بردم. حتی دانشگاه‌ها هم تحت‌تاثیر حرف‌های این‌ها هستند که نه تقوا داشتند و نه دین؛ فقط یک علم محدودی داشتند. این‌ها قول احسن نیست. پس گوش باید بشنود و شنیده‌ها را به عقل بدهد تا عقل شنیده‌ها را بفهمد. این یک.

راه دوم نگاه کردن است. ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ، وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ، وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ، وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ﴾^۲: با دقت به آفرینش شتر، به آفرینش آسمان‌ها، به گستردگی زمین، به برپا بودن کوه‌ها نگاه نکردید؟ تا این نگاهتان وارد عقل شود و عقل دنبال من بگردد که وقتی نگاه می‌کنی عقل دنبال خدا می‌گردد. چه کسی شتر را خلق کرد؟ چه کسی آسمان‌ها را برافراشت؟ چه کسی زمین را گسترده کرد؟ چه کسی کوه‌ها را پابرجا کرد؟ نهایتاً عقل به اینجا می‌رسد که یک عالم قدرتمندی این کارها را کرده است؛ اما به اسمش نمی‌رسد. اینجا به بعد است که دین به کمک عقل می‌آید و به عقل می‌گوید: اینی که فهمیدی تا اینجا درست است که یکی این نظام عالم را برپا کرده است. اسمش الله است. رحیم است. کریم، ودود، غفور، شکور، سمیع و بصیر است.

۱. زمر: ۱۷ و ۱۸.

۲. غاشیه: ۱۷-۲۰.

گوش و چشم به عقل کمک می دهند. دین هم به عقل کمک می دهد. با گوش و چشم و عقل و دین انسان یک انسان مؤمن پخته‌ای می شود. دو دنیای آباد هم گیرش می آید و در قیامت هم راحت به بهشت می فرستند. تمام. این جاده دین. با گوش و چشم و عقل و دین، آدم می شود مؤمن، اهل خدا، اهل قرب، اهل لقاء؛ می شود سلمان، ابوذر، مقداد، حبیب بن مظاهر، مسلم بن اوسجه. این‌ها خوب گوش و خوب چشمی داشتند، از عقل خیلی خوب بهره بردند و از دین هم خیلی خوب کمک گرفتند، تا این شدند که در قرآن و روایات و تاریخ مطرح‌اند.

روضه قمر بنی هاشم علیهم‌السلام

یکی از آن‌هایی که از گوشش، چشمش، عقلش و دین بهره کامل گرفت و کم نگذاشت، وجود مبارک قمر بنی هاشم علیهم‌السلام، وجود مبارک عباس بن علی است. سی و دو سال هم بیشتر در این دنیا زندگی نکرد؛ کلاً عمر تکلیفش هفده سال بود. دو سال از غیر از عمر تکلیفش بزرگتر بود و به کجا خودش را رساند! «أشهد أنك أطعت الله و رسوله و لامير المؤمنين و نعم الاخ الموصی للحسين، نه مساوی مواسی، و نعم الاخ الموصی للحسين»^۱

یک جمله ابی عبدالله علیهم‌السلام درباره قمر بنی هاشم علیهم‌السلام دارد. من این را تهران در یک مجلسی روز تاسوعا یک ساعت توضیح دادم، چون خیلی جمله عمقی است و به این راحتی نیست که آدم بفهمد.

همه انبیاء و ائمه علیهم‌السلام برای امام حسین علیهم‌السلام گریه کردند. زین العابدین علیهم‌السلام می گوید: «پرندگان هوا، مرغان دریا، جن، فرشتگان، زمین، آسمان برایش گریه کردند». مگر آن‌ها هم گریه دارند؟! بله، در قرآن مجید است، اگر ما بیاییم قرآن را بفهمیم. قرآن می گوید: ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ﴾^۲. آسمان و زمین بکاء دارد. حالا این انسانی که تمام آفرینش برایش گریه کردند، عصر تاسوعا بیرون خیمه، روی زمین سرش را گذاشته بود و

۱. المزار، ص ۳۹۱، زیارتنامه حضرت ابوالفضل العباس علیهم‌السلام.

۲. دخان: ۲۹.



روی زانویش خوابش برده بود. فریاد جارچی لشگر بلند شد که به خیمه‌ها حمله کنید، مردها را سریع بکشید، زن‌ها را جمع کنید، خیمه‌ها را هم بسوزانید و همین الان (عصر تاسوعا) برویم کوفه. زینب کبری علیها السلام آمد دید که ابی‌عبدالله علیه السلام سرش روی زانویش است؛ خواب است. خیلی آرام گفت: یا ابا عبدالله علیه السلام!

امام حسین علیه السلام سرش را بلند کرد. قبل از اینکه حضرت زینب علیها السلام بگوید جارچی چی گفت، حضرت فرمود: خواهر! خواب بودم. یک خواب دو پرده‌ای دیدم. در یک پرده دیدم فرشتگان، پیغمبر، مادرم زهرا، برادرم حضرت حسن و پدرم امیرالمومنین علیه السلام، دست‌هایشان را به طرف من گرفتند و می‌گویند: حسین! بیا ما به انتظار تو هستیم. این پرده رد شد یک پرده دیگر را دیدم. در بیابان تنها هستم. یک سگ قوی هیکل که دارای بیماری پوستی بود و دو تا دندان‌های نیشش جلوتر بود، به من حمله کرد. خواهر! فهمیدم قاتل من در این بیابان شمر است.

آنی که با خدا نیست امام حسین علیه السلام او را سگ دید؛ ولی تمام فرشتگان و اهل بیت را دید دارند می‌گویند به طرف ما بیا. فرق حسینیان و یزیدیان در همین است. کل یزیدیان تاریخ سگ هستند با بیماری پوستی، یعنی بیماری شهوانی و شکمی؛ اما حسینیان تاریخ، ملکوتیان به انتظارشان هستند.

بعد فرمود: خواهر حرفت را بزن. فرمود: این طوری شده. فرمود: عباس را بگو بیاید. وقتی قمر بنی‌هاشم آمد، شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد، امام علیه السلام به قمر بنی‌هاشم علیه السلام فرمود: «بنفسی انت»: «جانم قربان تو عباس. امام حسینی علیه السلام که عالم، قبل از شهادت و بعد از شهادت برایش گریه کرده است. این خیلی قابل تامل است. «جانم قربان تو» حرف ساده‌ای نیست. امام معصوم دارد به یک جوان سی‌و‌دو ساله می‌گوید «جانم فدای تو».

امام علیه السلام ماموریت داد که برو به لشگر بگو: فعلا جنگ نکنند تا فردا. اگر توان داری که این‌ها را برگردانی که حمله نکنند برو برگردان». این مقام قمر بنی‌هاشم علیه السلام است که امام معصوم علیه السلام می‌گوید جانم فدای تو.

راه رسیدن به رحمت پروردگار

چهار امامی که تو را دیده‌اند، دست علمگیر تو بوسیده‌اند. وقتی به دنیا آمدی و امیرالمومنین علیه السلام جلوی ام‌البنین بازوهایت را بوسید، مادر که دید علی دارد می‌بوسد و گریه می‌کند، گفت: آقا دست بچه عیب دارد؟ فرمود: «نه، من دارم یک جریانی را برای این دو دست می‌بینم. به خاطر آن دارم این بازوها را می‌بوسم». بعد از امیرالمومنین علیه السلام امام مجتبی علیه السلام این بازوها را بوسید. سومین نفر هم ابی‌عبدالله علیه السلام بود، وقتی که لشگر دیدند او دارد می‌آید بالای سر قمر بنی‌هاشم و وسط راه پیاده شد و دست بریده را برداشت و شروع کرد به بوسیدن. امام چهارمی که دست قمر بنی‌هاشم را بوسید زین‌العابدین علیه السلام بود، آن‌وقتی که بدن قطعه‌قطعه عمو را دفن کرد و دو دست بریده را می‌خواست بگذارد در قبر، به احترام این دو دست، دست را بوسید و میان قبر گذاشت. چهار امامی که تو را دیده‌اند، دست علمگیر تو بوسیده‌اند.



جلسہ ہشتم
عقل و دین

در جلسه قبل شنیدید که انسان با نعمت با عظمت گوش و نعمت چشم، می‌تواند به رشد عقل خود کمک کند و قدرت اندیشه و فکر در هر حقیقت و هر کاری را بالا ببرد و در حد عقل یک سلسله حقایق را درک کند.

الف) مرز و حدود عقل

فرض کنید کسی که آشنا با چیزی بار نیامده و از هر حقیقتی بی‌خبر است. کسی را هم ندیده از او سوال کند. به دنیا که آمده، او را جایی گذاشتند و رفتند و حالا در یک سن معقولی رسیده است. عالم بالا را که نگاه می‌کند، چه در روز و چه در شب، اطراف خودش را که نظر می‌کند، موجوداتی را زنده و بی‌جان می‌بیند. در درون او، در عقل او، این سوال مطرح می‌شود که این عالم بالا و این موجوداتی را که در اطرافم مشاهده می‌کنم، کی ساخته؟ خود من را کی ساخته؟

کمکی که در اینجا عقل او به او می‌دهد این است که او را به این حقیقت راهنمایی می‌کند که خودش باعث ساختن خودش نبود. در فکر کردن، به این نتیجه می‌رسد که من تازه به وجود آمدم و عمر کمی دارم؛ پس کسی من را ساخته است. این موجودات اطراف من هم مثل خود من هستند و خودشان، خودشان را نساختند. نبودند، [بعد] به وجودشان آوردند. موجودات عالم بالا هم همین‌طور.



کجا آرام می‌شود و به سوالش پاسخ داده می‌شود؟ آنجایی که به این نقطه نورانی می‌رسد که من و موجودات اطرافم و عالم بالا را ساخته‌اند. پس جهان، موجودات و من، به وجود آورنده دارد. عقل از این نقطه بیشتر نمی‌تواند حرکت کند. عقل فقط تا این نقطه از جاده می‌تواند بیاید.

تفکر در افلاک

خبر داری که سیاحان افلاک چرا گردند گرد مرکز خاک

شاعر به این آیه قرآن آگاه بود: ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾^۱. این میلیاردها ستاره در این عالم، هر کدام در مدار معینی، در گردش و شناور هستند. زمین در مداری که می‌گردد، سیصدوشصت و پنج شبانه‌روز طول می‌کشد. پلوتو، آخرین سیاره منظومه شمسی، یک بار که در مدارش می‌گردد، هشتاد و سه سال طول می‌کشد. خورشید از نقطه‌ای که می‌چرخد تا دوباره به آن نقطه برسد، شش میلیون سال طول می‌کشد.

این را هزار و پانصد سال پیش، قرآن خبر داد؛ در شهری که آب خوردن گیر نمی‌آمد، علفی هم سبز نمی‌شد. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «یک مکه‌ای، نه نوشتن بلد بود، نه خواندن بلد بود». آن روز، قرآن مجید خبر داد که کل ستارگان، زمین، خورشید و ماه، هر کدام فلک معینی دارند که در آن می‌چرخند. ما با دوربین هم گردش‌ها را می‌توانیم نگاه کنیم. از عجایب این مسئله این است که هیچ‌کدام از این‌ها، نه روی ستونی قرار داده شدند که نوک ستون بچرخند و نه با زنجیری به جایی بسته شدند. فضای اطرافشان خالی است. زمین، سالی یک بار برای پدید آمدن چهار فصل، به دور خورشید می‌گردد و میلیاردها تن وزن دارد. چهار میلیارد و پانصد میلیون سال است که دارد می‌گردد و پرت یا منحرف نمی‌شود، از جاده‌اش بیرون نمی‌شود، تکه پاره نمی‌شود و موجوداتش را در هوا خالی نمی‌کند.



عقل تا همین جا می‌آید که عالم صاحب، به وجود آورنده، کارگردان و کارفرما دارد. بیشتر جلو نمی‌رود. نمی‌تواند؛ [چون] جاده‌اش تا همین جا است.

ب) دین، مکمل عقل

از اینجا به بعد، آنی که به کمک عقل می‌آید و او را جلوتر می‌برد، دین است. آن هم نه هر دینی؛ دینی که خود پروردگار مهربان عالم نظام داده است و از زمان آدم علیه السلام تا امروز، یک دانه اسم (اسلام) و یک سلسله قوانین برای تمام امور دنیا و آخرت انسان دارد. آنی که می‌گوید: «من دین نمی‌خواهم»، معنیش این است که بگذارید من محدود باشم، خیلی چیزها را نفهمم، بگذارید من در جهل بمانم [و تنها] یک تعداد کلیاتی را درک کنم. این خیانت به خویش است. اگر فردی به کسی که ما را آفرید و راه را برای ما، تا مقام قرب خودش باز گذاشت، بگوید: «می‌خواهم در همین چهارچوب زندگی، فقط عقلی بمانم» و به عبارت روشن‌تر بگوید: «من می‌خواهم بی‌دین باشم»، این آدم خود را از نوذونه درصد فیوضات دارد محروم می‌کند. اگر عقل خیلی قدرت به خرج بدهد، یک درصد از صد درصد فیوضات را، به ما می‌تواند برساند. تازه اگر کسی [پیدا شود که] راجع به عالم بالا، خودش و موجودات اطرافش فکر کند که این شش میلیارد جمعیت، اصلاً این فکرها را نمی‌کنند.

اگر کسی «فکر کند»، به این نقطه می‌رسد که عالم صاحب دارد؛ [اما] این فکر را هم، همه نمی‌کنند. شش میلیارد جمعیت، صبح که بیرون می‌آیند، به دنبال تأمین شکم و بدن می‌گردند. شب هم خسته به خانه می‌آیند و می‌خوابند. دوباره صبح می‌روند دنبال تأمین معاش شکم و زندگی و دوباره برمی‌گردند. هشتاد-هفتاد سال جاده‌ای را که طی می‌کنند، از در خانه است تا در مغازه یا در باغ یا در کارخانه. بعد هم، جاهل و بی‌معرفت و راه‌طی نکرده و «به فیوضات الهیه نرسیده»، می‌میرند.

آن کسی که می‌گوید من دین نمی‌خواهم، بر فرض که آدم متفکری باشد و به این نقطه برسد که عالم صاحب دارد، باز هم عین اسب عصارخانه می‌ماند و یک حرکت وضعی

دارد. به قول حضرت صادق علیه السلام «يَحُومُ حَوْمَ نَفْسِهِ»^۱. شصت-هفتاد سال دور شکم و شهوت، دور بدن، دور بدن زن و بچه‌اش می‌گردد و بعد هم خسته می‌شود و از پا درمی‌آید و [هنگامی که] دیگر لازمش ندارند، یک چاله می‌کنند و می‌اندازند در آن چاله و برمی‌گردند. بیشتر از این عقل نور ندارد.

گردنده و گرداننده

خبر داری که سیاحان افلاک	چرا گردند گرد مرکز خاک
چه می‌خواهند ازین محمل کشیدن	چه می‌جویند ازین منزل بریدن
چرا این ثابت است آن منقلب نام	که گفت این را بجنب آن را بیارام
همه هستند سرگردان چو پرگار	پدید آرنده خود را طلبکار
بلی در طبع هر داننده‌ای هست	که با گردنده گرداننده‌ای هست

شما می‌توانید ثابت کنید هر چرخ‌کی که دارد می‌چرخد و متحرک است، محرک ندارد؟ تا الان جهان دانش همچنین چیزی را ثابت نکرده است. من هم کتاب‌های کمونیستی را خوب خواندم، هم با دانشمندان معروف کمونیستی، هم با علمای بزرگ یهود، هم با علمای بزرگ مسیحی، هم با علمای زرتشتی، هم با روسای دانشگاه‌های معروف جهان ملاقات داشتم. من با رئیس دانشگاه گریگوریان ملاقات داشتم که مرکزش در روم ایتالیا است. تمام صحبت‌هایم با این‌ها، ضبط‌شده و نوشته‌شده است. تمام حرف‌هایم هم بر این محور بود که کامل‌ترین دین، دینی است که قرآن و اهل بیت علیهم السلام به ما ارائه دادند و بدون این دین، هر کس متدین به هر دینی باشد، بی‌دین است. جواب من هم ندادند. من روی منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله دارم برایتان می‌گویم. راست می‌گویم. من در حرف‌زدن‌هایم، انواع دانشمندان جهان را در بیست کشور اروپایی به زانو نشاندم. جواب دیگر نداشتند بدهند و نهایت حرفی که به من زدند، [این بود که] تشکر کردند.

۱. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۱۴.



اصلا یک نفر از دانشمندان دانشگاه‌های جهان پیدا نمی‌شود که ثابت بکند هر حرکتی بدون محرک است. اصلا حرکت در متحرک، به عنوان حقیقت ذاتی نداریم که حرکت متحرک برای خودش باشد. اگر حرکت متحرکی، برای ذات خودش باشد، نه اول دارد، نه آخر؛ یعنی پدید نیامده، بوده و تا ابد خواهد بود. اما ما می‌بینیم که موجودات، یک روزگاری نبودند، [بعد] به وجود آمدند و یک روزگاری هم نخواهند بود. بنابراین معلوم می‌شود، موجوداتی که اول و آخر دارند، محرک دارند. این محرک این‌ها را به وجود می‌آورد، یک مدتی نگهشان می‌دارد و بعد هم حرکتشان را خاموش می‌کند.

بلی در طبع هر داندۀ ای هست که با گردنۀ گردانندۀ ای هست

عقل ما را تا اینجا می‌آورد. حالا گرداننده کیست؟ البته ما یک چیزهای دیگری هم در این نقطه درک می‌کنیم؛ مثلا یک گل، گیاهی یا میوه‌ای را که می‌بینیم، می‌فهمیم که به وجود آورنده‌اش، علم دارد، قدرت دارد، اراده و اختیار دارد، حکمت دارد؛ ولی نمی‌توانیم پیدایش کنیم که کیست. می‌دانیم هست، اما نمی‌توانیم بفهمیم کیست.

اینجا چه کسی باید پاسخ پرسش عقل ما را بدهد؟ ما به این نقطه می‌رسیم که عالم، کارگردان، گرداننده و به وجود آورنده دارد. خداوند صدویست و چهار هزار پیغمبر علیهم‌السلام، صد و چهارده کتاب، دوازده امام علیهم‌السلام، مجانی برای انسان قرار داد. اگر شما زمان انبیاء علیهم‌السلام بودید، مثلا زمان حضرت ابراهیم علیهم‌السلام، می‌توانستید ارزش تبلیغ عمر ابراهیم علیهم‌السلام را به او بدهید؟! یا ارزش تبلیغ پیغمبر علیهم‌السلام را به او بدهید؟!

خداوند به تمام انبیاء علیهم‌السلام گفت که به جامعه‌ها اعلام کنید و بگویید: ﴿مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾؛ ما در مقابل زحماتمان که شما را تبدیل به سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و آسیه و مؤمن آل فرعون و چهره‌های برجسته الهی کردیم، یک دانه ارزن، مزد از شما نمی‌خواهیم؛ چون این یک کاری است که مزدش را فقط خدا قدرت دارد بپردازد. لذا همه انبیاء علیهم‌السلام برای ما مجانی کار کردند، تمام این معارف و حقایقی که الان موجود و در اختیار



راه رسیدن به رحمت پروردگار

است، انبیا و ائمه طاهرين علیهم السلام مجانی در اختیار ما گذاشتند. امام صادق علیه السلام چهار هزار شاگرد عالم فقیه طبیب ریاضی دان شیمی دان فیزیک دان جهان شناس، تربیت کرد؛ از یک نفرشان هم یک قرآنی نگرفت.

آیا عیب دارد ما سر این سفره مجانی بنشینیم و راه سفرمان را از این عالم خاک به عالم پاک باز بکنیم؟ عیب دارد ما سر این سفره بنشینیم از حیوانیت درآییم و به مقام انسانیت و رشد و کمال برسیم؟ عیب دارد ما سر این سفره بنشینیم تا تبدیل به کارگاه تولید منفعت برای خودمان و زن و بچه مان و مردم و جهان بشویم؟ اینکه می گوید «من دین نمی خواهم و عقل بس است»، یعنی هیچی از این مسائل نمی خواهم؛ می خواهم حیوان بمانم، آدم نباشم و جاده ای به طرف مقام قرب برابم باز نشود، عقل بس است، فهمیدم عالم کارگردان دارد، بیشتر دیگر نمی خواهم. این آدم نه وارد حوزه عبادت خدا می شود و نه وارد حوزه خدمت به خلق خدا می شود. آن کسی که وارد حوزه عبادت پروردگار و خدمت به بندگان پروردگار نمی شود، از تمام فیوضات الهیه محروم است. یک اسب عصارخانه زرنگی، خیلی خوب می تواند بدود و بخورد و ارضاء شهوت بکند و به بدن برسد و بعد هم بمیرد. همین، بیشتر نمی تواند برود.

ج) حرف دین

خب انبیا علیهم السلام می گویند این کارگردان خداست. حرفشان خیلی جالب است؛ اسم خدا را می گویم. امشب مفاتیح را باز کنید. از سه هزار نام پروردگار که دلالت بر صفاتش دارد، هزار تا در دعای جوشن کبیر است. هزار تا را انبیا و ائمه علیهم السلام بلد بودند و هزار تا هم به کسی نگفته است و جزو اسرار خودش است که اسمش «اسماء مستأثر» است؛ اسم هایی که سرّ و رمز است و به احدی خبر نداده است. به خودش قسم، کافیس است آدم دو صفحه جوشن کبیر را بفهمد تا سلمان شود. همش هم نه، دو صفحه را.

انبیا و ائمه طاهرين علیهم السلام اسامی مبارک، مقدس و نورانی وجود مقدس او را به انسان معرفی کردند و بعد هم موضع او را نسبت به انسان بیان کردند. اصل حرف همین یک



کلمه است: «انسان! آن وقت که با عقلت، کُلّی وجودش را فهمیدی که عالم به وجود آورنده دارد، این هزار تا هم اسمش است که هر اسمی جلوه کاری و کارهایی و حقیقتی و حقایقی است. این خدا که صدویست و چهار هزار نفر و دوازده نفر را فرستاده که او را به تو معرفی بکنیم، -عرض کردم تمام نکته فقط همین است- این خدا از زمانی که تو را آفرید، تا لحظه رفتن به قبر، تو را رها نکرده است که هر کاری دلت بخواهد بکنی و کاری به کارت نداشته باشد. اصلاً این مسئله، کمرشکن است.

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۱: انسان خیال باطل می‌کند، نه خیال متکی به علم و دلیل، خیالش به اینکه او را رها کرده‌اند، باطل است؛ یعنی میلیاردها چرخ را در این عالم چرخاندم تا تو را خلق کردم، بعد از آفریده شدن به تو گفتم که کره زمین یک علفزاری است و دیگر کاری به کارت ندارم، برو بچر تا بمیری!

اگر این [حرف، درست] بود که قیمت ما از گاو و گوسفند و شتر و الاغ کمتر بود؛ چون آن‌ها هم گوشتشان حلال است و هم خدمت‌گزار هستند. گاو چهل لیتر شیر می‌دهد. شیرش دوغ، ماست، پنیر، خامه، کره، روغن و فرآورده‌های دیگر می‌شود. من که گوشتم حرام است. اگر ولیم می‌کردند، به اندازه گاو هم سودی در این عالم نداشتیم. اگر من و گاو را دوتایی در ترازو می‌گذاشتند، خریدار می‌گفت: گاو را می‌خرم، این را نمی‌خرم؛ بیندازش پایین.

اگر فکر کنم من را رها کرده، معنایش این است که وقتی من را آفریده، به من گفته: «دنیا علف‌چر^۲ است. برو بخور تا بمیری. ای آدمیزاد، جنس دوپا! قیمتت از هر حیوانی کمتر است؛ «بل هم اضل». «اسفل سافلین»: پست‌ترین پستان هستی». اما این کار را نکرد.

این پیام خدا به همه انبیا و ائمه علیهم‌السلام است: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»: خیال و گمان می‌کند او را رها کردم؟!».

۱. قیامت: ۳۶.

۲. زمینی که محصولات باقی‌مانده در آن به مصرف چرا می‌رسد.

﴿أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ﴾^۱: خیال می‌کند، یک نفر در این عالم نیست او را بباید؟! اصلا بپا ندارد؟ راحت است و هر کاری دلش می‌خواهد، [می‌تواند] بکند؟! مال مردم را بخورد، خانه مردم را خراب بکند، ملک مردم را به نام خودش کند، زنا و غیبت کند، تهمت بزند، حق مردم را پایمال کند و هیچ‌کس نباشد او را ببیند؟!

﴿أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ﴾^۲: انسان گمان می‌کند که کسی نیست که بر او قدرت داشته باشد، یک روزی گریبانش را بگیرد و به او بگوید: «محاكمه تمام کارهایی که کردی را پس بده»؟!

این کار انبیای علیهم‌السلام خداست. عقل فقط ما را به یک نقطه می‌رساند. دین است که ما را در صراط مستقیم می‌آورد و خیلی مسائل را برای ما روشن می‌کند. در کدام مدرسه، دانشگاه، دین و مکتب، این مطلب را تا حالا به بشر یاد دادند و یاد می‌دهند؟ این فقط دین خداست که به مردم می‌گوید: وقتی به مغازه قصابی می‌روی و یک کیلو گوشت می‌خواهی، اگر انگشتت را بگذاری روی یک ناحیه گوشت گوسفند که به قصاب بگویی چشمت را باز کن از اینجای گوشت ببر و به من بده، اگر قصاب به خاطر بهداشت لاشه گوشت، راضی نباشد که تو انگشت روی گوشتش زدی، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید «[به‌خاطر] آن مقدار چربی که به انگشتت مالیده شد، در قیامت دادگاه داری و باید جواب بدهی که چرا بی‌اجازه و بی‌رضایت مردم، در ملک مردم تصرف کردی». یک ذره چربی گوشت قصابی را می‌گویم؛ نه ده هکتار زمین را که می‌خورند، نه شتری که با بارش می‌بلعد، نه میلیاردها تومانی که می‌دزدند، نه خانه‌هایی که به ناحق خراب می‌کنند، نه خانه‌هایی که به ناحق تصرف می‌کنند. در کدام مدرسه این حرف‌ها را درس می‌دهند؟

در کدام مدرسه به مردم درس می‌دهند که اگر در خانه خشن و تلخ و بداخلاق و بدرفتار باشی - گرچه صحابی ویژه و رفیق جون جونی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشی - وقتی دفنت می‌کنند،

۱. بلد: ۷.

۲. بلد: ۵.



شیری که هشتاد سال پیش از مادرت خوردی، [به علت] فشار برزخ از انگشت‌هایت بیرون می‌زند؟! تمام دانشگاه‌های دنیا، حیوان، آدمکش، بمب‌انداز، قاتل یک میلیون عراقی و چند صد هزار افغانی و پاکستانی و یمنی دارند صادر می‌کنند.

طبق گفته خداوند اگر یکی از این آیات «أَيَحْسِبُ، أَيْحَسِبُ، أَيْحَسِبُ» - یک مطلب علمی بگویم توضیح نمی‌دهم. گاهی جزء را به اسم کل می‌نامند؛ یعنی به یک آیه قرآن، می‌توانند قرآن بگویند - برکوه‌ها نازل می‌شد، «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ»: اگر این قرآن را بر کوه‌ها نازل می‌کردم، «لَرَأَيْتَهُ»: حبيب من! با چشمت می‌دیدى که «خاشعاً»: نسبت به قرآن خاک و فروتن می‌شد و «مُتَّصِدَّعاً»: از بار سنگین قرآن، کوه‌های روی گرده زمین، تکه‌تکه می‌شد؛ اما «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ»: من این آیات را برای جنس دوپا فرستادم.

عقل کافی نیست

جوان‌های دانشگاهی! عقل کافی نیست. جوان‌های درس‌خوانده! (که چون درس دین نخواندید و چون بیشترتان حاضر نیستید در این جلسات شرکت کنید، هزار جور سرتان را کلاه می‌گذارند)، عقل کلید دنیا و آخرت نیست. عقل به شما ادب و تربیت و رعایت حق یاد نمی‌دهد. کلاه گذاشتند سرتان که چون ما عقل داریم، دیگر نیاز به قرآن و دین و پیغمبر ﷺ نداریم و خودمان می‌فهمیم چی کار کنیم. از زمان قابیل تا حالا میلیاردها عاقل بود؛ پس چرا تا حالا نفهمیدند چگونه زندگی کنند؟

شما، خیلی‌هایتان، اروپا را ندیدید. اروپا جهنم است. من در خیابان‌های اروپا که راه می‌رفتم، با آیات قرآن که نگاه می‌کردم، شعله‌های هفت طبقه دوزخ را در آن زندگی می‌دیدم. چی کار کردند تا حالا برای انسان؟ این‌هایی که در جلسات مجلس شورا و عوام

۱. حشر: ۲۱: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدَّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ».



و کنگره آمریکا و انگلیس و فرانسه و سایر کشورها می‌نشینند، دیوانه که نیستند؛ همه عاقل و درس‌خوانده و دکتر و دانشگاه‌دیده هستند. این‌ها در هلند، سوئیس، بلژیک، کانادا، آمریکا، انگلستان و فرانسه، به اتفاق آرا رای دادند که مرد با مرد و زن با زن می‌تواند ازدواج کند. الان مردها و زن‌هایی که از این گناه خسته شدند، رفتیم دیدم و نشانم دادند که دختر زیبای بیست‌ساله که دیگر از زنا با مرد ارضاء نمی‌شود، با سگ ماده ازدواج می‌کند و مرد با سگ نر. عقل هم دارند!

جوان‌ها! گول نخورید. جوان‌ها! در مراکز دانشگاهی، کلاهبردار زیاد است که می‌خواهند شما را از دین خدا تخلیه کنند. بلد هم هستند. اول شما را به تمام آخوندهای شیعه، به کل بدبین می‌کنند. هیچ‌وقت هم جداسازی نمی‌کنند که بگویند: جوان‌ها! ما آخوندی هم داریم که حزبی نیست، دچار پول و صندلی نیست. حالا من به قول آن‌ها می‌گویم که جرم می‌دانند. هیچ‌وقت نمی‌آیند جدا بکنند. اول شما را به آخوند بدبین می‌کنند تا راحت به مسجد، به ماه رمضان، به عاشورا نیفتد و کاملاً تخلیه شوی و همه چیز را یادت برود، بعد بهت می‌گویند: «انسان عاقل است. ابراهیم علیه السلام برای شش هزار سال پیش است. پیغمبر صلی الله علیه و آله برای هزاروپانصد سال پیش است. قرآن برای عرب‌هاست. ما عقل داریم. هر چی عقل خودمان یافت همان زندگی است»

خب ازدواج مرد با مرد، دختر با دختر، مرد با سگ، زن با سگ را عقل ارباب‌هایتان یافت و همه با هم رای دادند و مخالفی نداشت. آن‌ها عقل دارند که دارند صد جور مشروبات الکلی می‌خورند و مست می‌کنند. آن‌ها عقل دارند که خانواده‌ای در آمریکا و اروپا نیست که بی‌سگ زندگی کند. سگ را از بچه‌های خودشان بیشتر دوست دارند. مسافرت می‌خواهند بروند، پنج هزار دلار به پانسیون می‌دهند و می‌گویند: سگ من را نگه دار و صبحانه، نهار و شام بده تا من از سفر برگردم. یک بچه‌اش را به پانسیون نمی‌برد. عقل ندارند؟! عقل دارند!

عقل تا کجا ما را می‌برد؟ چطور یک عده‌ای دین را در این مملکت کوبیدند؟ آخوند، مسجد، ماه رمضان، محرم و صفر را کوبیدند، برای اینکه جاده بی‌دین شدن جوان‌هایتان



صاف بشود. جوان‌ها! به دین خدا برگردید. اشتباه کردید فرار کردید. به عالمان ربانی برگردید. اشتباه کردید گول خوردید و فرار کردید. جوان‌ها! به سیدالشهداء علیه السلام برگردید. بیشتر از این در دامن یزیدیان خودتان را معطل نکنید که دنیا و آخرتتان خراب می‌شود.

* * *

خدایا ما گفتیم و تک تک اجرهای این مسجد هم شاهد که حجت تو بر مردم و بر نسل جوان‌ها تمام است.

امشب و فردا شب، ایام ولادت امام رئوف، وجود مقدس حضرت ثامن الائمه — علیه آلاف تحیت و الثنا — است. خدایا! به آبروی حضرت رضا علیه السلام، آبروی این مملکت را حفظ کن. خدایا! به آبروی امام هشتم علیه السلام، مشکلات این مملکت را حل کن. خدایا! فراریان از دین راه، به دین برگردان. فراریان از مساجد راه، به مسجد برگردان. خدایا! به حقیقت حضرت رضا علیه السلام مرجعیت، فقاقت، رهبری، مسجد، محراب، منبر، دین، محرم، صفر، ماه رمضان را از همه حوادث حفظ فرما. خدایا! ایام ولادت حضرت رضا علیه السلام است؛ عیدی ما را آموزش گناهان ما قرار بده. خدایا! اگر مرده‌های ما در برزخ گرفتارند، رحمتت را به آن‌ها عیدی بده. امام زمان را امشب دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده.



جلسہ نم

امام رضا علیہ السلام و حجت عقل

سوال مهمی از وجود مبارک حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام شده است که امام این سوال را به خاطر عالم بودن و فهیم بودن و دانا بودن سوال کننده فقط با یک کلمه و نه بیشتر، جواب دادند. من برای امشب، شاید چهار بحث را تهیه کردم؛ اما از بین چهار بحث، این بحث را انتخاب کردم که در شب ولادت حضرت رضا علیه السلام، یک بهره علمی و عقلی و اعتقادی، نصیب همه ما بشود. امام هشتم عاشق این معنا بودند که مردم به علمشان، فهمشان و دانایی شان افزوده شود و یک نگاه گسترده ای به حقایق و معارف پیدا کنند. می شد که برایتان داستان ولادتش را، چهار- پنج تا معجزاتشان را بگویم و وقت را پر کنم؛ اما خیلی برایتان مفید نبود. این بحث انتخاب شده واقعا مفید است.

حکایت مهمان شدن راوی در منزل امام علیه السلام

قبل از اینکه سوال و جواب را مطرح کنم، اول لازم است سوال کننده را معرفی کنم. سوال کننده شخصی است معروف به اسماعیل بزنطی. این طور که نوشتند، به احتمال قوی ایرانی هم بود؛ ولی این شخص بخش عمده ای از عمر خودش را در راه شناخت قرآن و مکتب اهل بیت علیهم السلام سپری کرد. از نظر علم و فهم و ایمان و تقوا به شدت مورد علاقه وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام شد. اسماعیل، یک داستان جالبی با امام هشتم علیه السلام دارد که آن را نقل می کنم بعد سوالش را می گویم.



تبعید امام علیه السلام

اسماعیل می‌گوید: «تقریباً نزدیکی‌های غروب آفتاب بود و شب شروع شده بود که من به شهر مرو رسیدم». [لازم به ذکر است که] حضرت رضا علیه السلام دو سالی را تبعید بودند؛ ولی بنی‌عباس روی پرده تبعیدشان، منافقانه مسئله ولایت‌عهدی را مطرح کرده بود و در مردم پخش کرده بود که ما ایشان را آوردیم تا جانشین مأمون بشود و بعد از مرگ مأمون، حکومت به دست ایشان بیفتد. از اول دروغ گفتند و در دو سالش هم دروغ می‌گفتند و [سرانجام] امام علیه السلام را شهید کردند. امام علیه السلام این دو سال، برخلاف آن که مردم فکر می‌کنند، در شهر خراسان نبودند. ایشان در شهر مرو بودند. یک سفری به بغداد، برای مأمون پیش آمد که حضرت رضا علیه السلام را اجباراً با خودش برداشت آورد. مسیرش از شهر خراسان می‌گذشت که آن وقت اسمش طوس بود. به طوس که رسید، چون کاروان خسته بود، اتراق کرد و تصمیم به کشتن حضرت رضا علیه السلام گرفت و حضرت را شهید کرد. همان‌جا هم دفن شد. کل زندگی امام هشتم علیه السلام در خراسان یا طوس، یک روز یا دو روز بود.

با کمال تاسف باید بگوییم بخشی از مردم شهر مشهد (زنان، دختران، زمین‌دارها و کاسب‌ها)، نسبت به وجود مقدس ایشان در شدت کفران نعمت هستند و اهل اقتدا به وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام نیستند. مشهد جزو شهرهایی است که مثل تهران و شهرهای بزرگ، از نظر فساد حرف بالایی را می‌زند. کاری نداریم؛ خدا خودش می‌داند و آن مردم -البته بخشی‌شان- و حضرت رضا علیه السلام و روز قیامت و این کفران نعمت. ایشان آنجا نبودند؛ ولی در این هزار و چهارصد سالی که آنجا مدفون هستند، کفران نعمت نسبت به ایشان زیاد شده است و الان خیلی بیشتر.

ملاک ارزش انسان در نگاه امام علیه السلام

اسماعیل می‌گوید: «من در زدم و خود حضرت رضا علیه السلام اول شب آمدند در را باز کردند»؛ با اینکه امام علیه السلام خادم داشتند، چون زن و بچه‌شان نبودند. یکی -دو نفر، یا افتخاری و یا



حقوقی برای حضرت علیه السلام کار می‌کردند؛ خرید خانه می‌کردند، در باز می‌کردند و در مهمانی‌هایی که حضرت داشتند، سفره می‌انداختند (البته سفره معمولی، نه مثل سفره‌های ما)، غذا می‌آوردند، پهن می‌کردند، جمع می‌کردند.

امام علیه السلام به یک انسان به خاطر علمش، فهمش، ایمانش و تقوایش محبت و علاقه داشتند. علاقه خدا انبیاء و ائمه علیهم السلام به مردم، فقط از همین ناحیه است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ لَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ»^۱. چه روایت مهمی است! خداوند، به خاطر شکل و ثروت، نگاه محبت‌آمیز - حتی برای یک بار - به کسی ندارد.

ابدا این‌طور نیست که پروردگار عالم بیاید تقسیم بکند و بگوید سفیدپوست‌ها را خیلی دوست دارم، سیاه‌پوست‌ها را نه؛ سفیدپوست‌ها زیبا هستند، سیاه‌پوست‌ها نازیبا. برای یک آدم سفیدپوست پولدار خوش‌قیافه و خوش‌هیكل، آیه نازل می‌کند: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ^۲ وَ لِلَّهِ يَكُونُ لَكُمْ رُجُوعٌ»^۳. آن آیه را نازل می‌کند برای عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله با پیغمبر هم رودربایستی نمی‌کند که بگوید حالا عمویش است؛ خب عمویش باشد. این آیه را برای بلال نازل می‌کند. کاری هم به قیافه او ندارد. به مردم مدینه یا مکه می‌گوید: بلال به خاطر تقوای بالاترش، پیش من بارزش تر است. [ممکن است] سفیدپوستی مثل عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله به جهنم برود و سیاه‌چهره بی‌ریختی مثل بلال، پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله در بهشت بیاید. من به قیافه‌هایتان کاری ندارم. «وَ لَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ»: پروردگار به هیچ ثروتمندی، به خاطر ثروتش، نظر محبتی ندارد. به آدم معمولی از نظر مال، نظر منفی ندارد. ثروتمندی مثل قارون را در قرآن می‌کوبد و فقیری مثل ابوذر و اصحاب

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۸.

۲. مسد: ۱.

۳. حجرات: ۱۳.

راه رسیدن به رحمت پروردگار

صَفَّهُ^۱ پیغمبر ﷺ را مورد محبت قرار می‌دهد. ملاک در نگاه به انسان‌ها، پیش انبیا و ائمه طاهرین ﷺ نیز، همان ملاک پیش پروردگار است. این جور نیست که یک پولداری بیاید خدمت ابی‌عبدالله ﷺ و چون پول دارد حضرت تمام‌قد برایش بلند شود؛ یا یک تهیدستی بیاید پیش ابی‌عبدالله ﷺ و [ایشان در حالت] نشسته، یک جواب سلام یخ به او بدهد. اگر ثروتمند، اهل تقوا و ایمان و زکات و خمس و انفاق باشد، به خاطر این ملاک‌ها مورد احترام است. فقیر هم اگر همین ملاک‌ها را داشته باشد، مورد احترام است. قرآن می‌گوید: ثروتمند خیال نکند، این ثروتی که دارد، به خاطر این است که پیش خدا عزیز است. ثروت هیچ ملاکی پیش خداوند نیست. ثروتمند بخیل پیش خدا ملعون است. ثروتمند دست‌ودل‌باز، زکات‌بده، انفاق‌بده پیش خدا مورد رحمت است. خدا کاری به مالش ندارد؛ کار به خودش دارد که چه هویتی دارد.

علم امام ﷺ

اسماعیل بزنی وقتی در می‌زند. امام هشتم ﷺ می‌توانست به یک خادم بگوید: «برو در را باز کن و بین کیست و چه کار دارد؟» اما امام ﷺ، امام است. وقتی یکی در می‌زند، پیشش معلوم است که کی دارد در می‌زند؛ اگر پیشش معلوم نباشد، دیگر با من و شما چه فرقی می‌کند؟! اگر کسی پیش ما بیاید و در بزند، اگر آیفون تصویری نداشته باشیم، نمی‌دانیم کیست. سوال می‌کنیم، کیست؟ حالا یا صدایش را می‌شناسیم [که مثلاً] خاله‌زاده‌مان است و می‌رویم در را باز می‌کنیم یا نمی‌شناسیم و می‌گوییم: «آقا شما؟». اگر امام ﷺ نداند که پشت در کیست، دیگر امام نیست؛ ماموم است. فرق بین امام و ماموم خیلی و در همه چیز است. امام می‌داند چه کسی دارد در می‌زند.

۱. گروهی از یاران پیامبر اسلام ﷺ بودند که پس از هجرت به مدینه در قسمت شمالی مسجد النبی سکنی گزیدند و به سبب از دست‌دادن و یا رهاکردن خانه، دارایی و جایگاه خود در قبایل، با پذیرش فقر و تنگدستی، به عبادت و تعلیم و تعلم و شرکت در جهاد روی آوردند.



من عاشق کتاب شریف کافی هستم. کل کتاب کافی ده جلد است؛ دو جلدش اصول، هفت جلدش فروع و یک جلدش هم روضه کافی است. روضه به معنی گلستان، نه به معنی ذکر مصیبت.

در قسمت اصول کافی، با سند [روایتی هست که] کسی پیش امیرالمومنین علیه السلام می‌آید به حضرت علیه السلام می‌گوید: «أَحْبَبُكَ!»؛ عاشقت هستم. امیرالمومنین علیه السلام یک مکثی می‌کنند؛ مثلاً بیست‌سی ثانیه به حالت تفکر [می‌روند]. بعد از مکث به او می‌گویند: «دروغ گفتی». گفت: از کجا فهمیدی من دروغ گفتم. محبت و نفرت امر قلبی است. یک کسی می‌گوید «من دوستت دارم»، شما که نمی‌توانی با چشمت محبتش را ببینی. محبت یک حالت کیفیتی است؛ نه کمیتی. مگر تو از قلب من خبر داری که من دوست ندارم که من را رد می‌کنی؟! امام علیه السلام فرمود: «قطعا دروغ می‌گویی؛ چون من در ارواح تمام عاشقانم، از زمان آدم تا قیامت، نگاه کردم و تو در آن‌ها نبودی».

اگر این‌طور نباشد که دیگر امام علیه السلام امام نیست؛ مأموم است. وقتی یک نفر بیاید به من بگوید «دوستت دارم»، من واقعا درک نمی‌کنم که راست می‌گوید یا دروغ می‌گوید؛ پیش خودم می‌گویم شاید راست و شاید هم دروغ بگوید؛ اما «شاید» در فرهنگ خدا و امام و انبیاء علیهم السلام وجود ندارد که یک پیغمبر صلی الله علیه و آله بگوید: «نمی‌دانم راست است یا دروغ است! درست است یا نادرست است!» یا یک امامی بگوید: «نمی‌دانم این آدم عادل است یا ظالم و عوضی است! خوب است یا بد است!». اگر این‌گونه باشد که با من و شما تفاوتی ندارد و دیگر امام نیست؛ مأموم است. امام یعنی پیشرو همه انسان‌ها؛ یعنی کل خوبی که بین انسان‌ها تقسیم شده، در آن یک نفر است. هر علمی که بین میلیاردها نفر تقسیم شده و هر کسی یک ذره‌اش را می‌داند، امام تمامش را می‌داند. این می‌شود «امام».



این اعتقاد شیعه است و برگرفته از قرآن و روایات است. تلویزیون‌های غیرشیعه که هر شب و هر روز به عقاید ما ایراد می‌گیرند و جوان‌ها را از ائمه علیهم‌السلام می‌کنند، حاضر نیستند یک نفر از ما را پشت دوربین ببرند و روبه‌روی خودشان بنشانند تا ما بهشان بگوییم: «غلط زیادی می‌کنید و حرف جاهلانه می‌زنید». تمام تلویزیون‌هایشان، تنها به قاضی می‌روند. امام هشتم علیه‌السلام می‌داند چه کسی دارد در می‌زند. خودش آمد [در را باز کند]. امام علیه‌السلام خودش بیاید برای آدم در باز بکند خیلی است.

آیا امام علیه‌السلام برای ما هم در را باز می‌کرد؟

ما امام نیستیم؛ نمی‌دانم اگر امام هشتم علیه‌السلام الان در دنیا بود و ما هزار کیلومتر راه می‌رفتیم در می‌زدیم، آیا به خادمش می‌گفت «برو در را باز کن» یا خودش در را به روی ما باز می‌کرد؟ خودمان می‌توانیم بفهمیم؛ نمی‌توانیم؟ اگر نمی‌توانیم بفهمیم، پس چرا قرآن می‌گوید: ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾^۱: هر انسانی خودش را از همه عالم بهتر می‌شناسد؛ می‌داند خوب است یا بد، می‌داند حق است یا باطل، می‌داند مورد عنایت خدا و انبیا و ائمه علیهم‌السلام هست یا نیست. قرآن مجید به کافران و مشرکان در اوایل سوره بقره، می‌گوید: ﴿وَ أَنْتُمْ تَعْمُونَ﴾^۲: می‌دانید. قرآن می‌گوید که کفر کافران جاهلانه نیست، شرک مشرکان از روی جهل نیست، بدی بدکاران برای جهلشان نیست؛ بلکه می‌دانند.

این دخترهایی که در خیابان‌ها دارند رفت و آمد می‌کنند، نمی‌دانند که با این قیافه، با این لباس‌های تنگ، با این موهای بیرون‌زده، شهوات مردم را تا سن هشتاد سالگی تحریک می‌کنند؟! ما هر شب که از خانه تا اینجا می‌آییم، -با اینکه نزدیک است- شکل‌هایی به چشممان می‌خورد که کمتر در این بیست کشور اروپایی به چشممان خورد. اگر نمی‌دانند،

۱. قیامت: ۱۴.

۲. بقره: ۲۲.



پس قرآن دروغ می‌گوید. قرآن مجید که می‌گوید: «می‌دانید و با چشم باز دارید می‌روید جهنم، نه با چشم کور؛ عالمانه دارید در ضلالت و گمراهی و تاریکی قدم برمی‌دارید، نه با جهل». یعنی رباخور نمی‌داند که به مردم چه ظلمی دارد می‌کند؟! رشوه‌گیر نمی‌داند به مردم چه ظلمی دارد می‌کند؟! آن کسی که می‌گوید زیرمیزی بده، نمی‌داند کار زشتی دارد می‌کند و تمام این‌ها جاهلانه است؟! آن کسی که دارد زنا می‌کند، دروغ می‌گوید، اذیت می‌کند، واقعا نمی‌داند؟ این «نمی‌داند» خلاف قرآن است. قرآن می‌گوید می‌داند. اتفاقا خدا پنج آیه از جهنمی‌ها نقل می‌کند که روز قیامت در جهنم چه چیزهایی می‌گویند. در این پنج آیه روشن است که جهنمی‌ها وقتی در دنیا بودند، به تمام جنایات و گناهانشان آگاه بودند که بد است.

من حرف سیاسی بلد نیستم؛ نه کلاسش را دیدم، نه درسش را خواندم. سیاست ده سال درس خواندن می‌خواهد. من هم درسش را نخواندم. من بلد نیستم که سیاسی حرف بزنم. برای اثبات این آیه دارم می‌گویم. یک هفته است که تمام دنیا تظاهرات کردند و هزاران نفر در خود واشنگتن، نیویورک و کالیفرنیا دارند می‌گویند به سوریه حمله نکنید. اگر این تظاهرات هم نمی‌شد، اوپاما نمی‌دانست حمله به سوریه و کشتن دو-سه میلیون مرد، زن، بچه، عروس، داماد و تخریب اداره‌های برق و کارخانه‌های سوریه ظالمانه است؟! اگر بگویید: «خبر ندارد»، بد است؛ یعنی خداوند کل هیکل اوپاما را از مغز خر ساخت و نمی‌داند دارد ظلم می‌کند. قرآن می‌گوید: می‌داند. قرآن هیچکس را جاهل نمی‌داند. این‌هایی که این‌جور دارند بیرون می‌آیند و بسیارشان برای همین دانشگاه‌های این شهر و اطراف این شهر هستند، نمی‌دانند؟! این‌ها مگر در طول به بزرگ شدند که ندانند! با کمال خوشحالی هم بعد از تمام شدن کلاس برای همدیگر تعریف می‌کنند؛ دختر می‌گوید: «من امروز سه تا پسر را به تور انداختم» و پسر می‌گوید: «من امروز چهار دختر را به تور انداختم». نمی‌دانند بد است؟! می‌دانند.

اگر حضرت رضا علیه السلام امروز بود و من می‌رفتم در خانه‌اش، آیا نمی‌دانستم که در خانه‌اش را باز می‌کرد یا نه؟ آیا نمی‌دانستم که به خادمش می‌گفت در را باز کن یا خودش می‌آمد در را باز می‌کرد؟ می‌دانم؛ اما نمی‌گویم. به چه کسی بگویم؟ به زخم بگویم؟ به پدرم بگویم؟ به دامادم بگویم؟! من که نمی‌توانم پرونده خودم را رو کنم. اگر من خودم به دست خودم، پرونده‌ام را رو کنم حرام است؛ اما خودم که پرونده خودم را خبر دارم. مردی از راه دور آمده بود با امام صادق علیه السلام ملاقات کند. نیاز به غسل داشت. گفت تا بروم حمام و بیایم دیر می‌شود؛ اول بروم امام صادق علیه السلام را زیارت کنم، بعد بروم حمام. آمد در زد. امام ششم علیه السلام پشت در آمدند. اصلاً نگفتند کیه و در را هم باز نکردند. خیلی آرام فرمودند: «اول برو خودت را پاک کن، بعد بیا در این خانه؛ اینجا جای مردم نجس و آلوده نیست».

حافظ می‌گوید:

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز
شما می‌دانید نماز بی‌وضو و بی‌تیمم و بی‌غسل باطل است؛ یعنی نجس پیش خدا نرو که
راحت نمی‌دهد. آنجا جای نجس نیست. در قیامت هم اگر آدم نجس وارد شود، در بهشت
راهش نمی‌دهند. در اصول کافی است که امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «وَالْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا
طَيِّبٌ»: بهشت جای پاکان است. اگر نجس هستی، با توبه خودت را پاک کن و بمیر؛ اگر
مالت نجس است، نجاسات را از مالت بریز بیرون و مالت را پاک کن و بمیر؛ اگر افکارت
آلوده است، پاک کن و بمیر؛ وگرنه آدم در آنجا در حریم حضرت حق، راه ندارد.

محبت و عشق امام علیه السلام

امام علیه السلام خودشان آمدند در را باز کردند. خیلی به اسماعیل احترام کردند. گفت: یابن رسول
الله! من برای یک سوال آمدم. حضرت فرمودند: در چهارچوب در نمی‌شود، بیا در اتاق. آمد



در اتاق و سوالش را - که بعدا می‌گویم - پرسید. امام رضا علیه السلام یک کلمه جواب داد. یک کلمه‌ای که من ده شب است، کنارش برایتان بحث کردم که یکی از کانال‌های رسیدن به رحمت خدا، همین یک کلمه است. سوالش را حضرت جواب داد. گفت: «یا بن رسول الله! من که جواب سوالم را گرفتم»؛ چون عالم و فهمیده بود و فهمید امام چی گفت. عرض کرد: «اجازه می‌دهید بروم؟» فرمود: «نه؛ دوست دارم امشب شامت را پیش من بخوری». آدم [دیگر] از خدا چه می‌خواهد وقتی که امام معصوم، وجود مبارک علی بن موسی الرضا علیه السلام خودش درخواست بکند که شام را پیش من بخور. دو تا ظرف هم نیاوردند. یک ظرف شام آوردند. امام رضا علیه السلام فرمود: «با هم می‌خوریم»؛ یعنی دستمان را در یک کاسه می‌بریم؛ یعنی ما عاشق شیعیانمان هستیم و حاضر هستیم با آنها هم غذا بشویم. شام را که خوردم، گفتم: «آقا! مرخص هستم؟» فرمود: «نه؛ دوست دارم امشب خانه من بخوابی».

بعدش، خادم را صدا زدند و فرمودند: «من از مدینه که آمدم، یک متکا، یک تشک، یک روانداز مخصوص خودم آوردم»، که حضرت رضا علیه السلام حدود هزار شبانه‌روز روی این تشک [می‌خوابیدند]. تشک حضرت رضا علیه السلام هم از این خوش‌خواب‌های ما نبود که ده سانت پنبه و پر قو باشد؛ یک تشک نازکی بود که حضرت می‌خوابید و سفتی زمین را حس می‌کرد. به خادم فرمود: «متکای من، تشک من، روانداز من را بیاور و برای اسماعیل پهن کن» و [به اسماعیل] حضرت فرمودند: «من در این سفر، احدی را در این رختخواب نخواستند؛ اما تو در این رختخواب بخواب». حضرت فرمودند: «من به اتاق دیگر می‌روم»؛ چون حضرت می‌خواستند دو-سوم شب را بیدار باشند و گریه، عذرخواهی و استغفار کنند و «یا رب» بگویند. حضرت خودشان را مدیون خدا می‌دانستند؛ نه مثل من که خودم را طلبکار خدا بدانم.

مواظبت امام علیه السلام

اسماعیل می‌گوید: «من خوابیدم. آمدم به ذهنم بگذرانم که «به‌به! چه کسی هستم!» که حضرت رضا علیه السلام در اتاق را زد». گفت: «کیست؟». فرمود: «من هستم».

راه رسیدن به رحمت پروردگار

در را باز کرد. گفت: به من فرمود: «اسماعیل! مواظب باش غرور تو را نگیرد که نجس می شوی».

یابن رسول الله! ما گاهی دو خط شعر حفظ می کنیم یا دو تا روایت یاد می گیریم، نزدیک است ادعای خدایی کنیم؛ به مردم محل نمی گذاریم، جواب سلامشان را درست نمی دهیم، در دلمان هی می گوئیم: «ما کجا و آن مردم کجا؟!». این «ما و من» ها، انسان را ذلیل و بدبخت می کند و از چشم خدا می اندازد. «ما» کدام است؟ «من» کدام است؟ ما یک دانه «من» در این عالم داریم، آن هم پروردگار است؛ بقیه ما عبد و مملوک و هیچ کاره هستیم؛ چون یک چرخ در این عالم به خواست ما نمی چرخد، یک قطره آب به اراده ما در جوب نمی رود. ما کی هستیم؟

امام علیه السلام این است. می آید به آدم هشدار می دهد که بپا آلوده نشوی! و فردا نیروی بین مردم یک سرو گردن خودت را درازتر کنی و بگویی امام رضا علیه السلام در باز کرد و امام رضا علیه السلام با من شام خورد و امام رضا علیه السلام رختخواب خصوصی اش را به من داد و هی بین مردم گردن فرازی بکنی.

حجت امام علیه السلام بر مردم

سوال چی بود؟ گفت: «یابن رسول الله! در زمان حضرت موسی علیه السلام مردم با دیدن اژدها شدن یک چوب دستی، درک کردند که این آدم، فرستاده قدرت پشت پرده است. دیدند این جنس جادو نیست؛ بلکه کار خداست. لذا به موسی علیه السلام ایمان آوردند. آنهایی که زمان حضرت عیسی علیه السلام ایمان آوردند، [به خاطر این بود که] طبق آیات، ایشان کور مادرزاد را چشم دار می کرد، جذامی را سالم صددرصد قرار می داد، مرده را زنده می کرد، از غذای داخل خانه ها خبر می داد، گل را شکل پرنده می کرد و با یک فوت، پرنده طبیعی می شد و پرواز می کرد. مردم با دیدن این معجزات باورشان می شد که این فرستاده خداست؛ ولی مردمی که انبیا، پیغمبر و ائمه علیهم السلام را نمی بینند، اینها از چه راهی



مؤمن به نبوت پیغمبر و امامت امامان علیهم السلام بشوند و باور کنند؟» امام هشتم علیه السلام فرمود:
«بالعقل»، همین.

اگر قرآن مجید را ببینند که از چه چیزهایی خبر داده که هیچ کتابی خبر نداده و از گذشته و آینده جهان، درست خبر داده و ببینند که آیاتش علم، حکمت، رحمت، دانش، آگاهی و بصیرت است و در زندگی پیغمبر صلی الله علیه و آله - که بخشی از آن در قرآن و بخشی در روایات است - اندیشه کنند؛ مومن به قرآن، پیغمبر و امام می‌شوند. عقل تسلیم حق است و باطل را رد می‌کند. این همان نکته‌ای است که پروردگار به کافران و مشرکان گفت: «أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»: شما می‌فهمید که کارتان زشت است. حتی شما بت‌پرست‌ها، کاملاً حالیتان است که عالم چند تا معبود ندارد [و تنها] یک خدا دارد. ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۱: می‌دانید عالم یک خدا دارد و به دروغ صد خدایی شدید. شما با عقلتان می‌فهمید که قرآن، امام رضا علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله حق است. خدا بهت عقل داده؛ می‌توانی بین پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابوجهل، بین پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابولهب کاملاً تشخیص بدهی که کدام باطل است و کدام حق؛ می‌توانی بین ابی‌عبدالله علیه السلام و یزید، بین حضرت رضا علیه السلام و مأمون، بین معاویه و امیرالمومنین علیه السلام بفهمی کدام حق است؛ می‌توانی بین قرآن و مکتب‌های ضد خدا بفهمی کدام حق است. وقتی فهمیدم، قبول کردم و عمل کردم، در پایان راه، وصل به رحمت ابدی پروردگار مهربان عالم می‌شوم.

خدایا همان دعایی را به پیشگاهت عرضه می‌داریم که زین العابدین علیه السلام سر قبر امیرالمومنین علیه السلام صورت روی خاک قبر گذاشت [و گفت]. امام باقر علیه السلام می‌گوید: «پدرم زارزار گریه کرد و از پروردگار چند تا درخواست کرد». یکیش این بود: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي عَقْلًا كَامِلًا»^۲. این را امام چهارم علیه السلام سر قبر مولا علیه السلام با گریه و «صورت روی خاک گذاشتن» درخواست کرد.

۱. بقره: ۲۲.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۲۳، ح ۱۱۹۰۰.

راه رسیدن به رحمت پروردگار

خدایا! عقل ما و زن و بچه‌ها و نسل ما را کامل کن. خدایا! حق را با تمام وجودش به دریافت ما بده. خدایا! قدرت ترک گناه به ما بده. خدایا! قدرت عبادت را در ما زیاد کن. خدایا! شب عید است، اگر مرده‌های ما گرفتارند، به حرمت حضرت رضا علیه السلام آزادی به آنها عنایت کن و رحمت بهشان عیدی بده. خدایا! به حقیقت امام زمان علیه السلام را امشب، دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده.

